تصویر ابو عبد الرحمن الکردی

مبانی علم سیاست

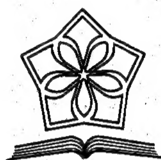
دکتر محمد اسماعیل خدادادی

مبانی علم سیاست

دکتر محمداسماعیل خدادادی

انتشارات یاقوت

خدادادی، محمداسماعیل، ۱۳۴۱
مبانی علم سیاست / نویسنده: محمداسماعیل خدادادی.
قم: انتشارات یاقوت، ۱۳۸۰
۲۰۰ ص
بهاء: ۸۰۰ تومان
کتابنامه؛ (۱۹۷ـ۲۰۰) همچنین به‌صورت زیرنویس
چاپ اول: ۱۳۸۰
۱. آموزشی، سیاست، مبانی علم سیاست.
۲م / ۴خ / ۷۱ / J A



قم، خیابان انقلاب، چهارراه سجادیه، جنب بانک سپه
تلفن ۷۷۴۱۳۶۸

مبانی علم سیاست

نویسنده / دکتر محمداسماعیل خدادادی
چاپ دوّم / ۱۳۸۱
شمارگان / ۲۰۰۰
چاپ / دانش
قیمت / 3500 تومان
شابک ۸ـ۹ـ۹۱۸۳۶ـ۹۶۴
ISBN _ 964 _ 91836 _ 9 _ 8

تلفکس: ۷۷۴۱۳۶۸ – همراه ۰۹۱۱۲۵۱۰۳۲۳

فهرست مطالب

درس سوّم: حاکمیت

درس چهارم: نظریه‌های پیدایش دولت

درس پنجم: موضوع علم سیاست(قدرت)

درس ششم: موضوع علم سیاست (قدرت سیاسی)

درس هفتم: نظامهای سیاسی

درس هشتم: نهادهای سیاسی (۱)

درس نهم: نهادهای سیاسی (۲)

درس دهم: سیاست خارجی

درس یازدهم: سیاست بین‌الملل

درس دوازدهم: تفکرات سیاسی در آینه زمان (۱)

درس سیزدهم: تفکرات سیاسی در آینه زمان (۲)

درس چهاردهم: سیاست تطبیقی

مقدمه

سیاست، موضوعی وسیع،گسترده و با زندگی مردم آمیخته است و اکثر رفتارهای انسان اعم از مادی و معنوی به نحوی با آن ارتباط دارد. از این بابت آن را ارباب علوم نام نهاده‌اند. امروزه پرجاذبه‌ترین بحثها، بحث سیاسی و پرتیراژترین کتاب‌ها، کتاب‌های سیاسی است، تاریخ تحولات گذشته دنیا تا اندازه زیادی متأثر از سیاست است. از این رو، شاخه‌های علوم انسانی هم به نوعی با سیاست پیوند خورده‌اند. موضوعاتی چون جامعه شناسی سیاسی، جغرافیای سیاسی و فلسفه سیاسی حساسترین بخش‌های علوم را تشکیل می‌دهند. سیاست در گفتگوی روزانه مردم کوچه و بازار گرفته تا مطالعات علمی و تحقیقی اندیشمندان بزرگی چون افلاطون و ارسطو و فارابی و ابن سینا، حضور دارد.

از سوی دیگر سیاست در طول تاریخ عملکردی دوگانه داشته است، گاهی آن را به لحاظ اینکه قرین دیانت رهبران زاهدی چون پیامبران الهی و ائمه معصومین و علمای بیدار اسلام بوده است عین دیانت دانسته‌اند و زمانی دیگر چون ابزاری برای قدرتهای ستمگر و ظالم به شمار می‌آمد که در ضرب المثل‌ها گفته‌اند: «بی عاطفه‌ای است که پدر و مادر ندارد.»

البته تردیدی نیست که برای ورود به دنیای سیاست دست یابی به آگاهی‌ها و اطلاعات وسیع ضرورت دارد. کتاب حاضر یک دورهٔ جامع و در عین حال مختصر از مبانی و اصول علم سیاست را به بیان ساده در اختیار دانشجویان و دانش‌پژوهان قرار می‌دهد و سعی شده در انتخاب مطالب،ترتیب و سبک ارائه آنها بر اساس سرفصل های مصوب شورای عالی برنامه ریزی وزارت علوم و فنّاوری و بصورت آموزشی باشد که مبتنی بر سابقهٔ چند ساله تدریس نویسنده در درس مبانی علم سیاست است که در ۱۴ درس ارائه خواهد شد.

در پایان از همه صاحب نظران استدعا دارد با ارائه نظرات و پیشنهادات خود راهگشای ارائهٔ بهتر کتاب در چاپ های بعدی باشند.

مؤلف

درس اول:

کلّیـات

هدفهای رفتاری

از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود، پس از مطالعهٔ این درس بتوانند:

۱ ـ دانشواژه «سیاست» را از نظر لغوی توضیح دهند.

۲ ـ سیاست را از نظر هارولد. ژ. ه. لاسکی تعریف کنند.

۳ ـ معنی آیهٔ مبارکه «فاحکم بین الناس بالحق» را در ارتباط با سیاست توضیح دهند.

۴ ـ سیاست را از دیدگاه امام خمینی ﷺ تعریف کنند.

۵ ـ علت مردود بودن تز جدایی دین از سیاست را از دیدگاه اسلام توضیح دهند.

۶ ـ محورها و مسایل مورد بحث علم سیاست را توضیح دهند.

۷ ـ هدف از بررسی و مطالعهٔ علم سیاست را بیان کنند.

۸ ـ رابطهٔ موجود بین علم سیاست و علومی نظیر جامعه شناسی، روان شناسی، اقتصاد، جغرافیا، تاریخ و حقوق را بیان کنند.

جهت گیری اصلی درس حاضر بررسی دانشواژه «سیاست» و چگونگی ارتباط آن با دیگر شاخه‌های علوم انسانی است. جهت رسیدن به این هدف مباحثی چون، تعریف علم سیاست، موضوع، فایده و اهداف علم سیاست و رابطهٔ این علم با سایر علوم به بحث گذاشته شد.

۱ ـ تعاریف علم سیاست

از نظر علم منطق تعریف باید جامع افراد و مانع اغیار باشد. ولی قدر مسلّم این است که تعاریف در علوم انسانی با توجه به موضوع این علم که انسان است، از پیچیدگی‌های

خاص خودش برخوردار است. سیاست که در حوزهٔ علوم انسانی جای می‌گیرد به علت داشتن فراز و نشیبهای زیاد در تاریخ بشری سرنوشتی مبهم پیدا کرده است. امروزه هر فردی با توجه به جهانی که در آن زندگی می‌کند راجع به آن سخن می‌گوید. نویسندهٔ کتاب «حکمت اصول سیاسی اسلام» از آنچه بر واژه سیاست گذشته این گونه یاد می‌کند:

حال باید دید چه شده است که این کلمه (سیاست) با معنای مقدسی که دارد، برای مردم عمدتاً و برای آگاهان خصوصاً آن همه منفور و وحشت انگیز شده است؟ مطالبی را که در پاسخ این سؤال می‌توان گفت این است که هر کلمه‌ای و پدیده‌ای در صورت سوء استفاده از آن، زشت و منفور و مورد کراهت و وحشتناک می‌گردد. گویی آن کلمه که جز قالبی برای آن معنی نیست، خود پدیدهٔ زشتی است مانند وقیح، بی‌شرم، زور گو، فاسد الاخلاق، جلاّد، خون آشام و درنده، بسیار زشت و خوفناک‌اند. با اینکه آنها نقشهایی از حروف مکتوب بر روی صفحهٔ کاغذ و الفاظی هستند که انسانها آنها را تلفظ می‌نمایند. و ذاتاً از منطقهٔ زشت و زیباییها به معنای معمولی آن بیرونند. این کلمه سیاست هم از آن کلمات است که به جهت شیوع استعمال آن در فرصت طلبی‌ها، نیرنگ‌بازی‌ها، دروغها، زورگوییها، بازی با جان و مال و نوامیس مردم، استخدام هر گونه وسایل در راه وصول به هر گونه هدفی که برای قدرتمندان خودکامه مطلوب تلقی شده است. نقض پیمانها و زیر پا گذاشتن هر گونه اصول و مسایل مذهبی و اخلاقی و در یک عبارت مختصر: جهان و انسان را وسیله و خود را هدف تلقی کردن، خبیث‌ترین و وحشتناک‌ترین مفهوم را به ذهن شنونده و مطالعه کننده متبادر می‌سازد. چنانکه با شنیدن کلمه سیاستمدار، چهرهٔ یک حقه باز و شیاد و نابکار و کسی که برای ربودن یک دستمال، آتش به قیصریه می‌زند.[1]

حضرت امام خمینی(ره) حوادث تلخی را که بر این واژه گذشته در کتاب حکومت اسلامی این گونه به تصویر می‌کشد:

آن مردک (یکی از مقامات دولتی ایران) وقتی که آمد (در زندان) پیش من، ....، گفت:

---

۱ ـ محمد تقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام، (تهران: بنیاد نهج البلاغه)، ۱۳۶۹، ص ۴۹.

سیاست عبارت از بد ذاتی، دروغ گویی ... خلاصه پدر سوختگی است و این را بگذارید برای ما، راست هم می‌گفت اگر سیاست عبارت از اینهاست مخصوص آنها می‌باشد. اسلام که سیاست دارد، مسلمانان که دارای سیاست می‌باشند، ائمه هدیٰ علیهم‌السلام که ساسة العباد هستند غیر این معنایی است که او می‌گفت.[۱]

بنابر این، اگر در این درس، بحث از تعاریف علم سیاست است، منظور بیان دیدگاهها و نظراتی است که در آنها راجع به این واژه به تفصیل سخن رفته است.

الف ـ سیاست از نظر لغت

در لاتین واژه سیاست به *Politics* = اداره شهر تعبیر شده که این خود از واژه یونانی *Polis* = به معنای شهر گرفته شده است. چنان که ارسطو در کتاب «سیاست» می‌گوید: انسان به حکم *Polisis* موجودی است که زندگی در *Polis* آفریده شده است.[۲]

در فارسی برای این واژه معانی گوناگونی ذکر کرده‌اند که از آن جمله است: «حکم راندن»، «ریاست کردن»، «اداره کردن»، «تدبیر نمودن»، «عدالت»، «داوری»، «تنبیه»، «جزا»، «شکنجه»، «نگاهداری» و «حراست».[۳] بنابر این، واژه سیاست را باید به معنی تصدّی شؤون رعیت و تدبیر امور مملکت دانست.[۴]

ب ـ سیاست از نظر اصطلاح

۱ ـ **از دیدگاه غربیها:** از نظر «لاسول»، علم سیاست به صورت یک نظام تجربی، عبارت از مطالعه چگونگی شکل گرفتن قدرت و سهیم شدن در آن است.[۵] از نظر «دیوید ایستون»، سیاست همانا توزیع آمرانهٔ ارزشها در جامعه است.[۶] «هارولد. ژ. ه.

---

۱ ـ روح الله خمینی(ره)، حکومت اسلامی، (قم: انتشارات آزادی، بی‌تا)، ص ۱۶۸.

۲ ـ ارسطو، سیاست، ترجمه عنایت، چاپ چهارم، (تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی)، ۱۳۶۴، ص ۱۳.

۳ ـ لغت نامه دهخدا، زیر واژه سیاست.

۴ ـ علی حایری، نظام سیاسی در مکاتب غرب، شرق، اسلام، (تهران: نمایشگاه دائمی کتاب، ۱۳۶۳)، ص ۱۰.

۵ ـ رابرت دال، تجزیه و تحلیل جدید سیاست، ترجمه حسین ظفریان، (تهران: نشر مترجم، ۱۳۶۴)، ص ۸ ـ ۷.

۶ ـ عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، چاپ اول، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۳)، ص ۲۹.

لاسکی» از استادان علم سیاست در دانشگاههای انگلیس و از رهبران حزب کارگر، می‌گوید: سیاست علمی است که به ما می‌آموزد چه کسی می‌برد؟ چه می‌برد؟ کجا می‌برد؟ چگونه می‌برد؟ چرا می‌برد؟[1]

در ادامهٔ تعاریف فوق نظر نویسندهٔ کتاب مبانی علم سیاست خالی از لطف نیست، زیرا او معتقد است که تعاریف به عمل آمده از سیاست به گوشه‌ای از واقعیات پرداخته و برای این که خواننده در بین همهٔ این تعاریف سرگردان نشود و چارچوبی برای تشخیص امور سیاسی از غیر سیاسی داشته باشد، تعریف زیر را به عنوان حُسن ختام می‌آورد. سیاست علمی است که همهٔ اشکال روابط قدرت را در زمان و مکانهای گوناگون بر می‌رسد و جهت و چگونگی اعمال این قدرت را می‌نمایاند.[2]

۲ ـ از دیدگاه اسلام: بعد از بررسی اجمالی تعریف علم سیاست در غرب، حال به منابع اسلامی مراجعه می‌کنیم تا جایگاه واژه سیاست را در میان متون اسلامی و دیدگاه صاحبنظران آن بررسی نماییم.

نظر قرآن کریم، در قرآن واژهٔ سیاست تصریح نشده است. بلکه از آن به واژه‌هایی چون «امامت» و «خلافت» یاد شده است. آنجا که می‌فرماید:

«یٰا دٰاوُدُ اِنّٰا جَعَلْنٰاکَ خَلیفَةً فِی الْاَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّٰاسِ بِالْحَقِّ وَ لاٰ تَتَّبِعِ الْهَویٰ فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبیلِ اللّٰهِ اِنَّ الَّذینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبیلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذٰابٌ شَدیدٌ بِمٰا نَسُوا یَوْمَ الْحِسٰابِ.»[3]

یعنی: ای داوود ما تو را جانشین خود در زمین کردیم. پس بین مردم به حق داوری کن و به دنبال هوای نفس مرو که از راه خدا به بیراهه می‌کشد و معلوم است کسانی که از راه خدا به بیراهه می‌روند عذابی سخت دارند. به جرم این که روز حساب را از یاد بردند.

منظور از خلافت در آیه مذکور جانشینی خداوند در زمین است که باید آیینهٔ تمام

---

۱ ـ ر. م. مک آیور، جامعه و حکومت، ترجمه ابراهیم علی کنی، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴)، ص ۲۶۴.
۲ ـ عبدالحمید ابوالحمد، مبانی سیاست، (تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۵)، ص ۱۲.
۳ ـ سوره ص (۳۸)، آیهٔ ۲۶.

نمای خداوند در زمین باشد. و آنچه را خدا حکم می‌کند او نیز همان را حکم کند و از راه خدا تعدّی و تجاوز ننماید. علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌فرماید:

در آیه مورد بحث با آوردن (فاء) بر سر جمله (فَاحْكُمْ بَيْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ) حکم بحق کردن را نتیجه آن خلافت قرار داده و این خود مؤید آن است که مراد به جعل خلافت این نیست که شأنیت و مقام خلافت به او داده باشد، بلکه مراد این است که شأنیتی را که به حکم (و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب) قبلاً به او داده بود، به فعلیت برساند و عرصهٔ بروز ظهور آن را به او بدهد.[1]

با توجه به آنچه که در مورد آیه ۲۶ از سوره ص آمد می‌توان گفت که، حکم کردن در میان مردم باید بر اساس حق و بر اساس قوانین الهی که در دیانت جمع است، باشد. در غیر این صورت «حکم» به غیر احکام شرع کرده است. به تعبیر دیگر «حکم» و «حکومت راندن» باید با دستورات دین تطبیق داشته باشد و این همان شعار مرحوم آیت الله شهید مدرس است که می‌فرمود: «سیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ماست.» در یک کلام می‌توان گفت سیاست از دیدگاه قرآن همانا اداره امور دین و دنیای مردم به سوی کمال است.

البته قرآن امامت و حکومت کردن در میان خلق را به دو صورت معنا می‌کند که این خود می‌تواند تا اندازه‌ای مبیّن نتیجه‌ای باشد که از آیه مذکور برداشت شده است. صورت اوّل از امامت در قرآن به امامت حق تعبیر شده است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَ جَعَلْنٰاهُمْ اَئِمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنا...»[2] یعنی: ما (پیامبران را) پیشوای مردم ساختیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند.

و در سوره دیگر می‌فرماید: «وَ جَعَلْنٰاهُمْ اَئِمَّةً يَدْعُونَ اِلَى النّارِ...»[3] یعنی: ما آن قوم(ظالم) را پیشوای مردم قرار دادیم تا خلق را به سوی دوزخ رهنمون نمایند.

---

۱ ـ علامه سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۳۳، (تهران: انتشارات محمدی، ۱۳۶۴)، ص ۳۱۱.
۲ ـ سوره انبیاء (۲۱)، آیهٔ ۷۳.
۳ ـ سوره قصص (۲۸)، آیهٔ ۴۱.

حضرت امام خمینیﷺ در تعریف سیاست می‌فرماید:

سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را مد نظر بگیرد و اینها را هدایت کند به طرف چیزی که صلاحشان است. صلاح ملت است، اصلاح افراد است و این مختص انبیاء است. دیگران این سیاست را نمی‌توانند اداره کنند، این مختص به انبیاء و اولیاء است و به تبع آنها به علمای بیدار دین...[۱].

استاد محمد تقی جعفری در تعریف سیاست می‌گوید:

سیاست عبارت است از مدیریت و توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسانها در مسیر حیات معقول.[۲]

حیات معقول به نظر ایشان همان حیات والای انبیای الهی چون ابراهیم، موسیٰ، عیسیٰ، محمدﷺ و علی بن ابیطالبؑ امام اول شیعیان است که باید در راه تحقّق بخشیدن آن از هیچ گونه فداکاری و گذشت دریغ ننمود.[۳]

آنچه هدف اسلام است همانا بهره‌گیری بشر از ابزارهای موجود برای رسیدن به فلاح و رستگاری می‌باشد. سیاست درست می‌تواند این آرزو را برآورده نماید. پیوند سیاست و دین از اهداف انبیای الهی و ائمه معصومینؑ در طول تاریخ بوده است. این آیین نجات بخش اسلام است که می‌تواند راه طغیان و عصیان را بر جانیان و ستمگران ببندد و جامعه‌ای در صلح و آرامش برای بشریت به ارمغان آورد. اسلام از ابتدای ظهورش و ارائه احکامش و تلاش پیامبر اکرمﷺ، در پی سیاست عملی به معنای تام و تمام بوده است.

بنابر این، شعار جدایی دین از سیاست که توسط بعضی از ناآگاهان مطرح می‌شود، مردود است و پایهٔ دینی ندارد. امام خمینیﷺ در ردّ این دیدگاه می‌فرماید:

---

۱ ـ روزنامهٔ اطلاعات ۴ / ۱۰ / ۱۳۵۹.

۲ ـ محمد تقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص ۴۱.

۳ ـ همان، ص ۱۴.

این را که دیانت از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند را استعمارگران گفته و شایع کرده‌اند. این را بی‌دینها می‌گویند، مگر زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سیاست از دیانت جدا بود؟ مگر در آن دوره، عده‌ای روحانی بودند و عده دیگر سیاستمدار و زمامدار؟ مگر زمان خلفای حق یا ناحق، زمان خلافت حضرت امیر علیه السلام سیاست از دیانت جدا بود؟ دو دستگاه بود؟ این حرفها را استعمارگران و عمال سیاسی آنها درست کرده‌اند تا دین را از تصرف امور دنیا و از تنظیم جامعه مسلمانان بر کنار سازند و ضمناً علمای اسلام را از مردم و مبارزان راه آزادی و استقلال جدا کنند.[۱]

در پایان باید گفت نظر اسلام درباره سیاست این است که تبعیّت از فرامین الهی در امورات زندگی راه به سوی روشناییهاست و تبعیّت از طواغیت زمان راه به سوی تاریکیهاست. چنان که قرآن کریم در آیه ۲۵۷ از سوره بقره مطالب فوق را تصریح می‌نماید. در این سوره می‌خوانیم:

«اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ وَ الَّذینَ کَفَرُوا اَوْلِیاءُهُمُ الطّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ اِلَی الظُّلُماتِ اُولٰئِکَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ».[۲]

یعنی: خدا یار اهل ایمان است. آن را از تاریکیهای جهان بیرون آورد و بعالم نور برد و آنان را که راه کفر گزیدند یا رایشان شیطان است، آنها را از عالم نور به تاریکیهای گمراهی در افکنند. این گروه اهل دوزخ و در آن مخلد خواهند بود.

۲ ـ موضوع علم سیاست

در خصوص این که موضوع علم سیاست چیست و راجع به چه مسائلی بحث می‌کند، میان علمای علم سیاست وحدت رویه وجود ندارد و منشأ این عدم اتفاق نظر را باید دیدگاه اندیشمندان درباره انسان دانست. علاوه بر آن علم سیاست در بستر زمان

---

۱ ـ روح الله خمینی(ره)، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، (تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۷)، ص ۲۳.
۲ ـ سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۷.

دچار تحولاتی شگرف شده و چه بسا در این رهگذر موضوعات گوناگونی بر آن افزوده شده است. نویسندهٔ کتاب مبانی علم سیاست دیدگاههای راجع به موضوع علم سیاست را این گونه آورده است: گروهی موضوع علم سیاست را «دولت» و گروهی دیگر موضوع آن را «قدرت» و اندیشمندانی هم موضوع علم سیاست را «قدرت سیاسی» ذکر کرده‌اند.[۱] ما هم در این جزوه در درس‌های بعدی، از «دولت»، «قدرت» و «قدرت سیاسی» به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۳ـ فایدهٔ علم سیاست

هر علمی راکه انسان به دنبالش می‌رود باید بداند که چه فایده‌ای در زندگی او دارد؟ بررسی و مطالعه علم سیاست چه تأثیری در زندگی انسان می‌تواند داشته باشد؟ قدر مسلم این است که علم سیاست هدفش تشریح و تبیین منظم و پیش بینی پدیده‌های سیاسی است.[۲] سیاست به لحاظ این که حساس‌ترین حوزهٔ فعالیت انسان را در جامعه در بر می‌گیرد، داشتن آگاهی و بینش سیاسی در اولویت نخست است. بر این اساس باید گفت که علم سیاست به انسان کمک می‌کند تا جهانی را که در آن زندگی می‌کند بهتر بشناسد و از میان شقوق گوناگون بهترین را انتخاب کند.[۳]

۴ـ رابطهٔ علم سیاست با سایر علوم

با وجود آن که قلمرو علم سیاست تا حدودی محدود به کم و کیف دولت یا توزیع قدرت است با این وصف چون همواره با انسان و رفتار او در عرصهٔ سیاست سر و کار دارد، به ناچار در این قلمرو و طیف وسیعی از عوامل تأثیرگذار بر رفتار و تصمیم‌گیران حکومتی و شهروندان عادی مطرح است که به اقتضای ضرورت از دیگر رشته‌های

---

۱ ـ حشمت الله عاملی، مبانی علم سیاست، (تهران: چاپ ابن سینا، بی‌تا)، ص ۴۳.

۲ ـ مونتی پالمر، لاری اشترن، چارلز گایل، نگرشی جدید به علم سیاست، ترجمه منوچهر شجاعی، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی، ۱۳۶۷)، ص ۵.

۳ ـ سید علی اصغر کاظمی، روش و بینش در سیاست (نگرشی فلسفی علمی و روش شناختی)، (تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴)، ص ۷۰.

علوم انسانی وام گرفته می‌شود. بررسی رفتار سیاسی بدون در نظر گرفتن فراگردهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و روانشناختی میسر نیست.

یک سیاست شناس موفق در تحلیل پدیده‌های سیاسی نمی‌تواند از تاریخ بی‌اطلاع باشد، اقتصاد نداند، از جامعه‌شناسی بی‌خبر باشد و از رفتار آدمی در ابعاد فردی و گروهی بیگانه باشد که در این صورت یک محقق سیاسی خوبی نخواهد بود. این که علم سیاست چگونه با سایر علوم ارتباط برقرار می‌کند بحثی است که در ذیل به آن اشاره می‌شود.

۱ ـ سیاست و جامعه‌شناسی

جامعه‌شناسی علمی است که روابط پیچیدهٔ پدیده‌های اجتماعی را به طور مجموعه‌ای در ارتباط با یکدیگر، بیان می‌کند و به ما نشان می‌دهد که چگونه پدیده‌های اجتماعی (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ...) روابط متقابل و متأثر از یکدیگر دارند. اگر جامعه را «مجموعه‌ای از انسانها که در جبر یک سلسله نیازها و تحت نفوذ یک سلسله عقیده‌ها و ایده‌ها و آرمانها در یکدیگر ادغام شده و در یک زندگی مشترک غوطه‌ورند»،[۱] بدانیم جامعه شناس می‌تواند این اشتراک در امور و راههای رسیدن به یک زندگی جمعی صحیح را به ما نشان بدهد.

علم سیاست از آن جهت با آن ارتباط پیدا می‌کند که خود در صدد تحلیل پدیده‌های اجتماعی و مطالعهٔ روابط بین فرمانروایانِ و فرمانبران جامعه می‌باشد.[۲] فرمانروایان همواره در جهت اعمال قدرت بر فرمانبران هستند و در مقابل فرمانبران در مقابل این سلطه قد علم می‌کنند. نقش سیاست در چنین وضعیتی ایجاد تعادل و استقرار نظم و عدالت در جامعه و وسیله‌ای برای تحقق همگونی افراد جامعه می‌باشد. بنابر این، علم سیاست در فرآیند تصمیم‌گیری از داده‌های جامعه شناسی بهره می‌گیرد.

---

۱ ـ مرتضی مطهری، جامعه و تاریخ، (قم: صدرا، بی‌تا)، ص ۱۲.

۲ ـ موریس دوورژه، جامعه شناسی سیاسی، ترجمه دکتر ابوالفضل قاضی، (تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۸)، ص ۲۹.

۲ ـ سیاست و روان‌شناسی

روان‌شناسی علمی است که رفتار و حالات انسان را در مواقع مختلف بررسی و واکنشهای او را در برخورد با پدیده‌های گوناگون بیان می‌کند. علم سیاست از آن جهت که در اداره جامعه با افراد انسانی سر وکار دارد و انسانها هم به خلاف سایر جانداران از قوهٔ حافظه و تفکر و ذهنی پویا و اداره و قضاوت برخوردار است باید از قوانین کشف شدهٔ روان‌شناسی (که مربوط به روحیه‌ها، اخلاق، گرایشهای روانی و آرمانهای افراد و گروههای اجتماعی است) در ادارهٔ مطلوب جامعه به کار گیرد.

۳ ـ سیاست و اقتصاد

علم اقتصاد درباره روابط پدیده‌های اقتصادی (تولید، توزیع، مصرف) بحث می‌کند. پیچیدگی و اهمیت سیستم اقتصادی در جوامع امروزی منجر به پیدایش نظامهای سیاسی چون سوسیالیسم و کاپیتالیسم شده است. با این حرکت است که امروزه سیستمهای سیاسی و سیستمهای اقتصادی با یکدیگر ارتباط متقابل پیداکرده‌اند. با این تعریف یکی از ارکان اساسی هر جامعه همانا امور اقتصادی آن جامعه است و علم سیاست بدون آشنایی با این علم نمی‌تواند موفقیت چندانی پیدا کند.

۴ ـ سیاست و جغرافیا

علم جغرافیا، محیط طبیعی زندگی انسان را مورد مطالعه قرار می‌دهد. شرایط جغرافیایی و طبیعی به صورت جبری قسمتی از زندگی آدمی را تحت تأثیر خودش قرار می‌دهد. امروزه جغرافیای سیاسی از رشته‌های مهم دانشگاهی محسوب می‌شود. مطالعه عوامل بالقوه و بالفعل جغرافیا که بر سیاست و قدرت دولت در سطح داخلی و خارجی تأثیر می‌گذارد در اصطلاح، جغرافیای سیاسی نامیده می‌شود. علم سیاست موفقّیت یک سیاستمدار را در گرو امکانات بالقوه و بالفعلی می‌داند که جغرافیا در اختیار او قرار می‌دهد. بنابراین آگاهی از این امکانات برای یک سیاست شناس امری ضروری است.

۵ـ سیاست و تاریخ

تاریخ علمی است که از حوادث گذشته و علل وقوع آن و ارتباط آنها با یکدیگر بحث می‌کند و از تحولات فکری، دینی، اقتصادی و اجتماعی دوران گذشته سخن می‌گوید. علم سیاست از باب این که در تحلیل پدیده‌های سیاسی به گذشته و قوانین حاکم بر آن نیازمند است، با تاریخ ارتباط پیدا می‌کند. بدون داشتن شناختی صحیح از حوادث گذشته نمی‌توان به مطالعهٔ دردهای امروز جوامع و ارائه عقاید درست حکومت‌داری پرداخت. نارساییها و کامیابیهای حکومتها ریشه درگذشته دارد که باید در بررسی آنها از علم تاریخ کمک گرفت.

«تاریخ» مواد خام را تهیه می‌کند و «علم سیاست» بر پایه آنها بنای عظیم خود را می‌سازد. وجود درسهایی چون تاریخ عقاید سیاسی در علم سیاست خودگویای این ادعاست که رهیافتهای جدید علم سیاست بازتاب آن اندیشه‌هاست.

۶ـ سیاست و حقوق

علم حقوق، بررسی و مطالعه مجموعهٔ قوانینی است که برای ارتباط صحیح نظام انسانی در دو بعد فردی و اجتماعی وضع می‌شود. بررسی قانون اساسی کشورها در مطالعات سیاسی خود نشان دهندهٔ ارتباط تنگاتنگ علم سیاست با علم حقوق است. نظامهای سیاسی برای ادارهٔ جامعه و تثبیت امنیت در زندگی اجتماعی نیاز به چارچوبهای قانونی دارد که علم حقوق در اختیار این علم قرار می‌دهد. شورشهای اجتماعی با وضع قوانینی آرام می‌گیرد و جامعه با قانون روال طبیعی خودش را طی خواهد کرد. چگونگی فعالیتهای احزاب، سازمانها و رسانه‌های گروهی در جوامع را قانون مشخص می‌کند. بنابراین اداره جامعه نیازمند آشنایی با این قوانین است. تولد رشتهٔ علوم سیاسی در دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران نشان دهندهٔ ارتباط نزدیک بین این دو علم است.[۱]

۱ـ برای نخستین بار رشتهٔ علوم سیاسی در ایران، در دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران دایر گردید.

خلاصهٔ درس

در این درس به منظور ورود به علم سیاست، به تعاریف، موضوع، فایده و رابطهٔ این علم با سایر علوم پرداختیم. در مورد تعریف علم سیاست اتفاق نظر در بین علمای سیاست وجود ندارد. غربیها از آن به صور گوناگون تعریف به عمل آوردند و به بعضی از این دیدگاهها اشاره شد. مهم‌ترین تعریف در این بینش همان تعریف هارولد. ژ. هـ لاسکی بود که گفته است، «سیاست علمی است که بـه مـا می‌آموزد چه کسی می‌برد؟ چه می‌برد؟ کجا می‌برد؟ چگونه می‌برد؟ و چرا می‌برد؟

نظر اسلام فراتر از نظر غربیها است. اسلام معتقد است سیاست یعنی اداره دین و دنیای مردم بر اساس قوانین شرع مقدس اسلام که از سوی خداوند متعال از طریق وحی به پیامبران مأموریت داده شد تا به هدایت انسانها به سوی فلاح و رستگاری اقدام کنند. از نکات مهم در این بحث به مردود بودن شعار جدایی دین از سیاست در مکتب رهایی بخش اسلام اشاره شد.

علم سیاست راجع به دولت، قدرت و قدرت سیاسی بحث می‌کند و در جهت تبیین و تشریح منظم پدیده‌های سیاسی، ابزار بسیار مناسبی است. چون عـلم سـیاست در قـلمرو عـلوم انسـانی است، نمی‌تواند از شاخه‌های این علم یعنی جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، اقتصاد، جغرافیا، تاریخ و حقوق بی‌نیاز باشد. تنها با بهره‌گیری از داده‌های علوم انسانی است که می‌توان تحلیل درستی از حوادث رفتاری آدمیان داشت.

پرسش

۱ـ تعریف سیاست را از نظر لغت بنویسید.

۲ـ هارولد. ژ. هـ. لاسکی چگونه از سیاست تعریف می‌کند.

۳ـ منظور از «فاحکم بین الناس بالحق» را در قرآن بنویسید.

۴ـ تعریف علم سیاست را از دیدگاه امام خمینی‌(ره) بنویسید.

۵ـ چرا شعار جدایی دین از سیاست در اسلام مردود است؟

۶ـ مسایل مورد بحث علم سیاست را بنویسید.

۷ـ هدف بررسی و مطالعه علم سیاست چیست؟

۸ـ رابطهٔ سیاست با جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، اقتصاد، جغرافیا، تـاریخ و حـقوق را توضیح دهید.

درس دوم:

موضوع علم سیاست (دولت)

هدفهای رفتاری

از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود، پس از مطالعهٔ این درس بتوانند:

۱ ـ دولت به مفهوم کشور را تعریف کنند.

۲ ـ عناصر و مؤلفه‌های دولت را نام ببرند.

۳ ـ نظر طرفداران و مخالفان رشد جمعیت را توضیح دهند.

۴ ـ عناصر و مؤلفه‌های ملت را بنویسند.

۵ ـ ویژگیهای یک سرزمین را ذکر کرده و هر یک را به طور مختصر توضیح دهند.

یکی از برداشتهای بسیار مشهور و قدیمی از علم سیاست این است که موضوع علم سیاست «دولت» است. واژهٔ دولت عموماً به معانی زیر به کار رفته است. گاهی دولت به معنای کشور (*State*) به کار رفته است، مانند دولت ایران عضو سازمان ملل متحد است. زمانی دولت به معنای هیأت حاکم و فرمانروایان ***Institiotion*** مانند لزوم همکاری دولت با ملت به کار رفته است. در بعضی موارد نیز دولت به معنای قوه مجریه (*Government*) استعمال شده، مثلاً گفته می‌شود دولت در برابر مجلس مسؤول است[۱]. در درس حاضر کوشش شده تا مباحث مربوط به دولت به معنای کشور ارائه شود.

۱ ـ تعریف دولت به معنای کشور

دولت به معنای کشور عبارت است از عالی‌ترین اجتماع سیاسی و به تعبیر دیگر

---

۱ ـ ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ج اول، چاپ دوم، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۸)، ص ۱۲۴.

منظور از دولت، اجتماعی از مردم هستند که به طور مداوم در سرزمینی معین سکونت اختیار کرده و از استقلال و حکومت متشکل برخوردارند. دولت به معنای فوق در پایان قرون وسطی تولد یافت و دولت ـ کشور شکل نهایی به خودش گرفت. امروزه این دولت از استحکام بی‌نظیری برخوردار است و در سطح دنیا مصادیق گوناگونی پیدا کرده است. آنچه حایز اهمیت است این است که بدانیم کشور، خود دارای ارکانی است که بدون آنها فعلیت نمی‌یابد. مردم، سرزمین، حکومت و حاکمیت از عناصر اصلی تشکیل دهندهٔ دولت به معنای کشور محسوب می‌شوند. اساساً بقای هر کشوری به وجود و بقای چهار عنصر تشکیل دهندهٔ آن بستگی دارد.

۲ ـ عناصر تشکیل دهندهٔ دولت

۱ ـ مردم

نخستین عنصر برای تشکیل یک دولت وجود اجتماعاتی از انسان‌هاست. زیرا این انسانها هستند که دولت را تشکیل می‌دهند. اساساً دولت را نمی‌توان به عنوان یکی از نهادهای بشری بدون انسانها تصور کرد. در بحث جمعیت سؤالاتی مطرح است که در ادامه به آن می‌پردازیم. اولین سؤال این است که برای تشکیل دولت چه تعداد جمعیت لازم است؟ آیا کنترل موالید لازم است یا نه؟ آیا کشورهای کم جمعیت لزوماً وضعیت بهتری از کشورهای پر جمعیت دارد یا بالعکس؟ جمعیت با چه ویژگیهایی می‌تواند از ارکان یک کشور محسوب شود؟ اساساً، از نظر حقوقی تعداد جمعیت در تأسیس یک کشور تأثیری ندارد.

امروزه دولتهای کوچکی با جمعیت اندک و دولتهای بزرگی مانند چین با جمعیت بیش از یک میلیارد نفر در کرهٔ زمین وجود دارند. پس، میزان جمعیت ملاک موجودیت دولت نیست و با هر میزانی از جمعیت می‌توان دولت تشکیل داد. در مورد کنترل موالید و تنظیم جمعیت یک کشور در بین نظریه پردازان اتفاق نظر وجود ندارد. گروهی طرفدار رشد جمعیت و گروهی دیگر از مخالفان سرسخت آن محسوب می‌شوند. از

استدلال طرفداران رشد جمعیت می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف ـ آمار جمعیت در کشورهای سرمایه‌داری و صنعتی نشان می‌دهد که با داشتن جمعیت زیاد توانستند علاوه بر در اختیار داشتن نیروهای کار ارزان در داخل، به اعزام نیروهایشان به خارج بپردازند و بعد از این مرحله یعنی بعد از توسعه شروع به کاهش جمعیت کردند.

ب ـ با جمعیت زیاد می‌توان بهتر به جنگ با استکبار رفت.

ج ـ منابع موجود در داخل کشور را با جمعیت زیاد می‌توان خوب استخراج کرد.

د ـ کشورهایی مانند آلمان و دانمارک که رشد جمعیت آنها به صفر رسید برای جلوگیری از اضمحلال جامعه در جهت افزایش جمعیت به پیش می‌روند.

هـ ـ اگر غارتگران جهانی به غارت منابع و معادن کشورهای جهان سوم نپردازند، امکانات بالقوه و بالفعل در داخل این کشورها علاوه بر برآوردن نیازهای آنها، می‌توانند در جهت توسعهٔ اقتصادی هم گامهایی بردارند.

در مقابل این تفکر، مهم‌ترین نظریه پرداز مخالف رشد جمعیت یعنی «مالتوس» را داریم که برای اولین بار در سال ۱۷۹۸ رابطهٔ مستقیمی را بین فقر و گرسنگی و ازدیاد جمعیت کشورها بیان داشت. او معتقد بود در حالی که رشد جمعیت با ضریب دو ازدیاد می‌یابد افزایش مواد غذایی به صورت سلسله اعداد صحیح بالا می‌رود.[1]

افزایش جمعیت ... ـ ۳۲ ـ ۱۶ ـ ۸ ـ ۴ ـ ۲ ـ ۱

افزایش مواد غذایی ... ـ ۶ ـ ۵ ـ ۴ ـ ۳ ـ ۲ ـ ۱

نکته مهم در همین رابطه یعنی کنترل جمعیت این است که رشد جمعیت در هر کشوری باید متناسب با امکانات اقتصادی آن کشور باشد. ارسطو در تعادل میان افزایش جمعیت و امکانات اقتصادی در سیاست می‌گوید: «هیچ یک از کشورهایی که در سیاست و تدبیر سرآمد دیگرانند جمعیت بیرون از اندازه ندارند.» او در ادامه نبود نظم و عدم اداره صحیح را دو ویژگی کشورهای پر جمعیت به شمار می‌آورد و از طرفی

---

۱ ـ برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: همایون الهی، امپریالیسم و عقب ماندگی، (تهران: شرکت سهامی افست (سهامی عام)، ۱۳۶۷)، ص ۸۷ ـ ۳۲.

مخالف کشورهایی است که جمعیت بسیار کمی را در خود جای داده‌اند. ارسطو اعتقاد دارد «کشوری که جمعیت بسیار کم دارد حوایج خود را نمی‌تواند برآورد.» او جمعیت مطلوب را جمعیتی می‌داند که می‌تواند وسایل زندگی مطلوبی را که در خور جامعه سیاسی باشد، میسر سازد.[۱]

ملت و امت: از مباحث مهم در بحث جمعیت بازشناخت دو مفهوم ملّت و امت است. در زبان محاوره به غلط این دو مفهوم مترادف هم گرفته شده است. این در حالی است که واژه ملت ترجمه (*Nation*) ناسیون به معنی زاده، نسل یا نژاد و ملیّت است که در زبان عربی به معنای «دین» یا «راه» و «روش» آمده است.

آنجایی که قرآن می‌فرماید: «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ»[۲] مفهوم ملت به معنی ناسیون در قرآن با واژه قوم آمده است. در این رابطه در سورهٔ اعراف داریم: «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ»[۳] و نیز در زبان عربی از آن به «شَعْب» تعبیر شده است.» «امت» واژه‌ای است که معنای خاص خودش را دارد و به گروهی از آحاد انسانی اطلاق می‌شود که دارای هدف واحد و در امری معنوی (عقیده) با هم اشتراک نظر دارند.[۴]

ملت به مفهوم امروزی واژه‌ای است که در مرحله‌ای از تاریخ همزمان با تحولات قرن ۱۵ میلادی در اروپا شکل گرفت و مبنای تقسیمات کشوری در دنیا شده و این در حالی بود که قبل از این زمان، دین جداکنندهٔ مرزهای جغرافیایی در دنیا بوده است.[۵] و از این تاریخ در دنیای سیاست واژه دولت ـ ملت جایگاه خاصی پیدا می‌کند.

عناصر تشکیل دهندهٔ ملت: هرگاه گروهی از آحاد انسانی احساس کنند عوامل عادی و معنوی آنها را به هم پیوند داده است، ملت شکل می‌گیرد. نژاد، زبان، دین و تاریخ و آداب و رسوم از عناصر تشکیل دهندهٔ ملت هستند که در زیر از هرکدام توضیح مختصری ارائه می‌شود:

---

۱ ـ ارسطو، همان، ص ۲۹۴ ـ ۲۹۱.
۲ ـ سوره حج (۲۲)، آیه ۷۸.
۳ ـ سوره اعراف (۷)، آیه ۱۰۹.
۴ ـ سید خلیل خلیلیان، حقوق بین الملل اسلامی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲)، ص ۱۳۴ ـ ۱۳۳.
۵ ـ عبدالحمید ابوالحمد، همان، ص ۱۱۲.

۱ ـ نژاد: اگرچه امروزه مهاجرتها، جنگها، پیروزیها و ازدواجهای متعدد اختلاط نژادی را در ممالک دنیا سبب شده است ولی اشتراک نژادی همچنان در دنیا در جهت تشکیل یک ملت واحد جایگاه ویژه‌ای دارد تا آنجاکه موضوع نژاد یکی از مشکل‌ترین و پیچیده‌ترین مسایل سیاسی کشورهاست. نظریه برتری نژادی از نظریات بسیار قدیمی است که به تمدنهای قبل از میلاد بر می‌گردد. در نظریات افلاطون، ارسطو، منتسکیو و بالاخص در اوایل قرن بیستم در دو مکتب فاشیسم و ناسیونال سوسیالیسم(نازیسم) به وضوح، قابل رؤیت است تا جایی که از میان عوامل مهم بروز جنگ جهانی دوم باید به احساس برتری نژادی آلمانیها اشاره کرد. در همین دوره بود که هیتلر از این نظریه بهره فراوان گرفت و حزب نازی را تشکیل داد و قدرت سیاسی را در آلمان در دست گرفت و آتش فتنه را در جنگ جهانی دوم شعله‌ور ساخت.[۱] بنابراین اشتراک نژادی می‌تواند به عنوان یکی از عوامل تشکیل دهندهٔ ملت مطرح باشد.

۲ ـ زبان: زبان و گویش مشترک همواره به عنوان یکی از شرایط لازم برای تشکیل ملتها بوده است. گروهی تا آنجا پیش رفتند که اشتراک زبانی را شرط اساسی پدیدهٔ ملت می‌دانستند. در مقابل، کسانی هم هستند که معتقدند با زبانهای گوناگون هم می‌توان به تأسیس ملت اقدام کرد.[۲] اساساً زبان را باید یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای بشر در طول تاریخ دانست که به وسیلهٔ آن انتقال اندیشه‌ها به دیگران میسر گردید. مفاهیم در قالب زبان بیان می‌شود و از این طریق بینشها شکل واقعی به خود می‌گیرند و فهم و ادراکات آسان می‌شود. اساساً ساخت زبان، معرّف ساخت اندیشه است. اهمیت زبان تا آنجاست که بعضیها گفته‌اند: «مردمانی که به زبانهای متفاوتی سخن می‌گویند جهان را به گونه‌های متفاوتی ادراک می‌کنند.»[۳] امروزه بحث زبان شناختی و تأثیر آن در سوی گیری ملتها از مباحث مهم در علوم سیاسی محسوب می‌شود.

---

۱ ـ موریس دوورژه، همان، ص ۱۷۵ ـ ۱۸۵.
۲ ـ عبدالرحمن عالم، همان، ص ۱۵۶.
۳ ـ سید علی اصغر کاظمی، همان، ص ۳۰۴.

۳ ـ دین: از امتیازات دین در زندگی انسان این است که در طول تاریخ وحدت سیاسی را در میان ملتها به وجود آورد. ادیان توحیدی همواره بر این نکته تأکید داشته‌اند که تنها، دین می‌تواند عامل پیوند دهندگی گروههای انسانی در قالب ملت باشد. در قرآن این واقعیت در دو سورهٔ آل عمران و انفال این گونه آمده است:

«وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعاً وَ لاٰ تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدٰاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوٰاناً وَ كُنْتُمْ عَلىٰ شَفٰا حُفْرَةٍ مِنَ النّٰارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهٰا كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ آيٰاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»[1]

یعنی: و همگی به رشته دین خدا چنگ زنید و به راههای متفرق نروید و به یاد آورید این نعمت بزرگ خدا را که شما با هم دشمن بودید، خدا در دلهای شما الفت و مهربانی انداخت و به لطف خداوند همه برادر دینی یکدیگر شدید در صورتی که در پرتگاه آتش بودید، خدا شما را نجات داد. چنین خداوند آیاتش را برای شما بیان می‌کند باشد که به مقام سعادت هدایت شوید.

در جایی دیگر قرآن باز تأکید بر همدلی بشر با اخذ ایمان به خدا و دین خدا دارد. در سورهٔ انفال می‌خوانیم:

«وَ أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ، لَوْ أَنْفَقْتَ مٰا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مٰا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»[2]

یعنی: و الفت داد دلهای مؤمنان را، دلهایی که اگر تو با تمام ثروت روی زمین می‌خواستی الفت دهی نتوانستی لیکن خدا تألیف قلوب آنها کرد که او بر هر کار مقتدر و به اسرار و مصالح دانا است.

در بینش توحیدی زبان، نژاد و سایر عوامل چندان جایگاهی در تألیف قلوب ندارند و ملاک تمییز آدمیان همانا دیندارترین آنهاست نه نژاد و زبان، باز قرآن دارد که با

---

۱ ـ سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۳.
۲ ـ سوره انفال (۸)، آیه ۶۳.

تقواترین شما نزد خدا عزیزترین است.

«یا اَیُّهَا النّاسُ اِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقیٰکُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلیمٌ خَبیرٌ.[۱]

یعنی: ای مردم ما همه شما را (نخست) از زن و مرد آفریدیم و آنگاه شعبه‌های بسیار و فِرَق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید (و به واسطهٔ نسب به یکدیگر فخر نکنید که نَسَب مایه افتخار نیست بلکه) بزرگوار (و با افتخار)ترین شما نزد خدا با تقواترین مردمند و خدا از حال شما کاملاً آگاهست.

البته دین هم می‌تواند عامل وحدت باشد و هم می‌تواند با تعبیرهای نادرست از آن عامل تفرقه باشد. وحدت، زمانی استحکام می‌یابد که در یک کشور اعتقاد به یک آیین و مذهب وجود داشته باشد. افرادی که در داخل یک کشور، دینی غیر از دین اکثریت را انتخاب کنند جزو اقلیتهای دینی محسوب می‌شوند.[۲]

۴ ـ تاریخ و آداب و رسوم: مردمی که سالیان دراز در کنار هم زندگی کرده و در خوشیها و ناخوشیهای یکدیگر شریک بوده‌اند و تجربه یکسانی از گذشته به ارث برده‌اند، نوعی احساس هویت مشترک می‌کنند که در ظهور پدیدهٔ یک ملت می‌تواند نقش داشته باشد.[۳] زندگی در کنار یکدیگر در طول سالیان دراز سبب اشتراک در خواستها و آرزوهای یک جامعه می‌گردد و به تبع آن آداب و رسوم مشترک را به ارمغان می‌آورد. هرچه این درجهٔ همانندی قوی‌تر باشد ملیت معنی واقعی خودش را پیدا می‌کند.

۲ ـ سرزمین

سرزمینی که در اصطلاح سیاسی از آن به عنوان قلمرو یک دولت نام برده می‌شود عبارت است از محدوده‌ای معین از زمینی که گروهی مردم در آن فعالیت داشته و حکومت در محدودهٔ آن اعمال قدرت می‌کند. داشتن سرزمین جهت تأسیس یک دولت

---

۱ ـ سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۳.

۲ ـ سید جلال الدین مدنی، مبانی و کلیات علوم سیاسی، (تهران: ناشر مؤلف، ۱۳۷۲)، ص ۳۰۰.

۳ ـ عبدالرحمن عالم، همان، ص ۱۵۷.

تا آنجا اهمیت دارد که بسیاری از حقوقدانان، دولت منهای آن را مردود شمرده و آن را یکی از شرایط علت وجودی یک دولت می‌دانند.[۱]

از اینکه سرزمین یک عامل اساسی و اجتناب ناپذیر برای وجود دولت تلقی می‌شود، حرفی نیست، اما چه وسعتی برای یک سرزمین لازم است تا دولت مربوطه قادر به ایفای نقش خویش باشد؟ در این مورد باید گفت که وسعت سرزمین برای تشکیل یک دولت به لحاظ حقوقی تأثیری ندارد. چنانکه در دنیای کنونی در کنار کشورهای پهناور، کشورهای ذره‌بینی هم یافت می‌شوند.

در هر حال کیفیّت سرزمین از نظر موقعیّت ژئوپلتیک، وسعت، شکل هندسی، امکانات اقتصادی، وضع طبیعی ، شرایط اقلیمی، مرزبندیها و نظایر اینها حایز اهمیت است. موارد ذکر شده که در جغرافیای سیاسی جایگاه ویژه‌ای دارند، می‌توانند تأثیر زیادی بر پدیده‌های سیاسی داشته باشند. اهمیت این مسأله تا آنجاست که اندیشمندانی چون ارسطو، منتسکیو و ابن خلدون، هر یک به سهم خود در تأثیر پذیری سیاست و قدرت دولتها از محیط مباحث ارزنده‌ای مطرح کرده‌اند. برای مثال، منتسکیو درکتاب روح القوانین رابطه بین وسعت سرزمین و نوع نظامهای سیاسی در داخل یک کشور می‌نویسد:

> **خاصیّت طبیعی حکومتهای مختلف این است که دولتهای کوچک دارای حکومت جمهوری و دولتهای متوسط دارای حکومت مشروطه و امپراتوریهای بزرگ دارای حکومت استبدادی باشند. از این خاصیت طبیعی به این نتیجه می‌رسیم که برای حفظ اصول حکومت باید دولت را به همان عظمتی که دارد حفظ کرد و به نسبتی که حدود کشور تنگ‌تر یا وسیع‌تر می‌شود، روح حکومت نیز باید تغییر نموده بر طبق این خاصیت طبیعی تغییر رژیم بدهد.**[۲]

۱ ـ عمید زنجانی، فقه سیاسی، ۳ جلد، (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۶)، ج دوم، ص ۹۳.
۲ ـ منتسکیو، روح القوانین، ترجمه علی اکبر مهتدی، (تهران: بنگاه مطبوعاتی صفعلی شاه، ۱۳۳۴)، ص ۱۲۷.

ویژگیهای سرزمین

الف ـ موقعیت؛ چگونگی استقرار یک کشور در کره زمین از این بابت مهم است که دوری یا نزدیکی به خط استوا در وضعیت آب و هوای کشور مؤثر است که این نیز به نوبه خود در وضع اقتصادی تأثیر دارد. وضعیت اقتصادی در قدرت سیاسی و نظامی یک کشور مؤثر است. از طرفی برخورداری از سواحل دریاها، تنگه‌ها و گذرگاههای دریایی و یا محصور بودن کامل کشور در خشکی و یا همسایگی کشور کوچک در کنار کشور بزرگ همواره از مسایل مهم سیاست خارجی کشورها بوده است ـ بسیار اتفاق افتاده که کشورهای کوچک هر زمان تصمیم به استقلال رأی می‌گرفتند توسط همسایه بزرگ خود بلعیده و یا دردسرهای زیادی را تحمل کرده‌اند. ـ مجموع این عوامل، خود عامل مثبت یا منفی سرزمینی محسوب می‌شوند.

ب ـ وسعت سرزمین؛ هرچه کشور دارای وسعت زیاد باشد احتمال تنوع آب و هوا و منابع زمینی در آن وجود دارد، زیرا این مسأله در توسعه سیاسی و اقتصادی جوامع نقش به سزایی دارد. داشتن منابع زیر زمینی غنی و متنوع و قبول جمعیت زیاد و داشتن عوارض طبیعی مناسب که در مقابل هجوم دشمن به عنوان دژ از آنها استفاده شود، می‌تواند عامل تعیین کننده در قدرت و سیاست یک کشور باشد.

از نکات مهم در اداره سرزمینهای وسیع می‌توان عدم توانایی کافی در جهت اداره امور داخلی آن کشور نام برد. به خصوص که اقوام آن کشور از تفرق فرهنگی (مذهبی، نژادی، زبانی) برخوردار باشند. از دیرباز برای جبران این نقیصه سیستم فدرال را برگزیدند که نمونه آن قانون اساسی ۱۷۸۷ آمریکاست. دفاع از مرزهای کشور، حق تشکیل ارتش و تعیین بودجهٔ دفاعی و تصویب مقررات نظام وظیفه و سیاست خارجی به عهدهٔ حکومت فدرال است. دولتهای جز، در امور داخلی مستقل می‌باشند. آنها می‌توانند امور مربوط به جامعه خویش را متناسب با اوضاع و احوال و رسوم و شرایط محلی خود اداره نمایند.[۱]

---

۱ ـ ابوالفضل قاضی، همان، ص ۲۶۷.

ج ـ شکل هندسی؛ با پیشرفت تکنولوژی در جهت راههای ارتباطی و غلبه بر موانع طبیعی رفته رفته چگونگی شکل یک کشور تا اندازه‌ای اهمیت خود را از دست داده است. البته درکشورهایی که در جهت توسعه گام بر می‌دارند هنوز نوع شکل کشور تأثیر به سزایی در قدرت و سیاست این کشورها چه در سطح داخلی و چه در سطح بین المللی دارد. اشکال کشورها یکی از شکلهای مدور، مطول ، زائده‌دار و یا منفصل می‌باشد.

د ـ ناهمواریها؛ میزان وحدت سیاسی و سهولت اداره امور یک کشور تا حدودی بستگی به این ناهمواریها دارد. کشوری که اکثر خاک آن را مناطق کوهستانی تشکیل بدهد به لحاظ خاک زراعتی در مضیقه خواهد بود. این در صورتی می‌تواند از عوامل مثبت محسوب شود که کوهها از منابع غنی برخوردار باشند و یا این که مانند دژی مرزهای کشور را احاطه کرده تا از ورود بیگانگان به داخل کشور جلوگیری نماید.

هـ ـ منابع طبیعی؛ از عوامل دیگری که تأثیر مهمی بر قدرت یک کشور در ایام صلح و جنگ دارد منابع طبیعی است. در بحث منابع طبیعی به دو امر مهم یعنی غذا و مواد خام اولیه تأکید شده است. کشوری که به لحاظ غذایی و منابع معدنی از سایر کشورها بی‌نیاز باشد نسبت به کشوری که از نظر غذایی و منابع معدنی محتاج بیگانگان است مزیت بیشتری دارد.[۱] تا آنجا که رفع حاجات غذایی یک کشور از وظایف عمده یک دولت به شمار می آید که کمبود آن موجب وابستگی اقتصادی و به دنبال آن وابستگی سیاسی را به همراه دارد.

اصلی که در بحث سرزمین باید بدان توجه داشت غیر قابل تجزیه بودن قلمرو می‌باشد که همواره وحدت آن باید حفظ شود. امروزه این اصل تغییر ناپذیر به عناوین مختلف توسط قدرتهای زورگوی جهانی مورد تهاجم قرارگرفته است و به اقتضای روز و برای رسیدن به هدفهای اقتصادی و نظامی نامشروع خود عملاً این اصل را نقض کرده‌اند. وجود پایگاههای نظامی (هوایی، دریایی) کشورهای سلطه‌گر در ممالک ضعیف دنیا حاکی از نوعی اعمال قدرت توسط آنهاست که می‌تواند مشروعیت

---

۱ ـ حمید بهزادی، اصول روابط بین الملل و سیاست خارجی، (تهران: دهخدا، ۱۳۵۲)، ص ۲۱۱ ـ ۲۱۲.

حکومتها را زیر سؤال ببرد. و لکهٔ ننگی بر حاکمیت ملت ـ کشورها در جهانی نوین باشد.

۳ ـ حکومت

سومین عنصر از عناصر تشکیل دهندهٔ یک کشور حکومت است. سازماندهی زندگی جمعی مردم همواره یکی از فعالیتهای سیاسی بشر در طول تاریخ محسوب می‌شود. نهادی که این سازماندهی به تبع آن ادارهٔ کشور را به عهده می‌گیرد حکومت نامیده می‌شود. هیچ دولتی بدون حکومت وجود ندارد. امروزه در جغرافیای سیاسی دنیا حکومتهای گوناگونی وجود دارند که به هر یک از این شکلها، نظام سیاسی یا رژیم سیاسی گویند که در درسهای آینده به تفصیل از آنها سخن خواهیم گفت.

۴ ـ حاکمیت

حاکمیت چهارمین رکن از ارکان یک کشور است که ملاک تشخیصی گروهها و تجمعات انسانی است. به لحاظ اهمیت بحث حاکمیت در درس بعدی به صورت مستقل از آن سخن خواهیم گفت.

خلاصهٔ درس

از برداشتهای قدیمی از علم سیاست این بود که علم سیاست راجع به دولت بحث می‌کند. دولت در اینجا به سه معنی به کار رفته است. دولت به معنای کشور، دولت به معنای حکومت و دولت به معنای قوهٔ مجریه، که در این درس از دولت به معنای کشور به تفصیل سخن گفتیم. دولت به این معنا همانا عالی‌ترین اجتماع سیاسی است که دارای چهار عنصر مردم، سرزمین، حکومت و حاکمیت می‌باشد. مردم نقش مهمی در تأسیس دولت دارند. مردمی می‌توانند تشکیل دولت دهند که از علایق مشترک مانند نژاد، زبان، دین، تاریخ و آداب و رسوم برخوردار باشند.

دومین عنصر مهم در تشکیل دولت عنصر سرزمین است. سرزمین همان محدودهٔ معینی از زمین است که گروهی از مردم در آن سکونت و از نوعی حکومت برخوردار باشند. سرزمین ویژگیهایی مانند موقعیت، وسعت، شکل ناهمواریها و منابع طبیعی را داراست که از عوامل بالقوه و بالفعل جغرافیا هستند که بر سیاست و قدرت دولتها تأثیر دارند. در پایان از حکومت و حاکمیت به عنوان سومین و چهارمین عنصر از عناصر کشور به صورت مختصر تعریف به عمل آوردیم.

پرسش

۱ـ دولت به معنای کشور را تعریف کنید.

۲ـ عناصر تشکیل دهندهٔ دولت را نام ببرید.

۳ـ دلایل طرفداران رشد جمعیت و مخالفان رشد جمعیت را بنویسید.

۴ـ عناصر تشکیل دهندهٔ ملّت را نام ببرید.

۵ـ ویژگیهای یک سرزمین را بنویسید.

درس سوم:

حاکمیّت

هدفهای رفتاری

از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود، پس از مطالعهٔ این درس بتوانند:

۱ ـ حاکمیت را تعریف کنند.

۲ ـ ابعاد حاکمیت را تشریح کنند.

۳ ـ ویژگیهای حاکمیت را ذکر کرده و فرق آن را با حکومت توضیح دهند.

۴ ـ دیدگاههای موجود در خصوص منشأ حاکمیت را بیان کنند.

۵ ـ حاکمیت در جمهوری اسلامی ایران و منشأ آن را توضیح دهند.

۶ ـ تقسیم بندی دولتها را با توجه به اصل حاکمیت بیان کنند.

۱ ـ تاریخچه

آن روزی که انسان به فکر حکومت افتاد، حاکمیت مورد عنایت ویژه اندیشمندان قرار گرفت. دعوت انبیاء به حاکمیت الله و عدم حاکمیت غیر خدا (ستمگران و فرعونیان) گواهی بارز این مدعاست. قرآن کریم دو وظیفهٔ مهم انسان موحد را این گونه بیان کرده که:

«وَ لَقَدْ بَعَثْنا في کُلِّ أُمَّةٍ رَسولاً اَنِ اِعْبُدُوا اللّٰهَ وَ اجْتَنِبُوا الطّٰاغُوتَ»[۱]

یعنی: و همانا ما در میان هر امتی پیغمبری فرستادیم تا به خلق اعلام کند که خدای یکتا را پرستید و از بتان و فرعونیان دوری کنید.

---

۱ ـ سورهٔ نحل (۱۶)، آیه ۳۶.

در مغرب زمین هم این مسأله به فلاسفه یونانی بر می‌گردد. ارسطو حق حاکمیت را از آن شهروندانی می‌داند که به صورت گروهی طرف مشورت فرمانروایان قرار می‌گیرند. بحث حاکمیت به صورت امروزی با نام ژان بدن (۱۵۳۰ - ۱۵۹۷) همراه است. او نخستین متفکری بود که ماهیت و ویژگیهای حاکمیت را در سال ۱۵۷۶ در کتاب جمهوریت مورد بحث قرار داد و از آن تعریف جامعی به عمل آورد.[۱] امروزه از مهم‌ترین اصول قوانین اساسی کشورها به اصل حاکمیت اشاره دارد که در ذیل به بعضی از قوانین اساسی کشورها اشاره می‌شود.

۱ - اعلامیه حقوق بشر در سال ۱۷۹۱ م، «اساس هر حاکمیتی را اصالتاً از آنِ ملت دانسته است. هیچ هیأت و هیچ مقامی نمی‌تواند قدرتی را اعمال نماید که صریحاً از ملت نشأت نگرفته باشد.

۲ - قانون اساسی سوم سپتامبر ۱۷۹۲ فرانسه ماده اول می‌گوید: «حاکمیت واحد بخش‌ناپذیر، مداوم و غیر تأمل قابل مرور زمان است.» قانون اساسی ۲۹ مه ۱۹۴۷ ایتالیا راجع به حاکمیت می‌گوید: «حاکمیت متعلق به مردم است که آن را بر اساس و در محدودهٔ قانون اساسی اعمال می‌کنند.»[۲]

۲ - تعریف حاکمیت

حاکمیت عبارت است از قدرت عالیه فرمانروایی که در جامعه سیاسی به عالی‌ترین مقام تعلق دارد. در زیر سایه حاکمیت است که حکومتها به وضع قانون، اجرای آن و به مجازات متخلفین از قانون اقدام می‌کنند. حاکمیت به لحاظ داخل تام و کامل است و نسبت به دنیای خارج بیشتر به استقلال کشور مربوط می‌شود.

۳ - ابعاد حاکمیت

با توجه به تعریف به عمل آمده از حاکمیت دریافتیم که حاکمیت دو جنبه دارد.

---

۱ - ابوالفضل قاضی، همان، ص ۱۳۲ - ۱۲۶.

۲ - همان، ص ۱۸۵.

جنبهٔ اول آن برتری داخلی دولت در قلمرو حکمرانی خویش است و جنبه دوم حاکمیت استقلال خارجی است که در ذیل به هر یک از این دو جنبه اشاره می‌شود:

الف ـ حاکمیت داخلی

در داخل هر کشوری گروههایی وجود دارند که هر یک از آنها دارای قدرتی می‌باشند که به حکمرانی افراد تحت فرمان خود مشغول‌اند. ساده‌ترین این دسته‌ها هستهٔ خانواده است که اعضای آن تحت ریاست سرپرست خانواده هستند و در سطح کلان دهستانها، بخشها، شهرها، شهرستانها و استانها، هر یک دارای فرمانروایی هستند که مسؤولیت فرمان راندن را به عهده دارند ولی باید دانست که هیچ یک از این مراکز قدرت دارای قدرت عالیه نیستند. همه این قدرتهای پایین‌تر تحت زعامت قدرت برتری بنام دولت هستند. تا آنجا این گروهها، حق حکمرانی دارند که قانون به آنها اجازه داده است. در صورت تعدّی از قانون، مورد پیگرد قدرت بالاتر قرار می‌گیرند و به تعبیر دیگر اعمال حاکمیت دولت مستقل و عالی است یعنی تصمیم آخر را او می‌گیرد و ارادهٔ او بر تمام اراده‌های دیگر غلبه دارد.

ب ـ حاکمیت خارجی

حاکمیت خارجی در روابط بین دولتها چهره می‌نمایاند. وجود حاکمیت خارجی مستلزم نفی هرگونه تبعیت یا وابستگی در برابر دولتهای بیگانه است. چنین دولتی در روابط خود در سطح بین الملل با دولتهای دیگر کاملاً برابر است و به عنوان شخصیت حقوقی مستقل و برابر با سایرین ارتباط بر قرار می‌کند. اگر دولتی در حل و فصل مسایل داخلی و تصمیمات برون مرزی‌اش از هرگونه سلطهٔ خارجی مستقل باشد و اراده دولتهای بیگانه ارادهٔ او را در اختیار نگیرد، این چنین دولتی به لحاظ خارجی از حاکمیت برخوردار است. نکتهٔ قابل ذکر این که اگر دولتی با موافقت خودش در جریان قراردادهای بین المللی تحت قوانین حقوق بین الملل با برخی از محدودیتهای جهانی موافقت کرده باشد، نمی‌توان گفت که حاکمیت او نقض شده است زیرا با ارادهٔ خودش

چنین محدودیتی را پذیرفته است.[۱]

اگرچه در مطالب فوق حاکمیت را در دو جنبه مطرح کردیم، ولی باید دانست که این دو جنبه دو روی یک سکه است. واقعیت این است که حاکمیت در دو جنبهٔ مذکور حاکی از قدرتی است که بالاتر از آن قدرتی وجود ندارد. حاکمیت خارجی کشوری در نزد ملتها متأثر از حاکمیت داخلی است و حاکمیت داخلی بدون حاکمیت خارجی قابل درک نیست.[۲]

۴ ـ ویژگیهای حاکمیت

حاکمیت یا همان قدرت عالیه هر نظام از ویژگیهایی همچون مطلق بودن، جامعیت داشتن، دایمی بودن و غیر قابل تقسیم و انتقال ناپذیر بودن برخوردار است که در ذیل به این ویژگیها اشاره می‌شود.

الف ـ مطلق بودن حاکمیت

منظور از مطلق بودن، این است که حاکمیت نمی‌تواند محدودیتی را اجباراً بپذیرد. هر قدرتی که بتواند اراده‌اش را در داخل کشور به همه گروهها و دستجات تحمیل کند به عنوان عالی‌ترین قدرت یعنی حاکمیت ظهور پیدا می‌کند.

ب ـ غیر قابل تقسیم بودن

حاکمیت با توجه به ماهیتش که همانا عالی‌ترین اراده است، نمی‌تواند تقسیم بپذیرد، در غیر این صورت در داخل یک کشور بیش از یک دولت موجودیّت می‌یابد. فقط در صورتی می‌توان این تقسیم پذیری را تصوّر کرد که کشور دارای نظام فدرالی باشد. در نظام سیاسی آمریکا حاکمیت بین حکومت مرکزی و قدرتهای ایالتی تقسیم شده است، ولی در همین نظام هم یک دولت بر همهٔ این کشور حاکم است. در آمریکا

---

۱ ـ عبدالرحمن عالم، همان، ص ۲۴۴.

۲ ـ ابوالفضل قاضی، همان، ص ۱۸۸.

تقسیم اختیارات حکومتی است نه تقسیم حاکمیت، زیرا تقسیم حاکمیت به مفهوم این است که در داخل یک کشوری دو قدرت برتر وجود داشته باشد که در این صورت حرف آخر را در تصمیم‌گیری زدن کاری بس مشکل است.[۱]

ج ـ جامع بودن حاکمیت

حاکمیت در برگیرندهٔ همهٔ افراد و گروههای انسانی در داخل قلمرو جغرافیایی یک کشور است. هیچ فردی یا تجمّع انسانی در داخل یک کشور نمی‌تواند از اعمال قدرت آن دولت سرباز زند. بنابر این، اعمال حاکمیت بدون هیچ استثنایی بر تمام اشخاص و گروهها در داخل کشور گسترده است و مصونیّت سیاسی نمایندگان و دیپلماتهای خارجی به عنوان یک اصل پذیرفته شده در حقوق بین الملل می‌باشد و هر دولتی می‌تواند بنا به مصالح خودش این امتیاز را لغو یا محدود نماید.

د ـ دایمی بودن حاکمیت

دایمی بودن حاکمیت بدین معنی است که حاکمیت همیشه وجود دارد و از دوام و استمرار برخوردار است. تغییراتی که به طور معمول عارض حکومتها می‌شود و حکومتی جای خودش را به حکومتی دیگر می‌دهد، هیچ تأثیری در استمرار حاکمیت کشور ندارد. تا موقعی که دولت وجود دارد، حاکمیت آن هم پابرجاست. نابودی حاکمیت زمانی میسر است که دولتی وجود نداشته باشد.

۵ ـ فرق حاکمیت و حکومت

با توجه به آنچه که در مورد ویژگیها و مختصّات حاکمیت عنوان شد، می‌توان تفاوتهای زیر را بین حاکمیت و حکومت تشخیص داد:

۱ ـ حاکمیت غیر قابل تجزیه است و حال آن که حکومت، به قوای مقنّنه، مجریه و قضائیه تجزیه می‌شود.

---

۱ ـ عبدالرحمن عالم، همان، ص ۲۴۹.

۲ ـ حاکمیت دایمی است، ولی حکومت از استمرار برخوردار نیست و قابل تغییر است.

۳ ـ حاکمیت انتقال ناپذیر است، ولی حکومت قابل جا به جا شدن است.

۴ ـ حاکمیت فراگیر و همهٔ آحاد مردم را در داخل یک کشور در بر می‌گیرد، ولی حکومت متعلّق به قشر اندکی در یک کشور است.

۶ ـ منشأ حاکمیت

در این بحث سخن در این است که منشأ آن قدرت فائقه‌ای که یکی از عناصر تشکیل دهندهٔ کشور است، کجاست؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت که دو عقیده همواره درباره منشأ حاکمیت وجود داشته است. یک عقیده خداوند را مبدأ و منشأ همه قدرتها می‌داند و عقیدهٔ دیگر می‌گوید که حاکمیت تنها از مردم نشأت می‌گیرد و بس؛ چنان که در قوانین اساسی فرانسه، ایتالیا و منشور حقوق بشر ملاحظه کرده‌اید.

قدیمی‌ترین ایمان به منشأ قدرت، ایمان به منشأ لایزال قدرت الهی است و حکومت قدرت فرمانروایی‌اش را از خداوند متعال به امانت گرفته و در جامعهٔ انسانی اعمال می‌کند. در این صورت فرمانروایان در مقابل خداوند مسؤولیت دارند؛ زیرا

«لاٰ یُسْئَلُ عَمّٰا یَفْعَلُ وَ هُمْ یُسْئَلُونَ»[1]

یعنی او (خدا) بر هرچه می‌کند بازخواست نشود ولی خلق از کردارشان بازخواست می‌شوند.

گروهی هم معتقدند که منشأ قدرت عالیه در هر نظامی فقط از مردم نشأت می‌گیرد و حکومت دموکراسی را جز با حاکمیت مردم نمی‌توان متحقق کرد. زیرا حکومت مردم بر مردم زمانی میسر است که ریشه و سرچشمه حاکمیت متعلق به مردم باشد. قانون اساسی سال ۱۹۷۳ فرانسه که متأثّر از افکار ژان ژاک روسو می‌باشد، نظر حاکمیت مردم را واقعیت عینی بخشید.[2]

---

۱ ـ سوره انبیاء (۲۱)، آیهٔ ۲۲.

۲ ـ عبدالرحمن عالم، همان، ص ۲۵۱.

۷ـ حاکمیت در جمهوری اسلامی ایران

مسأله حاکمیت به خاطر اهمیتی که دارد و تأثیری که در سیاست و ادارهٔ یک کشور به جای می‌گذارد، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از مهم‌ترین اصول آن مطرح شده است. در قانون اساسی مصوب ۲۴ آبان ۱۳۵۸، اصل ۵۶ به مقولهٔ حاکمیت اختصاص یافته است. در این اصل می‌خوانیم:

حاکمیت مطلق جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند.

با قدری تعمّق در اصل فوق در می‌یابیم که دو نوع حاکمیت در آن به چشم می‌خورد: ۱ـ حاکمیت خداوند ۲ـ حاکمیت انسان بر سرنوشت اجتماعی خویش. برای توضیح این دو حاکمیت لازم است از حاکمیت مطلق خداوند بر جهان و انسان سخن بگوییم.

الف ـ حاکمیت خداوند

حاکمیت خداوند به صورت تکوینی و تشریعی بر جهان هستی اعمال می‌شود. حاکمیت تکوینی یعنی همان حاکمیت مطلق بر جهان و انسان. در قرآن کریم در سورهٔ یس دربارهٔ این حاکمیت می‌خوانیم:

«اِنَّما اَمْرُهُ اِذٰا اَرٰادَ شَیْئاً اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ»[۱]

یعنی: هرگاه ارادهٔ خداوند بر چیزی تعلّق بگیرد، همینکه اراده کند آن چیز وجود می‌یابد.

منظور از حاکمیت تشریعی این است که حق تشریع و قانون گذاری از آن خداست زیرا «اِنِ الْحُکْمُ اِلاّٰ لِلّٰهِ»[۲] یعنی، امر آن به دست من نیست فرمان جز خدا را نخواهد بود.

---

۱ ـ سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲.

۲ ـ سوره انعام (۶)، آیه ۵۷.

در ادامهٔ این حاکمیت با ارسال رُسُل و اعمال قوانین و مقررات و موازین مشخص برای هدایت بشر صورت می‌گیرد. این حاکمیت از پیامبرﷺ که «اَلنَّبِیُّ اَوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ»[۱] به ائمه هدیٰ علیهم‌السلام با روایت پیامبر در غدیر خم که «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهٰذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ» رسیده است، در زمان غیبت کبری امام زمان (عج) به نوّاب عام آن حضرت یعنی علما تفویض شده است؛ زیرا «اَلْعُلَماءُ حُکّامٌ عَلَی النّاسِ»

بنابر این، حاکمیت در بینش الهی در انحصار خداوند متعال است و تنها کسانی حق اعمال آن را دارند که از جانب او اجازه داشته باشند و اثبات این مدّعیٰ همانا آیهٔ

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اَطیعُوا اللّٰهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ فَاِنْ تَنازَعْتُمْ في شَیْءٍ فَرُدُّوهُ اِلَی اللّٰهِ وَ الرَّسُولِ اِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْاٰخِرِ ذٰلِکَ خَیْرٌ وَ اَحْسَنُ تَأْویلاً»[۲]

یعنی: ای اهل ایمان فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول اطاعت کنید) و چون در چیزی کارتان به گفتگو و نزاع کشد به حکم خدا و رسول بازگردید. اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید این کار (رجوع به حکم خدا و رسول) برای شما بهتر و خوش عاقبت‌تر خواهد بود.

ب ـ حاکمیت انسان بر سرنوشت اجتماعی خویش

منظور از حاکمیت انسان بر سرنوشت اجتماعی خویش این است که انسان در بینش توحیدی و اسلامی موجودی است مختار و آزاد که به موجب مشیّت الهی، بر سرنوشت و مقدّرات خویش حاکم شده است. این انسان است که مسؤولیت تربیت خویش را عهده‌دار شده است. چنان که در قرآن آمده است:

«اِنّا هَدَیْناهُ السَّبیلَ اِمّا شاکِراً وَ اِمّا کَفُوراً»[۳]

---

۱ ـ سوره احزاب (۳۳)، آیهٔ ۶.
۲ ـ سوره نساء (۴)، آیه ۵۹.
۳ ـ سورهٔ انسان (۷۶)، آیهٔ ۳.

یعنی: ما به حقیقت راه (حق و باطل) را به انسان نمودیم، حال خواهد هدایت پذیرد و شکر این نعمت گوید و خواهد آن نعمت را کفران کند.

خداوند متعال از انسان خواسته است علی رغم داشتن آزادی و اختیار برای رسیدن به سعادت کامل از خداوند و رسول و اولی الامر اطاعت کند. در هر حال این انسان است که «فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ»[1]؛ یعنی هرکه می‌خواهد ایمان آرد و هرکه می‌خواهد کافر شود.

انسان موحّد، حاکمیت خویش را از طریق قبول حاکمیت خدا اعمال می‌کند و جامعه اسلامی حاکمیت ملّی را با استقرار حاکمیت خداوند عملی می‌نماید.

بنابراین، حاکمیت ملّی با عنایت به مطالب بالا در طول حاکمیت خدا، رسول خدا و ائمه معصومین و ولایت فقیه تفسیر شده است. این گونه ولایت بر خلق تنها از طریق آحاد مردم اعمال می‌شود. قدر مسلم این که حاکمیت ملّی در اسلام دارای معنی مستقل و جداگانه‌ای نیست. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ابزارهای اعمال حاکمیت توسط مردم به وسیلهٔ شوراها، انجمنها و نظایر آن صورت می‌گیرد که در برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری کشور ایفای نقش می‌کنند.

۸ ـ تقسیم دولتها با توجه به اصل حاکمیت

حاکمیت به معنای استقلال می‌تواند وسیلهٔ خوبی برای تقسیم کشورها به حساب آید. کشورها با توجه به میزان مسؤولیت و اختیارات حکومتها در ادارهٔ داخلی کشورها در مقابل حکومتهای بیگانه به دولتهای مستقل و غیر مستقل تقسیم می‌شوند که در ذیل به این دسته بندیها اشاره می‌شود:

الف ـ کشورهای مستقل؛ سرزمین مستقل به کشوری اطلاق می‌شود که حکومت مرکزی آن در تصمیم‌گیریهای سیاسی خود به طورکامل آزاد بوده و بر اساس منافع ملّی کشور انجام وظیفه می‌کند، بدون این که در اجرای مسایل حکومتی تحت سلطهٔ قدرت

---

۱ ـ سوره کهف (۱۸)، آیهٔ ۲۹.

بیگانه باشد. البته امروزه با توجه به رشد سریع تکنولوژی صنعتی و گسترش ارتباطات، کشورها به شدّت به یکدیگر وابستگی پیدا کرده‌اند. حال اگر کشوری در امورات اقتصادی با رضای خود و با توجه به منافع ملّی کشورش با کشورهای دیگر رابطه برقرار کند جزء کشورهای مستقل به حساب می‌آید.

ب ـ **کشورهای غیر مستقل**؛ سرزمین غیر مستقل به کشوری گویند که در امر تصمیم‌گیری و اجرا و مجازات متخلفین از قانون، آزادی عمل نداشته باشد و همواره به قدرتهای بیگانه وابسته باشد. این کشورها در گذشته فراوان‌تر از حالا بوده‌اند و به انواع زیر دسته‌بندی می‌شوند:

۱ ـ کشورهای مستعمره:

کشور مستعمره کشوری است که از نظر قدرت سیاسی و اقتدار به طور عمده زیر نظر قدرت سلطه گر بیگانه است. کشور سلطه گر به عنوان کشور مادر یا استعمارگر معروف است. از نظر حقوقی، مردم این سرزمین از خود هیچ گونه آزادی عمل سیاسی ندارند، بلکه تابع دستورات اتباع بیگانه در داخل کشور خود می‌باشند. از نظر سیاسی افراد غیر بومی که حکومت را در دست دارند از نظر اقتصادی مرفه‌تر از مردم بومی هستند.

۲ ـ کشورهای تحت الحمایه

کشورهای تحت الحمایه شباهت زیادی به سرزمینهای مستعمره دارند. با این تفاوت که برعکس کشور مستعمره که حاکم و کارگزاران اصلی غیر بومی بودند در کشورهای تحت الحمایه بومی هستند. حاکم در کشورهای تحت الحمایه منتخب کشور مادر (استعمارگر) است. حاکم می‌تواند قوانینی را که از طرف قانونگزاران محلی وضع می‌شود، ملغی نماید.

۳ ـ کشورهای تحت قیمومیت

این نوع کشورها همزمان با تأسیس جامعهٔ ملل در سال ۱۹۲۰ به وجود آمدند، به

این صورت که قسمتی از سرزمینهای شکست خورده در جنگ جهانی اول به عنوان سرزمین تحت قیمومیت به ممالک پیروز داده شد. بعد از ایجاد سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ م کشورهای قیم به کشورهای امانت دار و ممالک تحت قیمومیت به سرزمینهای امانتی معروف شدند.

۴ـ مناطق بین المللی

مناطق بین المللی به مناطقی گفته می‌شود که دارای موقعیت استراتژیک بوده و بر سر اداره آن بین قدرتهای بزرگ بین المللی نزاع در می‌گرفت که سرانجام ادارهٔ آن به یک کمیسیون بین المللی واگذار می‌شد.

۵ـ مناطق اشغالی

مناطق اشغالی به مناطقی گویند که توسط نیروهای خارجی برای مدت کوتاه یا طولانی اشغال شود. سرزمین مظلوم فلسطین مصداق این نوع ممالک است که توسط یهودیان صهیونیست به اشغال درآمد و سالهاست که در آن غاصبانه به حکمرانی می‌پردازند.

خلاصه درس

در ادامهٔ درس عناصر و ارکان دولت به معنی کشور، به بحث حاکمیت رسیدیم. این بحث نظر بسیاری از اندیشمندان سیاست و حقوق را به خود جلب کرده است. حاکمیت را همان قدرت فائقه و برتر هر نظامی تعریف کرده‌اند. در اهمیت این بحث همین بس که غالب قوانین اساسی دنیا از آن به عنوان مهم‌ترین اصل از اصول قانون اساسی نام برده‌اند. حاکمیت می‌تواند در داخل و خارج از کشور مطرح باشد. در داخل به طور معمول اعمال حاکمیت تام و کامل است ولی به لحاظ خارج به استقلال کشور بستگی دارد.

استقلال، یعنی کشوری بتواند بدون حضور سلطهٔ بیگانه به وضع قانون و اجرای آن بپردازد و متخلف از قانون را مجازات کند. حاکمیت از ویژگیهایی مانند مطلق بودن، غیر قابل تقسیم بودن، جامع بودن و دایمی بودن برخوردار است. در مورد تفاوت حاکمیت و حکومت گفتیم که حکومت برعکس حاکمیت قابل تجزیه، تغییر و انتقال است. دو دیدگاه راجع به منشأ حاکمیت وجود دارد. گروهی معتقدند منشأ قدرت فائقه و برتر، خداست و گروهی دیگر بر این باورند که تمام قدرت از مردم نشأت می‌گیرد. در پایان درس حاکمیت به قانون اساسی جمهوری اسلامی اشاره کردیم که در اصل ۵۶ آمده، حاکمیت مطلق جهان و انسان از آن خداست. دولتها با توجه به اصل حاکمیت به کشورهای مستقل و غیر مستقل تقسیم می‌شوند.

پرسش

۱ـ حاکمیت را تعریف کنید.

۲ـ ابعاد حاکمیت را بنویسید.

۳ـ ویژگیهای حاکمیت را توضیح دهید.

۴ـ فرق حاکمیت و حکومت را بنویسید.

۵ـ منشأ حاکمیت را از دیدگاههای مختلف توضیح دهید.

۶ـ حاکمیت در جمهوری اسلامی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهید.

۷ـ دولتها را با توجه به اصل حاکمیت به چند دسته می‌توان تقسیم کرد؟

درس چهارم:

نظریه‌های پیدایش دولت

هدفهای رفتاری

از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود، پس از مطالعهٔ این درس بتوانند:

۱ ـ نظریه ارسطو در مورد منشأ اجتماعی بودن انسان را توضیح دهند.

۲ ـ دیدگاه قرآن در مورد اجتماعی بودن انسان را بیان کنند.

۳ ـ وجوه تمایز دیدگاههای هابز، جان لاک و ژان ژاک روسو را در مورد نظریه قرارداد اجتماعی بیان کنند.

۴ ـ نظریه‌های تکامل و تسلّط را در خصوص علل پیدایش دولت تشریح کنند.

۵ ـ نظریه کارل مارکس را در مورد پایان سیاست به طور خلاصه بیان کنند.

در این درس این سؤال مطرح است که انسان به عنوان محور بحث دولت، چگونه به زندگی اجتماعی تن داده است و از نظر تشکیلاتی از دولت تبعیت کرده است؟ در جواب به این پرسش نظریه‌های مختلفی مطرح شده که در ذیل، این نظریه‌ها را مرور می‌کنیم:

۱ ـ نظریه فطری(طبیعی)

در مغرب زمین این نظریه نخستین بار توسط ارسطو ارائه شد. او زندگی اجتماعی را برای انسان امری طبیعی می‌دانست و می‌گفت لازمهٔ خلقت نوع بشر این است که به صورت طبیعی در اجتماع زندگی کند. قوهٔ ناطقه در وجود انسان گویای این است که این وسیله ابزار مناسبی برای رفع حاجات و نیازمندیهای زندگی او در اجتماع است. آدمی به تنهایی نمی‌تواند نیازهای خود را برآورده نماید. برای رفع این نقیصه نیازمند است که در شهر زندگی کند. همچنان که هر یک از اعضای بدن به خودی خود معنی ندارد و فقط

در صورت پیوستن به کل پیکرهٔ جامعه، معنی پیدا می‌کند. «آن کس که نمی‌تواند با دیگران زیست کند و یا چندان به ذات خویش متکی است که نیازی به همزیستی با دیگران ندارد، عضو شهر نیست و از این رو باید یا دَدْ (حیوان) باشد یا خدا.»[1]

ارسطو با بیان این مطالب سعی دارد با مطرح کردن فطرت آدمی به زندگی اجتماعی بشر برسد، تا از این طریق پیدایش دولت را امری طبیعی جلوه دهد. بنابراین، منظور از اجتماعات بشری رفع نیازهای یکدیگر بوده است. البته در زندگی اجتماعی انسان، وجود قانون و مقرّرات برای استقرار نظم و امنیت بسیار مهم است و سازمانی که عهده‌دار نظم و امنیت در جامعه است همانا «دولت» نام دارد.

چه بسا جامعه انسانی بدون داشتن دولت نتواند به سعادت و نیک فرجامی برسد. از مباحث مطرح شده توسط ارسطو در می‌یابیم که او ابتداءً سعی در اثبات زندگی اجتماعی انسان بر مبنای فطرت آدمی دارد. سپس از طریق اجتماعی بودن انسان به ضرورت دولت می‌رسد. بنابراین دولت، ناشی از فطرت زندگی اجتماعی است. او می‌گوید: «نخستین کسی که جامعه را بنیاد کرد بزرگ‌ترین سود را به آدمیان رساند.»[2] زیرا در سایهٔ دولت است که انسان به سر حد کمال می‌رسد و انسانی که به این درجهٔ از سعادت می‌رسد بهترین جانور است. انسان اگر پای‌بند به قوانین و مقررات نباشد از هر جانوری بدتر است. مهم‌ترین وظیفه دولت از دیدگاه ارسطو اصلاح عیوب اخلاقی شهروندان و تلقین فضایل نفسانی به آنهاست و هر دولتی که از این وظیفه سرپیچی کند به وظیفهٔ خود عمل نکرده است.

در پایان بحث نظریه فطری و طبیعی بودن پیدایش دولت، ضروری است که بدانیم هدف اصلی ارسطو در ارائه این بحث همانا تأکید بر فطری بودن زندگی اجتماعی انسان است و به تبع آن به اثبات طبیعی بودن منشأ پیدایش دولت می‌پردازد و بیشتر محور بحث ارسطو بر تقدم جامعه و دولت بر فرد تکیه دارد. پس اگر نیاز انسان به دولت ضروری است این ضرورت در سایه احتیاجی است که انسان به زندگی در اجتماع دارد.

---

۱ ـ ارسطو، همان، ص ۶.

۲ ـ همان.

۲ ـ نظریه الهی

طرفداران این نظریه معتقدند که اوّلاً تشکیل دولت ناشی از حکمت الهی و ارادهٔ خداوندی است و ثانیاً متصدیان امور ادارهٔ جامعه از سوی خداوند گزینش و به نمایندگی او دین و دنیای مردم را اداره می‌کنند. ثالثاً، اجتماعی بودن انسان در متن خلقت و آفرینش وی نهفته است. چنان که در سورهٔ مبارکهٔ حجرات می‌خوانیم:

«یا اَیُّهَا النّاسُ اِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتِعارَفُوا اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقیکُمْ»[1]

یعنی: ای مردم ما همه شما را (نخست) از مرد و زن آفریدیم و آنگاه شعبه‌های بسیار و فِرَق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید. بزرگوارترین شما نزد خدا با تقواترین مردمند.

آنچه مورد توافق طرفداران نظریه الهی است این است که منشأ پیدایش دولت خواست و ارادهٔ خداوند است. اما در تبیین این خواست و ارادهٔ خداوندی بین آنها اختلاف وجود دارد. در ذیل به سه دسته از این نظریه‌ها اشاره می‌شود:

۱ ـ نظریه عده‌ای از علمای مسیحیت

در این مورد می‌توان از سنت آگوستین نام برد. وی معتقد بود که دولت و مذهب متمّم و مکمّل یکدیگرند. او در کتاب مشهورش به نام «شهر خدا» معتقد است، دولت بازوی دنیوی کلیسا است و هیچ دولتی موفق نیست، مگر آنکه مسیحی باشد...، دولت به هر ترتیبی که امکان دارد باید خود کلیسا باشد، زیرا در شکل غایی هر سازمان اجتماعی باید مذهبی گردد.

وی در ادامه می‌گوید: پس از ظهور مذهب مسیح دیگر نمی‌توان بر امپراتوریهای سابق عنوان دولت را اطلاق نمود، چراکه آنها فاقد خاصه‌ها و شرایط لازم برای تشکیل

---

۱ ـ سورهٔ حجرات (۴۹)، آیهٔ ۱۳.

دولت بوده‌اند و پس از ظهور مسیحیت تنها دولتی را می‌توان دولت بر حق دانست که مسیحی باشد.[۱] تفکرات او سبب شد که کلیسا بتواند به مدت هزار سال در اروپا حکومت کند که این دوران به قرون وسطی معروف است.

۲ ـ نظریه حقوق الهی پادشاهان

این که پادشاهان از جانب خداوند مأمور تأسیس دولت شدند، هم در غرب و هم در شرق طرفدارانی دارد. در شرق متفکرانی چون امام محمد غزالی مروّج حکومت پادشاهان بوده است. او می‌گوید:

پس بباید دانستن که کسی که او (خداوند متعال) پادشاهی و فرّ ایزدی داد، دوست باید داشتن و پادشاهان را متابع باید بودن و با ملوک منازعت نشاید کردن و دشمن نباید داشتن، ... خدای تعالی پادشاه همه پادشاهانست و پادشاهی آن را دهد که خواهد، یکی را عزیز کند به فضل و دیگری را ذلیل کند به عدل و سلطان به حقیقت آن است که عدل کند در میان بندگان او جور و فساد نکند که سلطان جائر شوم بود و بقاء نبودش.[۲]

در غرب هم پادشاهان جایگاه ویژه‌ای در نظریه الهی دارند. از قول جیمز اول پادشاه انگلیس که از تئوریسینهای این نظریه است نقل شده که:

سلاطین تصاویر تنفس کننده خداوند در روی زمین هستند. همچنانکه جدل کردن دربارهٔ این که خداوند چه کاری را می‌تواند انجام دهد و چه کاری را نباید انجام دهد، کفر و الحاد است. همان طور هم جدل کردن رعایا دربارهٔ این که پادشاه چه چیزی می‌تواند بگوید و یا انجام دهد و چه کاری را نمی‌تواند کفر و الحاد است. سلطنت مافوق همه چیز در روی زمین است. چرا برای اینکه پادشاهان نه تنها معاونین خداوند در روی زمین هستند و بر روی تخت خداوند می‌نشینند، بلکه آنها حتی از طرف خود خداوند به نام خدایان نامیده شده‌اند.[۳]

---

۱ ـ ابوالقاسم طاهری، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب، (تهران، قومس، ۱۳۷۴، ص ۱۲۶.

۲ ـ امام محمد غزالی، نصیحة الملوک به تصحیح جلال الدین همایی، (تهران: انتشارات بابک، ۱۳۶۸)، ص ۸۱ ـ۸۲.

۳ ـ محمد عالیخانی، همان، ص ۷۶.

پادشاه در این بینش به عنوان قانونگزار الهی برای مردم و سرچشمه همه قوانین و مقررات می‌باشد. او تنها در مقابل خداوند مسؤول است و مورد بازخواست قرار می‌گیرد. در مجموع، اصول حاکم بر این تفکّر عبارتند از:

۱ ـ پادشاهی یک تقدیر الهی است و قدرتش را از خداوند می‌گیرد.

۲ ـ حکومت به صورت موروثی است و سلطنت از شاه به فرزندان وی منتقل می‌شود.

۳ ـ پادشاه در برابر خداوند مسؤولیت دارد.

۴ ـ هرگونه مقاومت در برابر دستورات پادشاه گناه محسوب می‌شود.[۱]

۳ ـ نظریه پیدایش دولت در اندیشه اسلامی

گروهی از اندیشمندان مسلمان مانند بو علی سینا معتقد است، منشأ پیدایش دولت همانا ارادهٔ خداوندی است و حاکم باید از طرف خداوند مبعوث گردد. او وجه تمایز انسان و حیوان را در این می‌بیند که انسانها ناچارند به صورت اجتماعی زندگی کنند و به تنهایی نمی‌توانند حوایج خودشان را برآورده سازند و برای رفع حاجات خود باید به همکاری متقابل همّت گمارند تا از این طریق وسایل سعادت و نیک بختی خود را فراهم آورند. برآوردن حاجات بشری به قانون و مقررات نیازمند است که باید از جانب شخصی وضع شود تا بتوان عدالت را در میان بشر به اجرا درآورد. در غیر این صورت هر کس به دنبال منافع خویش خواهد بود. شخصی که می‌تواند مقررات و قوانین را وضع نماید باید از نوع بشر باشد و این چنین شخصی از جانب خدا به عنوان پیامبر میان مردم حضور می‌یابد. پیامبر کسی است که می‌تواند عدالت را در میان بشر به اجرا بگذارد.[۲]

در اندیشه اسلامی پادشاهان همانا حکم طاغوت را دارند که هر جا وارد می‌شوند آنجا را به فساد و تباهی می‌کشانند.

«قٰالَتْ اِنَّ الْمُلُوکَ اِذٰا دَخَلُوا قَرْيَةً اَفْسَدُوهٰا وَ جَعَلُوا اَعِزَّةَ اَهْلِهٰا اَذِلَّةً وَ كَذٰلِكَ

---

۱ ـ عبدالرحمن عالم، همان، ص ۱۶۷.

۲ ـ قاسم زاده، حقوق اساسی، (تهران: ابن سینا، ۱۳۴۰)، ص ۱۵ به نقل از کتاب شفا، الهیات، مقاله دهم، اصل دوم.

یَفْعَلُونَ» [۱]

یعنی: پادشاهان چون به دیاری حمله آرند آن کشور را ویران سازند و عزیزترین اشخاص مملکت را ذلیل‌ترین افراد می‌گیرند و رسم و سیاستشان بر این کار خواهد بود.

در پایان این دیدگاه آوردن نظر مرحوم آیت الله نائینی خالی از لطف نیست. او در کتاب تنبیه الامة و تنزیه الملة دربارهٔ ضرورت تشکیل دولت اسلامی می‌گوید: عدم رضای شارع به هرج و مرج در نظام انسانی می‌تواند یکی از دلایل ضرورت تشکیل دولت اسلامی باشد.[۲]

۳ ـ نظریه قرارداد اجتماعی

به موجب این نظریه روزگاری بر انسان گذشت که در حالت طبیعی زندگی می‌کرد. در این وضعیت، نهاد حکومتی وجود نداشت. انسانها در این دوره تابع حقوق و قوانین طبیعی بودند. هر انسانی از قوانین رفتاری خاص خودش پیروی می‌کرد و از زندگی اجتماعی بی‌بهره بود و در عوض از آزادی برخوردار بود. بشر برای ادامه زندگی نیازمند بود که با حیوانات و قوای طبیعت مبارزه کند و بر آنها مسلط شود. به ناچار انسانها با یکدیگر توافق کردند که قراردادی را به امضاء برسانند و از اینجا بود که دولت به وجود آمد. از میان شارحان این نظریه می‌توان به توماس هابز، جان‌لاک و ژان ژاک روسو اشاره کرد که به «اصحاب قرارداد» معروف هستند که در ذیل به بررسی نظرات آنها می‌پردازیم.

هابز در کتاب معروفش به نام «لویاتان» که در سال ۱۶۵۱ م منتشر شد، نسبت به ذات بشر به شدت بدبین است و بر این باور پای می‌فشارد که در حالت طبیعی انسان موجودی خودخواه و درنده خو و وحشی بود. زندگی او شباهت زیادی به زندگی حیوانات وحشی داشته و قانون جنگل بر زندگی آن حکمفرما بوده است. انسانها برای رهایی از چنین وضعیتی که غیر قابل تحمّل بود و برای رسیدن به امنیت و آرامش که از

---

۱ ـ سوره نمل (۲۷)، آیهٔ ۳۴.

۲ ـ شیخ محمد حسین نایینی، تنبیه الامة و تنزیه الملة در اساس و اصول مشروطیت (حکومت از نظر اسلام) (تهران: شرکت چاپ فردوسی، بی‌تا)، ص ۴۶.

آرزوهای بشر محسوب می‌شد، از حقوق طبیعی خویش چشم پوشی کرده و با عقد قراردادی آن را به حاکم یا پادشاه تفویض کرد و بدین صورت دولت اولیه شکل گرفت.

طبق این نظر حکمران که منبعث از حقوق طبیعی افراد است به عنوان حکمران مطلق محسوب می‌گردد و بقیه مردم رعایای او محسوب می‌شوند. چون افراد آزادانه و به دلخواه به چنین حاکمی روی آوردند، حق شورش بر علیه او را ندارند. خلاصهٔ نظرات هابز را این چنین می‌توان بر شمرد:

۱ ـ انسان در حالت طبیعی سرشتی بد و فطرتی ناپاک داشته است.

۲ ـ انسان از زندگی اجتماعی برخوردار نبود.

۳ ـ میل به قدرت در انسان پایان ناپذیر است.

۴ ـ خودخواهی و درنده خویی انسان او را واداشت تا جنگ همه بر علیه همه ادامه یابد.

۵ ـ در وضعیت طبیعی امنیت و آرامش وجود نداشت.

۶ ـ بشر برای رهایی از وضعیت نابسامان حالت طبیعی به قرارداد اجتماعی پناه برده است.

۷ ـ حاکم طرف قرارداد نیست و بنابراین مردم حق شورش بر علیه او را ندارند.

۸ ـ حکمران واضع قانون است و فراتر از او قدرتی وجود ندارد.

بنابراین هابز به حاکمی رأی می‌دهد که یک حیوان عظیم الجثه و یا یک غول دریایی است. غرض از ارائه چنین نظریه‌ای از سوی هابز، همانا دفاع از خانوادهٔ استوارت در انگلیس بوده است که از سلطهٔ قدرت مطلقه برخوردار بود.[۱]

جان لاک، بر خلافت هابز، حالت طبیعی را وضعیتی معصومانه می‌دانست و بر این باور بود که سرشت طبیعی انسان پاک است. انسان در این حالت برابر و از زندگی آزادانه برخوردار بود. بشر اولیه با داشتن عقل در می‌یافت که نباید به زندگی و تندرستی، آزادی و اموال کسی زیانی وارد نماید.[۲]

---

۱ ـ ابوالقاسم طاهری، حکومتهای محلی، چاپ دوم، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۲)، ص ۲۱.

۲ ـ و.ت. جونز، خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه علی رامین، ج ۲، قسمت اول، (تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۸)، ص ۲۱۴.

در وضعیت طبیعی علی رغم این که بشر آزادانه روزگار می‌گذراند، ولی زندگی‌اش همراه با ترس و خطر بود. برای رهایی از این حالت آنها پی‌بردند که نیاز به یک داور بی‌طرف می‌تواند بشریت را به سعادت نهایی برساند. برای رسیدن به این مقصود آحاد انسانی با هم تصمیم گرفتند تا قسمتی از حقوق طبیعی خود را در اختیار شخصی بگذارند که او حافظ مالکیت مردم باشد و بدین صورت دولت شکل گرفت. تا زمانی که حاکم طبق قرارداد به وظایف خود عمل کند بر او تعرّضی نیست، در غیر این صورت می‌توان بر علیه او قیام کرد. مجموعه افکار لاک را اینگونه می‌توان خلاصه کرد:

۱ ـ انسان در حالت طبیعی سرشتی خدایی دارد.

۲ ـ برای رهایی از حالت ترس و اضطراب تصمیم گرفتند از قسمتی از حقوق طبیعی خویش بگذرند و به حاکم بدهند.

۳ ـ حاکم هم بر خلاف نظر هابز، طرف قرارداد محسوب می‌شود.

۴ ـ اگر حاکم به وظایف خویش عمل نکرد، مردم حق دارند بر علیه او قیام کنند.

۵ ـ حکومت مورد نظر لاک حکومت مشروطه است و مبتنی بر رضایت مردم است.

نهایتاً باید گفت که لاک در عین حالی که به نظام مردمی معتقد بود، حکومت مشروطه سلطنتی انگلیس را تأیید می‌کرد.[۱]

ژان ژاک روسو در بین دو نظریه پرداز فوق یعنی هابز و لاک، معتقد است که حالت طبیعی بشر بر زندگی امروزی او رجحان داشت و شعار بازگشت به سوی طبیعت از سخنان معروف اوست. البته منظور وی از این گفته این نیست که بشر را دوباره به حالت اولیه برگردانیم، تنها باید در وضع قوانین و مقررات حالات طبیعی انسان را مد نظر داشته باشیم.[۲] روسو که عقاید خودش را در کتاب «قرارداد اجتماعی» بیان می‌دارد، در پی اثبات این مطلب است که انسان وحشی شریف است که همه جا در قید اسارت بسر

---

۱ ـ محمد عالیخانی، همان، ص ۸۷.

۲ ـ همان.

می‌برد، اگر چه آزاد به دنیا آمده است.[۱]

آنچه که انسان اولیه را به سوی یک نظام اجتماعی سوق داد همانا دو غریزه خودپرستی و همدردی می‌باشد. با رشد غریزهٔ خودپرستی در میان آدمیان، بشر به موجودی مکّار و حیله‌گر بدل شده است و نیاز به صیانت نفس و احساس همدردی بار دیگر بشر را گرد هم آورد و با انعقاد یک قرارداد، خود و همهٔ اختیارات خودش را به صورت مشترک تحت هدایت عالی ارادهٔ عمومی قرارداد و به صورت عضوی جدا نشدنی از اجتماع درآورد.

در نظریه قرارداد اجتماعی روسو که پیدایش دولت را به همراه داشته، انسان، خود را در اختیار همه قرار می‌دهد نه شخص بخصوص، انسان در این قرارداد چیزی را از دست نمی‌دهد، بلکه در داخل جمع به حفاظت از صیانت گذشته‌اش اقدام می‌کند. در چنین نظامی «اراده عمومی» حاکم است که به دنبال خیر عمومی است. همین ارادهٔ عمومی است که خطاناپذیر، انتقال ناپذیر و غیر قابل تقسیم است. بنابراین او به حکومت بلا واسطه رأی داده و از حکومت نمایندگی به شدّت متنفر است.

۴ ـ نظریه تکامل

طرفداران این نظریه معتقدند که دولت در اثر گسترش و تکامل خانواده به وجود آمده است. ریاست خانواده به توسط پدر اعمال می‌شد. با گسترش خانواده، طایفه یا ایل شکل گرفت و یکی از بزرگان ایل ریاست آنها را به عهده گرفت. با اتحاد قبایل در سطح وسیع‌تری ملت شکل گرفت و برای ادارهٔ امور این ملت، دولت به وجود آمد و یک نفر در رأس دولت قرارگرفت.[۲] البته این که در هستهٔ خانواده پدر ریاست را به عهده داشت یا مادر، اتّفاق نظر بین نظریه‌پردازان تکامل وجود ندارد.

---

۱ ـ ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی، ترجمه غلامحسین زیرک زاده، (تهران: شرکت سهامی چهره، ۱۳۵۸)، ص ۳۶.
۲ ـ قاسم زاده، همان، ۲۴ ـ ۲۰.

۵ـ نظریه تسلّط (جنگ و غلبه)

در این نظریه دولت محصول تسلیم شدن ضعفا در برابر قدرتمندان و زورگویان است. این نظریه توسط لودویک کمپلویچ (۱۸۳۸ ـ ۱۹۰۹) جامعه شناس لهستانی شرح و بسط داده شد.[۱] او معتقد بود بشر به صورت ایلاتی زندگی می‌کرد و به طور دائم در حال نزاع و جنگ به سر می‌برد و در نتیجهٔ جنگ، ایلات قوی و پیروز، ایلات ضعیف را به فرمانبری مجبور کرد و چون سلطهٔ مداوم بر ضعفا مستلزم وضع قوانین و مقررات بود، به ناچار دولت شکل گرفت.[۲] بنابراین وجود دولت برای بقای جامعه و حفظ آن از هرج و مرج و استقرار نظم و امنیت ضروری است. نکتهٔ قابل توجه این که، از نظریهٔ غلبه و کاربرد زور در زندگی انسان سوء استفاده‌هایی شده که جنگ جهانی اول و پیدایش حزب نازی به رهبری هیتلر در آلمان و به تبع آن جنگ جهانی دوّم از نمونه‌های آن است.[۳]

۶ـ نظریه اقتصادی

این نظریه از جانب مارکس(۱۸۱۸ ـ ۱۸۸۳) تبیین و تشریح شده است. مارکسیسم برای دولت، اصالتی قایل نمی‌باشد و معتقد است که منشأ پیدایش و ظهور دولت را باید در تفاوتهای اقتصادی حاکم بر جامعه جستجو کرد. دولت در این بینش امری روبنایی بر شالوده مناسبات اقتصادی و اجتماعی استوار است و تنها خدمتگزار منافع طبقه حاکم محسوب می‌شود.[۴] مارکس اساساً برای دولت استقلال قائل نیست و آن را چیزی جز انعکاسی از ساختار اقتصادی جامعه نمی‌داند.[۵]

اگرچه مارکسیسم منشأ پیدایش دولت را نظام طبقاتی می‌داند، ولی اعتقاد دارد «تاریخ تمامی جوامع تا به امروز همانا تاریخ نبرد طبقات است: آزاد مردان و بردگان،

---

۱ ـ غلامعباس توسلی، نظریه‌های جامعه‌شناسی، (تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۳)، ص ۱۰۱.

۲ ـ قاسم زاده، همان، ص ۲۵.

۳ ـ محمد عالیخانی، همان، ص ۹۴.

۴ ـ دیوید هِلد، مدلهای دمکراسی، ترجمه عباس مخبر، (تهران: انتشاراتی روشنگران، ۱۳۶۹)، ص ۱۸۸.

۵ ـ آلوین استانفورد کوهن، تئوریهای انقلاب، ترجمه علیرضا طیب، چاپ اول، (تهران: نشر قومس، ۱۳۶۹)، ص ۶۹.

نجبا و اعیان، اربابان و رعایا، استادکاران و شاگردان و خلاصه ستمگران و ستمدیدگان در تضاد دایمی رو در روی یکدیگر ایستاده‌اند و پنهان و آشکار در نبردی بی‌امان بوده‌اند.»[۱] نهایتاً پیروزی از آن سوسیالیسم خواهد بود.[۲] بعد از پیدایش سوسیالیسم سیاست به پایان می‌رسد و دولت نابود خواهد شد. مارکس در کتاب فقر فلسفه دربارهٔ نابودی دولت می‌گوید «طبقهٔ کارگر در جریان تکامل خود، شورایی را جایگزین جامعه مدنی کهن خواهد کرد که طبقات و آشتی ناپذیری آنها را حذف خواهد کرد و دیگر چیزی به نام قدرت سیاسی وجود نخواهد داشت؛ زیرا قدرت سیاسی دقیقاً بیان رسمی آشتی‌ناپذیری در جامعه مدنی است.»[۳]

۱ ـ غلامعباس توسلی، همان، ص ۱۰۴.

۲ ـ همان.

۳ ـ دیوید هلد، همان، ص ۱۹۳.

خلاصه درس

چرا انسان به زندگی اجتماعی تن داده و از دولت تبعیت می‌کند؟ در پاسخ به این سؤال، به مرور شش دیدگاه عمده پرداختیم. اولین دیدگاه مربوط به ارسطو است که گفتیم وی معتقد است زندگی اجتماعی انسان ناشی از فطرت اوست. بر این اساس انسان موجودی مدنی الطّبع است. انسان برای برآوردن نیازهای فردی و اجتماعی، دست به تأسیس دولت زده است. دوّمین دیدگاه مربوط به الهیّون است که به موجب آن، تشکیل دولت ناشی از حکمت الهی و ارادهٔ خداوندی می‌باشد. در تبیین این دیدگاه به سه نظریهٔ موجود، یعنی نظر یکی از علمای مسیحیت و حقوق الهی پادشاهان و نظر پیدایش دولت در اندیشهٔ اسلامی اشاره شد.

در ادامه، به نظریهٔ قرارداد اجتماعی مربوط به سه شخصیت غرب یعنی توماس هابز، جان لاک و ژان ژاک روسو پرداختیم و ملاحظه کردیم که چگونه انسانها برای رهایی از وضعیت پیش آمده بعد از دورانی را که در حالت طبیعی زندگی می‌کردند با هم تجمّع کرده و دست به تأسیس دولت زدند. چهارمین نظریه، نظریه تکامل است که پیدایش دولت را ناشی از گسترش و تکامل خانواده می‌داند و پنجمین نظریه اعتقاد دارد که دولت ناشی از تسلیم ضعفا در برابر قدرتمندان و زورگویان بوده است. در پایان، نظریه اقتصادی که مربوط به مارکسیستهاست مورد اشاره قرار گرفت.

پرسش

۱ ـ عامل اساسی پیدایش دولت از نظر ارسطو چیست؟

۲ ـ نظر قرآن راجع به اجتماعی بودن انسان چیست؟

۳ ـ تفاوت دیدگاههای هابز، لاک و روسو را در مورد قرارداد اجتماعی بنویسید.

۴ ـ پیدایش دولت را در نظریه تکامل و تسلط بنویسید.

۵ ـ مارکس در مورد پایان سیاست چه می‌گوید؟

درس پنجم:

موضوع علم سیاست (قدرت)

هدفهای رفتاری

از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود، پس از مطالعهٔ این درس بتوانند:

۱ ـ قدرت را تعریف کرده و ویژگیهای آن را توضیح دهند.

۲ ـ عناصر مادی و معنوی تشکیل دهنده قدرت را نام ببرند.

۳ ـ اقسام قدرت را نام برده و در مورد هر یک توضیح کافی ارائه دهند.

گروهی از نظریه پردازان علم سیاست بر این باورند که ماهیت سیاست در قدرت نهفته است. قدرت در اینجا به معنای عام کلمه (مطلق) مد نظر است.

۱ ـ چند تعریف از قدرت[1]

۱ ـ منظور از قدرت قابلیت به انعطاف درآوردن و نظارت بر رفتار دیگران در تمامی روابط اجتماعی است.

۲ ـ قدرت، یعنی داشتن امکانات مادی جهت اجبار دیگری و به اطاعت واداشتن دیگران است.

۳ ـ قدرت، تغییر در طرز تلقی یا رفتار یک بازیگر را گویند که به عنوان نتیجه‌ای از کنش متقابل بازیگران باشد.

۴ ـ قدرت عبارت از امکان تحمیل ارادهٔ فرد بر رفتار جمعی بازیگران است.[2]

---

1 - Power.

۲ ـ ریمون آردن، مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی (متن کامل) ترجمه باقر پرهام، چاپ اول، (تهران:سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۴)، ص ۵۹۸.

۵ ـ قدرت، مجموعه‌ای از عوامل مادی و معنوی است که موجب به اطاعت درآوردن فرد یا گروه توسط فرد یا گروه دیگری شود.[۱]

در تعریف نهایی باید گفت، قدرت عبارت است از کنترل اعمال دیگران به جهت نفوذ بر افکار آنان[۲]. از این تعریف در می‌یابیم که در قدرت دو عامل «رابطه» و «تأثیر پذیری» بسیار مهم است. بر این اساس می‌توان گفت: قدرت یعنی نفوذ و تأثیر یک طرف بر طرف دیگر در یک رابطهٔ متقابل.

۲ ـ ویژگیهای قدرت

قدرت دارای ویژگیها و مشخصاتی است که در زیر به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱ ـ **عمومی بودن دامنه قدرت**؛ در هر نوع رابطه‌ای می‌توان جلوه‌ای از قدرت را مشاهده کرد. روابط بین افراد، گروهها و کشورها بدون علت نیست، علت برقراری روابط، یا کسب منفعت است و یا دفع ضرر.[۳] البته در منطق اسلام بسیاری از مواقع، هدف از برقراری روابط بین افراد، نه سود جویی مادی، بلکه نوعی ایثار است که در ارتباط با طرف مقابل، هدف، رساندن نفع به اوست.

۲ ـ **روانی و ذهنی بودن قدرت**؛ قدرت رابطه‌ای روانی بین کسانی است که آن را به کار می‌برند و آنهایی که در معرض اقدام قرار می‌گیرند. در واقع در فرایند اعمال قدرت، ایجاد تصور روانی مرحله‌ای قبل از اعمال قدرت است. به این ترتیب، ایجاد تصور روانی قدرت مرحله‌ای قبل از اعمال قدرت است. قدرت هر ملت، به تصور ملتهای دیگر نسبت به آنها و تصور آنها نسبت به قدرت ملتهای دیگر بستگی دارد.

در قرآن کریم بر اساس همین ویژگی است که به مسلمانان دستور داده شده که چنان به قدرت خود بیفزایند که دشمنان با آگاهی نسبت به آن، توان مقابله با آنها را نداشته باشند. آنجا که می‌فرماید:

---

۱ ـ عباسعلی عمید زنجانی، فقه سیاسی، سه جلد، چاپ اول، (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۶)، ج ۱، ص ۵۶.
۲ ـ علی اصغر کاظمی، نقش قدرت در جامعه و روابط بین الملل، (تهران: نشر قومس، ۱۳۶۹)، ص ۳۲.
۳ ـ سید جلال الدین مدنی، مبانی و کلیات علوم سیاسی، (تهران: ناشر مؤلف، ۱۳۷۲)، ص ۱۰۳.

«وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللّٰهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ ...»[۱]

یعنی: و شما(ای مؤمنان) در مقام مبارزه با آنها خود را مهیا کنید و تا آن حد که بتوانید از آذوقه و آلات جنگی و اسبان سواری برای تهدید دشمنان خداوند و دشمنان خودتان فراهم سازید... .

مانورهای نظامی که در دنیای کنونی برای آمادگی نیروهای مسلّح برگزار می‌شود، همه در راستای این هدف است که به دنیا نشان داده شود، گرچه ما صلح طلب هستیم، ولی آمادگی برای هرگونه دفع تهاجم احتمالی را داریم. تا از این طریق جلوی هر گونه تهدیدی از سوی دشمن قبل از انجام عملیات نظامی گرفته شود.

۳ـ دو قطبی بودن قدرت؛ اعمال قدرت توسط افراد، گروهها و کشورها می‌تواند مانند شمشیری دو لبه باشد. یعنی، قدرت در جهت مصلحت انسان می‌تواند در ترغیب به انجام کاری یا بازداشتن از انجام عملی در جهت نیل به اهداف مطلوب مؤثر باشد، مانند اعمال قوانین و مقررات یک جامعه یا اطاعت از قوانین راهنمایی و رانندگی در یک شهر، که در این صورت به قدرت مثبت معروف است و از طرف دیگر، اعمال قدرت در جهت خلاف مصلحت می‌تواند جنبه بازدارنده و پیش گیرنده داشته باشد. قدرتی که استکبار جهانی در جهان امروز علیه ملتهای تحت ستم اعمال می‌کند از نوع قدرت منفی است.

۴ـ نسبی بودن قدرت؛ منظور از نسبی بودن قدرت این است که قدرت کشوری نسبت به زمان، نسبت به مسأله‌ای که قدرت متوجه آنهاست، نسبت به قدرت کشورهای دیگر و نسبت به کشوری که بر علیه آن اعمال می‌شود در نظر گرفته و سنجیده شود. مانند کشور انگلیس که در حول و حوش جنگ جهانی اول از قدرت بالایی برخوردار بود ولی همین کشور نسبت به شرایطی که جنگ جهانی دوم به وجود آورد، تا اندازه زیادی قدرتش را از دست داد.[۲]

۱ـ سوره انفال (۸)، آیهٔ ۶۰.

۲ـ سید جلال الدین مدنی، همان، ص ۱۰۴.

۵ـ عدم اندازه گیری قدرت؛ با توجه به عناصر کیفی که در شکل گیری قدرت وجود دارند و نیز با عنایت به ظریف و حساس بودن کاربرد قدرت، اندازه گیری آن کاری بس مشکل است. یعنی در تأثیر گذاری دو کشور، دو فرد در یک رابطه متقابل نمی توان گفت که کدامیک موفق تر بوده است. البته در بعضی از مواقع به جای کاربرد محاسبات دقیق ریاضی در اندازه گیری قدرت، به صورت سرانگشتی این محاسبه صورت می گیرد که چندان قابل اعتماد نیست؛ زیرا تجربه نشان داده که در بعضی مواقع با تغییر بعضی از عناصر قدرت، میزان تواناییهای یک کشور نیز تغییر پیدا می کند.

۳ـ عناصر قدرت

همانگونه که در تعاریف قدرت گفته شد، قدرت هر کشوری از دو عنصر مادی و معنوی تشکیل می شود. در صورت ائتلاف آن دو می توان قدرت یک ملت را تا اندازه‌ای مورد ارزیابی و سنجش قرار داد. این که این عناصر کدام است در مورد چگونگی این عناصر در بین اندیشمندان علم سیاست وحدت نظر وجود ندارد، ولی تا اندازه‌ای می توان از آنچه که به بافت و عناصر قدرت ملّی یک کشور مربوط می شود، در دیدگاه نظریه پردازان مذکور اشتراکاتی را پیدا کرد.

هانس.جی مورگنتا، سیاست شناس آمریکایی، هشت عنصر را به عنوان زیر بنای قدرت معرفی کرده است. این هشت عنصر عبارتند از: موقعیت جغرافیایی، وجود منابع طبیعی، ظرفیت صنعتی، وضعیت آمادگی نظامی، جمعیت، خصوصیات ملی، روحیه ملّی و کیفیت دیپلماسی.[۱] «رودولف اشتاین متز» نویسنده آلمانی هم به نوبهٔ خود به هشت عنصر، جمعیت، وسعت سرزمین، ثروت، تأسیسات سیاسی، کیفیّت فرماندهی، وحدت ملّی و همبستگی، حفظ حرمت و دوستی قدرتهای خارجی و کیفیّت اخلاقی اشاره می کند.[۲] در این درس سعی شده با عنایت به عناصر مادی و معنوی قدرت و تجزیه و

۱ـ سید علی اصغر کاظمی، همان، ص ۱۳۷.
۲ـ همان، ص ۱۳۸ ـ ۱۳۷.

تحلیل عناصر تشکیل دهندهٔ قدرت، قدرت ملی یک کشور را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف ـ عناصر مادی

۱ ـ تجهیزات نظامی و تعداد نظامیان: نظامیان به خاطر اهمیتی که در افزایش قدرت یک کشور دارند، گروهی قدرت را مترادف با آنها تلقی کرده‌اند. امروزه داشتن تسلیحات بازدارنده مانند سلاحهای هسته‌ای و موشکهای بین قاره‌ای که هر یک می‌تواند گروه بی‌شماری از جمعیت و امکانات روی زمین را نابود کند، جایگاه ویژه‌ای در میان عناصر قدرت دارند. در صورت چنین اقداماتی به طور مسلّم سایر عناصر قدرت کارآیی خود را از دست خواهند داد. بدون شک سرنوشت ملتها در دنیا درکف زنگیان مستی است که در صورت مستی می‌توانند برای کرهٔ زمین خطر آفرین باشند. نمونهٔ این حرکت جنون آمیز حمله هواپیماهای حامل بمبهای هسته‌ای آمریکایی به شهرهای هیروشیما و ناکازاکی ژاپن در سال ۱۹۴۵ بود. این حرکت، ژاپنیها را به تسلیم واداشت. همین سراب قدرت بود که کشورهای دنیا را به سوی مسابقهٔ تسلیحاتی سوق داد. آمارها نشان می‌دهد که هزینه‌های تسلیحاتی دنیا هم اکنون به مرز متجاوز از ۱۰۰۰ میلیارد دلار رسیده که روزانه حدود سه میلیارد دلار خرج افزایش قدرت نظامی دنیا می‌شود و حدود ۶۰ میلیون نفر در لباس نظامی و غیر نظامی در خدمت قوای نظامی کشورهای دنیا هستند.[۱] اوج فاجعه را کتاب جهان مسلح جهان گرسنه از ویلی برانت صدر اعظم اسبق آلمان این گونه به تصویر می‌کشد:

> **هزینه‌های نظامی یک نیم روز جهان، برای تأمین اعتبار مورد نیاز برنامهٔ مبارزه با مالاریای «سازمان جهانی بهداشت» کفایت می‌کند. با پولی که صرف تولید یک تانک مدرن می‌شود، می‌توان کیفیت ذخیره‌سازی ۱۰۰۰۰۰ تن برنج را بهبود بخشید، و از این راه از ضایع شدن بیش از ۴۰۰۰ تن برنج در سال یا غذای روزانه هشت میلیون نفر پیشگیری کرد. با همین مبلغ می‌توان برای ۳۰۰۰۰ کودک حدود ۱۰۰۰ کلاس بنا کرد. با**

---

۱ ـ همان.

هزینه تولید یک هواپیمای جنگی می‌توان حدود ۴۰۰۰۰ داروخانهٔ روستایی برپا کرد. و همکاران من، این نمونه را نیز اضافه کردند: هزینهٔ تولید یک زیر دریایی هسته‌ای مساوی است با مجموع بودجه‌های آموزش ۲۳ کشور رو به رشد با ۱۶۰ میلیون کودک که در سنین مدرسه رفتن هستند.[۱]

در ارزیابی نقش تجهیزات نظامی و نیروهای مسلح در قدرت یک کشور باید گفت که این عنصر می‌تواند یکی از عناصر مؤثر شکل دهندهٔ قدرت باشد. و حال آن که قدرت، عناصر دیگری هم دارد. اگر در عناصر قدرت عنصری کارایی‌اش را از دست بدهد تا اندازهٔ زیادی در کاهش قدرت یک کشور تأثیر خواهد داشت. جهانی را که در پیش رو داریم می‌تواند شاهد از دست دادن اطمینان باشد که روزی قدرتهای خودکامه از ابزار نظامی بر علیه ملتها بهره می‌گرفتند. حمله مستقیم آمریکاییها به اقامتگاه رهبر لیبی در سالهای گذشته و عدم تأثیر این حوادث در روحیه مردم این کشور نمونه‌ای از این واقعیت است.[۲]

۲ ـ عنصر اقتصادی: منظور از این عنصر همانا تولید ناخالص ملّی، درآمد سرانه، تکنولوژی پیشرفته، داشتن نیروی ماهر و متخصص، وجود منابع طبیعی و صدور سرمایه می‌باشد. به کارگیری عوامل مختلف نظیر علم، تحقیق، فن آوری، ابزار تعلیم و تعلم، مدیریت، مهارت، تجربه و کار حاصل پیشرفت تکنولوژی در داخل یک کشور است. عصر حاضر را عصر تکنولوژی می‌نامند، زیرا تحولاتی که امروزه در تمام شؤون زندگی بشر تأثیر گذاشته ناشی از عنصر تکنولوژی است. توان اختراع و اکتشاف در تمام عرصه‌های زندگی انسان، بهره‌وری نوین از تکنولوژی محسوب می‌شود که به نوبهٔ خود توان قدرت یک کشور را نشان می‌دهد.

وجود منابع سرشار طبیعی برای تولیدات کشاورزی و صنعتی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. زمینهای حاصل خیز و دسترسی به ذخایر آبی از اساسی‌ترین مسأله

---

۱ ـ ویلی برانت، جهان مسلح، جهان گرسنه، ترجمهٔ هرمز همایون پور، (تهران: سازمان انتشارات راه آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶)، ص ۹۳.

۲ ـ سید علی اصغر کاظمی، همان، ص ۲۷۳.

برای تأمین نیازمندیهای گیاهی و پروتئینی می‌باشد. رطوبت کافی و دشتهای حاصلخیز و مراتع غنی برای پرورش انواع میوه‌ها و محصولات کشاورزی و دامپروری امری حیاتی است. از طرف دیگر معادن غنی فلزات و سوختی اعم از مایع (نفت و گاز) و جامد مانند ذغال سنگ، زیربنای صنعت و اقتصاد کشورها محسوب می‌شود.

سرمایه در کنار طبیعت و کار به عنوان یکی از عناصر تولید در هر کشوری به شمار می‌آید. منظور از سرمایه در این بحث این است که جامعه فعالیت مولّد جاری خود را در خدمت نیازمندیها و تمایلات خویش مورد مصرف فوری قرار نمی‌دهد بلکه قسمت قابل توجهی از آن را صرف تولید کالاهای سرمایه‌ای مانند ابزارها، ماشینها، وسایل حمل و نقل، کارگاهها و تجهیزات و همهٔ شکلهای مختلف سرمایه می‌کند و از این طریق به تراکم سرمایه در قالب پس‌اندازهای جمعی اقدام کرده و از استقراض خارجی جلوگیری به عمل می‌آورد. این می‌تواند از استثمار کشوری که از طریق کشورهای دارای سرمایه صورت می‌گیرد، جلوگیری نماید. صدور سرمایه به کشورهای دیگر که زمینه کار ارزان و امکانات طبیعی خوبی را در خودشان دارند زمینه‌ای است برای بازگشت سرمایه فراوان به کشور که این امر در افزایش قدرت اقتصادی یک کشور تأثیر به سزایی دارد.

۳ـ ژئوپلتیک: داشتن موقعیت استراتژیک در صحنهٔ جغرافیای دنیا مانند حضور در کنار تنگه‌های مهم و همجواری با دریاهای زنده دنیا از جهت اقتصادی تأثیر به سزایی در قدرت یک کشور دارد. وضعیت مرزهای یک کشور، داشتن همسایه‌هایی که در کشورشان دچار انواع بحرانها نباشند از مزایای کشور محسوب می‌شود. البته داشتن موقعیت استراتژیک منوط به حمایتهای مردمی آن کشور است. نوع پستی و بلندیهای یک کشور و شکل هندسی و وسعت آن از جهت دارا بودن امکانات بالقوه برای دفاع از بیگانگان می‌تواند در قدرت یک کشور تأثیر داشته باشد، زیرا سرزمینهای کوهستانی به آسانی قابل تسخیر نیستند به خصوص که اگر بلندیها مانند دژی کشور را در برگرفته باشد، مانند رشته کوههای البرز و زاگرس که بارها در مقابل تهاجم گسترده کشورهای

خارجی مانند سدّی مقاوم ایستاده است.

ب ـ عناصر معنوی قدرت

این عناصر را به جهت این که به طور عمده جزء عناصر نامحسوس و کیفی محسوب می‌شوند، نمی‌توان به راحتی مورد ارزیابی قرار داد. ذکر این نکته لازم است که عناصر معنوی قدرت اهمیت کمتری از عناصر مادی ندارند بلکه در خیلی از مواقع می‌توان گفت که وجود عناصر معنوی قدرت در شکل‌گیری قدرت تأثیر به سزایی دارد. در ذیل به تعدادی از این عناصر اشاره می‌شود.

۱ ـ **ایدئولوژی**؛ در ادبیات سیاسی، ایدئولوژی از نظر لغوی به معنای «عقیده» و از نظر اصطلاحی به مجموعه عقاید منسجم و مرتبطی اطلاق می‌شود که رفتارهای سیاسی را شکل می‌دهد. به تعبیر دیگر، ایدئولوژی، مجموعه افکاری است درباره ارزشها و هدفهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که برنامه‌هایی را برای نیل به اهداف مذکور ارائه می‌دهد. بنابراین، در یک جامعهٔ مذهبی، رفتارها و نهادهای سیاسی نشأت گرفته از ایدئولوژی حاکم بر جامعه است.

ایدئولوژی به نوبه خود تأثیر به سزایی درکارکرد یک جامعه سیاسی دارد که تقویت روحیهٔ ملّی در شرایط وجود اختلافهای فرهنگی، نژادی و قومی از آن جمله است. ایدئولوژی می‌تواند تنها یک راه را از میان راههای گوناگون برای اتخاذ تصمیم جهت اعمال سیاستهای داخلی و خارجی، توجیه و تبیین کند. ایدئولوژی یک ارتباط سمبلیک میان رهبری و مردم یک جامعه انقلابی دارد و راهنمای سیاستگذاریهاست. مردم به توسط آن نسبت به عملکرد حکومت اعتماد می‌یابند. با این پیوستگی تنگاتنگ میان ایدئولوژی و همه رفتارهای آدمی است که دولت به ناچار اعمالش را با ایدئولوژی جامعه همسو می‌کند تا نظام سیاسی موجود و برنامه‌ریزیهای آن از اعتماد و حمایت مردمی برخوردار گردد. در چنین صورتی است که ایدئولوژی از عناصر مهم قدرت در همه جوامع به حساب می‌آید.

اسلام به عنوان یک دین برای همه ابعاد زندگی بشر قانون و مقررات خاص خودش

را آورده است. در صورت پیروی از این فرامین الهی است که انسان می‌تواند بر مشکلات خودش در دوران حیات چیره شود. در جامعه‌ای که ساختار آن نشأت گرفته از اصول اساسی اسلام است باید کلیهٔ برنامه‌ریزیهای حکومت در ابعاد سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی منطبق با احکام و قوانین اسلامی باشد که این امر با اجتهاد پویا و مستمر امکان پذیر است. البته در راس نظام اسلامی، ولی فقیهی قرار دارد که علاوه بر آشنایی کامل با اصول و مبانی اسلام، شخصیتی مدیر و مدبّر است که بر همهٔ امورات جامعه نظارت دارد و دستورات و قوانین زمانی مشروعیت می‌یابند که از جانب وی ابلاغ گردند.

ایدئولوژی از این بابت که شکل دهندهٔ افکار عمومی است، می‌تواند تأثیر فراوانی در افزایش قدرت یک کشور داشته باشد. نقش این عامل را در زمان بحرانی نمی‌توان انکار کرد. نقش مکتب رهایی بخش اسلام و مذهب شیعه در هشت سال دفاع مقدس در برابر تهاجم عراق، مصداق بارز این مدعاست.

۲ ـ رهبری؛ نقش رهبری در اتخاذ تصمیم برای استراتژی ملّی و نظامی بسیار تعیین کننده است. این، رهبران کشورها هستند که تعیین می‌کنند که در سیاست داخلی و خارجی چگونه باید برخورد کرد. رهبری یک کشور است که دستور حمله به کشورهای خارجی را صادر و یا پیمان صلح را امضاء می‌کند. آنها با این عمل خود تأثیر اساسی در قدرت کشور دارند. هیتلر در نیمه اول قرن بیستم نمونه خوبی برای ادعای فوق است. او توانست با برنامه‌ریزی در نیروهای مسلح آلمان زمینه تهاجم گسترده را بر علیه متفقین آماده نماید. انواع تصمیماتی که امروزه رهبران کشورهای سلطه‌گر مانند آمریکا، انگلیس و امثال آنها می‌گیرند، ممکن است سبب بروز جنگهای خانمانسوز در دنیا شود. حضور قدرتمندانه امام خمینی‌ﷺ و رهبریهای نادر او در هشت سال دفاع مقدس رزمندگان ایران در مقابل یورشهای ناجوانمردانه کشورهای سلطه‌گر را نمی‌توان از نظر دور داشت. رهبران فاسد، خودکامه، خویشاوند دوست و بی‌انضباط همواره از دشمنان ملتها به حساب می‌آمدند و در نهایت کشور را به سوی قهقرا سوق داده‌اند. از آن طرف، کشوری که از فردی لایق، کاردان، توانا و با حُسن نیت در جهت نیل به آرمانهای ملّی و میهنی برخوردار بود، در تاریخ گذشته ملتها تأثیر فراوانی در افزایش قدرت و توان ملّی داشته است.

۳ ـ روحیه ملّی و فرهنگی؛ این که ملتی در برابر تهاجم دشمن از چه روحیه‌ای برخوردار باشد بسیار مهم است. رفتارهایی که جامعه از خود بروز می‌دهد، علاوه بر ایدئولوژی، از فرهنگ جامعه نیز تأثیر می‌پذیرد. فرهنگ راکه به افکار و پندارها، ارزشها، احساسات، اطلاعات و سمت‌گیریهای مردم یک جامعه تعریف کرده‌اند می‌تواند در رشد و تعالی یک ملت نقش تعیین کننده‌ای داشته باشد.

فرهنگ اصولاً از قدمت برخورداراست، یعنی سالها وقت لازم است تا موضوعی جزو فرهنگ یک ملت در بیاید. بنابراین نگرش مردم یک جامعه به قدرت، نحوه تصمیم‌گیری، اعتراضهای مردمی، همکاریهای جمعی، برخورد با اندیشه‌های مختلف و پذیرش اصول آزادیخواهی یا استبداد در جهتگیری آحاد آن جامعه بسیار مؤثر است. هرچه این جهتگیریها معقول‌تر و مستدل‌تر باشد، نشان از پویایی فرهنگی آن جامعه دارد.

تأکید بر فرهنگ خودی در مقابل تهاجم فرهنگی بیگانگان از اصول مسلم قدرت به حساب می‌آید، زیرا وحدت فرهنگی باعث ثبات اجتماعی می‌شود و در این صورت توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را به همراه می‌آورد. هر اندازه سطح فرهنگ یک کشور بالا باشد به همان اندازه حکومت می‌تواند به بسیج منابع اقدام کند و به عکس، اگر مردمی از فرهنگ خوبی برخوردار نباشند و در تحولات اجتماعی بی‌تفاوت باشند به همان اندازه تصمیم‌گیری و موفقیت را برای حکومتها برای کسب قدرت مشکل می‌کند.[۱]

۴ ـ عنصر سیاسی؛ منظور از عنصر سیاسی همانا ساختار حکومتی، برخورداری کشور از دولتی مدیر و مدبر، حمایت مردمی، امنیت و ثبات داخلی و حاکمیت قانون می‌باشد. کشوری که قانون مدون دارد، در دنیا برایش حساب باز می‌کنند و ازکارهای مهم انقلاب اسلامی پس از پیروزی، تدوین قانون اساسی بوده است.

۴ ـ اقسام قدرت

در یک دسته بندی می‌توان قدرت را با توجه به منشأ آن به دو دسته زیر تقسیم کرد:

---

۱ ـ عبدالرحمن عالم، همان، ص ۹۴.

۱ ـ قدرت از نوع اجبار

اجبار یعنی هرگونه عامل بیرونی که از خارج بر فرد فشار وارد می‌آورد تا از طبقه‌ای یا فردی غیر از خود اطاعت کند. این اجبار غالباً جنبهٔ مادی دارد. وجود پلیس، ژاندارم، دادگاه و مجازات از یک سو[1] و فشار آداب و رسوم و عرف و سنت یا نیروی تبلیغات از سوی دیگر از مظاهر آن به شمار می‌روند.[2]

اشکال گوناگون اجبار

الف ـ فشار اجتماعی؛ گروه اجتماعی به صورت جمعی، فرد یا جمع را وا می‌دارد، بدون آن که فشاری را احساس کند از جمع یا فرد تبعیت کند. در قرآن کریم از این نوع اعمال قدرت به امر به معروف و نهی از منکر یاد شده است. آنجا که می‌فرماید:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلْنّاسِ، تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ...»[3]

یعنی: (مسلمانان حقیقی) نیکوترین امتی هستید که بر آن قیام کردند که (برای اصلاح بشر) مردم را به نیکوکاری وادار کنند و از بدکاری بازدارند و ایمان به خدا آورند... .

ب ـ الزام مادی؛ این نوع اعمال قدرت غالباً به صورت فیزیکی است. یعنی توسط قانون جزایی، پلیس، نیروهای نظامی و انتظامی اعمال می‌گردد یا در قالب اجبار از راه جاذبه شخصی است. یعنی فردی از استعدادهای درونی‌اش در جهت تسلیم طرف مقابل بهره می‌گیرد یا این اجبار به صورت تشویقی است. یعنی امکاناتی از قبیل بخشش قسمتی از اراضی و مستعمرات یا کمک نظامی در قالب اسلحه و مهمّات، سرباز، پایگاه یا کارآموزی یا اقتصادی و یا به صورت وام بلا عوض و یا به صورت مبادلات بازرگانی و تجاری و یا کاهش حقوق گمرکی و یا حمایت از طرف مقابل در سازمانهای بین المللی

---

۱ ـ قدرت از این نوع را قدرت برهنه هم می‌گویند، راسل در این باره می‌گوید: «این همان قدرتی است که قصاب بر گوسفند دارد.» به نقل از برتراند راسل، قدرت، ترجمه نجف دریا بندری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱، ص ۸۳.

۲ ـ ابوالفضل قاضی، همان، ص ۲۱۹.

۳ ـ سوره آل عمران (۳)، آیهٔ ۱۱۰.

برای تحصیل اطاعت و تسلیم طرف مقابل فراهم می‌آورد. در جوامع غربی غالباً از این راه، اعمال قدرت صورت می‌گیرد.

ج ـ تبلیغات؛ تبلیغات هم می‌تواند نقش اساسی را در تسلیم پذیری افراد و جوامع بازی کند. آنجایی که از تبلیغات سیاسی فرد را از تهدیدات خارجی و یا جنگ داخلی می‌ترسانند و یا از طریق تبلیغات واقعی یعنی با مطرح کردن مزایا و محسنات حکومت، حمایت مردمی را جلب می‌کنند، در تبعیت پذیری بهره گرفته می‌شود. تبلیغات از نوع اخیر به اعمال قدرت از نوع اقناعی شهرت دارد.

۲ ـ قدرت از نوع اعتقاد:

در اینجا شخص مطیع، اگر می‌پذیرد که تسلیم طرف مقابل شود، بر اساس ارزشها و اعتقاداتی است که به طور عمده جنبهٔ القایی دارد و با حقانیت، رابطهٔ متقابل دارد. «اطاعت از چنین قدرتی کمتر تحت تأثیر اجبار جسمانی قرار می‌گیرد، بلکه عامل اخلاق و انگیزه‌های فرادنیایی و ارزشهای معنوی بر آن حاکم می‌گردد.»[۱]

پیامبران الهی منادیان چنین قدرتی بوده‌اند همچنان که در اسلام منشأ قدرت به خداوند بزرگ بر می‌گردد، زیرا «**اِنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمیعاً**»[۲] یعنی تمام قدرت و قوت از آن خداوند است و در جای دیگر داریم: «**لاٰ قُوَّةَ اِلاّٰ بِاللّٰهِ**»[۳] یعنی هیچ صاحب قدرت مستقل در عالم وجود ندارد مگر به اذن خداوند و از جانب او این قدرت به انبیاء، ائمه و علمای بیدار دین تفویض شده است. آیه «**اَطیعُوااللّٰهَ وَ اَطیعُواالرَّسُولَ وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ...**»[۴] خود گواهی صادق بر این مطلب است. بنابراین اگر از پیامبران، ائمه و صاحبان خرد، در این بینش باید اطاعت کرد، این اطاعت، همانا اطاعت از خداوند است.

---

۱ ـ سید علی اصغر کاظمی، همان، ص ۱۶ ـ ۱۷.

۲ ـ سوره بقره (۲)، آیهٔ ۱۶۵.

۳ ـ سوره کهف (۱۸)، آیهٔ ۳۹.

۴ ـ سوره نساء (۴)، آیهٔ ۵۹.

خلاصه درس

در این درس عنصر قدرت به عنوان موضوع سیاست به بحث گذاشته شد. «قدرت» از تعاریف گوناگونی برخوردار است و هرکس بر اساس جهان‌بینی خود از آن تعریف به عمل آورده است.

قدرت خود دارای ویژگیهایی است که این ویژگیها عبارتند از عمومی بودن، روانی و ذهنی بودن، دو قطبی بودن، عینی بودن، و عدم قابلیت اندازه‌گیری. در تعریف قدرت آوردیم که قدرت داشتن امکانات مادی و معنوی برای تسلیم پذیری است. لذا امکانات مادی به تجهیزات نظامی و تعداد نظامیان، عنصر اقتصادی، ژئوپلتیک و از عناصر معنوی به ایدئولوژی، رهبری، روحیه ملّی و فرهنگی و عنصر سیاسی اشاره شد. در پایان این درس به اقسام قدرت پرداختیم و به دو نوع آن یعنی قدرت از نوع اجبار و قدرت از نوع اعتقاد بحث کردیم و گفتیم، فشار اجتماعی، الزام مادی و تبلیغات از اشکال قدرت از نوع اجبار می‌باشند.

پرسش

۱ـ قدرت را تعریف کنید.

۲ـ ویژگیهای قدرت را نام برده و دو مورد را توضیح دهید.

۳ـ عناصر مادی قدرت را نام ببرید.

۴ـ عناصر معنوی قدرت را نام ببرید.

۵ـ اقسام قدرت را بنویسید.

درس ششم:

موضوع علم سیاست (قدرت سیاسی)

هدفهای رفتاری

از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود پس از فراگیری این درس بتوانند:

۱ ـ مفهوم قدرت سیاسی را تعریف کرده و ویژگیهای آن را بنویسند.
۲ ـ عناصر و ارکان قدرت سیاسی را نام ببرند.
۳ ـ عوامل مؤثر در شکل گیری اقتدار را نام ببرند.
۴ ـ مفهوم مشروعیت را تعریف کنند.
۵ ـ دیدگاههای موجود در مورد مشروع سازی قدرت سیاسی را توضیح دهند.
۶ ـ ابزارهای مشروع ساز قدرت سیاسی را نام ببرند.
۷ ـ در مورد آثار و نتایج فرایند مشروع سازی قدرت سیاسی در یک جامعه توضیح دهند.

همان گونه که در درسهای قبل ملاحظه شد، علم سیاست دارای موضوعهای متعددی است و قدرت سیاسی یکی از آن موضوعات علم سیاست می‌باشد. قدرت سیاسی در هر جامعه‌ای جایگاه ویژه‌ای دارد. این نوع قدرت هم به داخل یک واحد سیاسی و هم به جامعه جهانی نظر دارد، که در این صورت در جهت حفظ منافع و مصالح کشور و دفع تهدید و تهاجم خارجی مورد استعمال قرار می‌گیرد. زیرا «اگر دولتی نتواند از عهدهٔ دفاع از ملت خودش برآید، دولت محکومی است ... حقانیت دولت در همین جاست... حکومتی که دیر یا زود حقانیت خود را بر دفاع از ملت استوار نکند محکوم به فناست....»[1]

---

۱ ـ آندره مالرو، ضد خاطرات، ترجمه ابوالحسن نجفی و رضا سید حسینی، (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۳)، ص ۱۵۷.

۱ ـ تعریف قدرت سیاسی

قدرت سیاسی قدرتی است که در یک جامعه سیاسی و سازمان یافته اعمال می‌شود. استفاده از زور و اجبار به عنوان آخرین وسیله برای اطاعت از قدرت سیاسی به کار می‌آید. اعمال قدرت طبق اصول و قاعده مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. بنابراین قدرت سیاسی همان قدرتی است که «برای ادارهٔ امور مملکت از قبیل قانونگزاری، اجرا و تضمین انجام صحیح تصمیمات در داخل کشور لازمست، و چنین قدرتی برای حفظ منافع و مصالح کشور در مراودات بین المللی و دفع تهدید و تهاجم خارجی ضروری است.»[۱]

۲ ـ ویژگیهای قدرت سیاسی

از تعریف فوق می‌توان به ویژگیهای قدرت سیاسی رسید. ویژگیهای قدرت سیاسی شامل موارد ذیل می‌باشد:

۱ ـ تنها قدرتی است که در جامعهٔ سیاسی حق اعمال زور را دارد.

۲ ـ رسماً مافوق همهٔ قدرت‌هاست و دیگر قدرتها را محدود می‌سازد.

۳ ـ از سوی تمام اقشار و ارکان و سازمانهای جامعه لازم الاجراء است.

۴ ـ استفاده از زور به عنوان آخرین حربه و وسیله ضرورت می‌یابد و اعمال می‌گردد.[۲]

۵ ـ در روند تصمیم‌گیری جامعه حرف آخر را زده و تصمیم متخذه از طرف چنین قدرتی (که در جوامع کنونی مخصوص دولت است) درکل جامعه قابل اجراست.

۳ ـ عناصر و ارکان قدرت سیاسی

قدرت سیاسی در هر نظام سیاسی بر مبنای «ایمان مذهبی»، «قانون» و اجبار شکل

---

۱ ـ سید علی اصغر کاظمی، نقش قدرت در جامعه و روابط بین الملل، همان، ص ۵۳.

۲ ـ چارلز اف. اندرین، زندگی سیاسی و تحولات اجتماعی، ترجمه مهدی تقوی، (تهران: مؤسسه عالی امور سیاسی، ۱۳۵۱)، ص ۲۰۱.

واقعی پیدا می‌کند. اعمال این قدرت از سه رکن فوق نشأت می‌گیرد که در ذیل به توضیح آن سه می‌پردازیم:

۱ ـ ایمان مذهبی

منظور ما در اینجا از ایمان همانا قبول و باورکردن اصل است، به طوری که کمترین تردیدی در مؤمن ایجاد نشود. ایمان، نفس فرد را بر خویشتن ناظر و مراقب قرار می‌دهد تا به طور آگاهانه و از روی قصد و اراده اصول و قوانین جامعه را محترم شمرده و در جهت اهداف آن بکوشد. در چنین صورتی بدون آن که زور و اجباری در بین باشد، تکالیف اجتماعی را انجام دهد. بنابراین ایمان نیرومندترین عنصر قدرت سیاسی بوده و اساس قدرت سیاسی بر ایمان مذهبی مردم استوار می‌باشد.

۲ ـ قانون

قانون مبین و مفسر و نشان دهنده جایگاه افراد در جامعه است. یکی از راههای ضروری برای ایجاد نظم وجود قانون است. قانون است که یکی را به رهبری می‌نشاند و دیگری از او پیروی می‌کند.

منشأ قانون

قانون با توجه به منشأ آن در سیاست به دسته‌های زیر تقسیم می‌شود:

الف ـ قانون سنتی، در جوامع سنتی تنها عرف و عادت منشأ قانون است.

ب ـ قانون مذهبی، قانون مذهبی قانونی است که توسط خداوند نازل و بشر به علت ایمان مذهبی به آن پای‌بند می‌گردد.

ج ـ قانون عقلانی، اگر باور انسان به سنت ضعیف و نسبت به مذهب هم کم میل باشد لزوماً با تمسک به عقل این قانون وجود پیدا می‌کند.[1]

---

۱ ـ محمد جواد لاریجانی، حکومت و مرز مشروعیت، تحول مفاهیم، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۰)، ص ۳۲۰.

۳ـ به کارگیری اجبار و زور

به کارگیری زور و اعمال آن یکی از ارکان قدرت سیاسی است. اجبار یا به کارگیری زور از نوع فیزیکی است که به طور معمول رژیمهای سیاسی از آن برای اطاعت شهروندان استفاده می‌کنند. البته در نظامهای دیکتاتوری به کارگیری زور، حرف اول را در تبعیت فرمانبران می‌زند.

۴ـ فرق قدرت سیاسی و قدرت

همان گونه که در درس گذشته در تعریف قدرت اشاره شد، منظور اطاعت یک فرد از فرد دیگر و یا اطاعت فرد از جمع و یا اطاعت جمع از فرد بوده است، لیکن قدرت سیاسی به عنوان ابزاری است که تحت تأثیر آن اکثریت فرمانبر از اقلیتی فرمانروا اطاعت می‌کنند. این نوع اطاعت به طور غالب از اقتدار فرمانروایان سرچشمه می‌گیرد.

تعریف اقتدار

در تعریف اقتدار گفته‌اند که «اقتدار همان قدرت نهادی شده است.»[1] در این تعریف اقتدار مانند قدرت، وسیله‌ای برای به تبعیت درآوردن دیگران است، اما بر خلاف قدرت، پایه آن زور و مجازات فیزیکی نیست، بلکه به مشروعیت هر نظامی بستگی دارد. هرچه حکومت از اقتدار بیشتری برخوردار باشد از قدرت سیاسی زیادتری بهره‌مند است. بنابراین اقتدار همان به کارگیری قدرت مشروع می‌باشد.[2]

اقتدار در چه صورتی شکل می‌گیرد؟

اقتدار در صورتی شکل می‌گیرد که دو ارادهٔ فرمانروا و فرمانبر دارای هدف مشترکی باشند. در این صورت است که جامعه سالم به وجود می‌آید. در غیر این صورت اگر رهبری و مردم در شعار و عمل یکدل نباشند آن جامعه به شکست خواهد انجامید.

۱ـ عبدالرحمن عالم، همان، ص ۹۶.

۲ـ همان، ص ۱۰۱.

فرمانروایی را مقتدر گویند که در مسیر مطلوب و پذیرفته شده یک جامعه حرکت می‌کند. در نظامهای الهی اقتدار فرمانروایان بر مبنای آموزشهای دینی است و این می‌تواند در رستگاری یک امت نقش اساسی داشته باشد.

تفاوتهای قدرت و اقتدار

با تأمل در مطالبی که راجع به دو مقولهٔ قدرت و اقتدار ذکر شد، می‌توان برخی از مهم‌ترین وجوه تفاوت آن دو را به شرح ذیل ذکر کرد:

۱ - اقتدار همیشه مشروع و قانونی است، اما قدرت ممکن است مشروع یا نامشروع باشد.

۲ - اقتدار مبتنی بر رضایت است، اما قدرت اغلب بر زور مبتنی است.[۱]

۳ - اقتدار از پشتیبانی مردم برخوردار است، ولی قدرت می‌تواند از اعتماد یا عدم اعتماد مردم به وجود آید.

ویژگیهای اقتدار

اقتدار از ویژگیهای زیر برخوردار است:

۱ - **مشروعیت**؛ اگر اطاعتی بین فرمانبران از فرمانروایان وجود دارد، ناشی از مشروعیت حکمرانان است.

۲ - **قانون**؛ اقتدار توانایی قانونی فرمانروایان برای فرمان دادن دیگران است.

۳ - **مکمل قدرت**؛ اقتدار همان قدرت نیست، بلکه مکمل قدرت است؛ یعنی، ابزاری است که قدرت می‌آفریند و خودش قدرت نیست.

۴ - **عقلایی بودن**؛ اساس اقتدار بر عقل و منطق استوار است. انسان مقتدر برای اعمال قدرتش از استدلال عقلی و منطقی برخوردار است.

۵ - **تعهّد**، داشتن حسّ تعهّد و مسؤولیت از ویژگیهای یک نظام مقتدر است.[۲]

---

۱ - همان، ص ۱۰۳.

۲ - همان، ص ۱۰۴.

۵ ـ مشروعیت

در هر نظام سیاسی کوشش اصلی بر این جهت معطوف است که حکومت دوام و استمرار پیدا کند. و برای سالیان دراز حکمرانی کند. ریچارد نیکسون رئیس جمهور پیشین آمریکا در این موارد می‌گوید: «... روزی که رهبر لایق‌تر سرانجام بتواند زمام امور را به دست گیرد از اعمال قدرت لذت خواهد برد و دیگر حاضر نیست خیلی زود آن را رها سازد.»[۱] اگر حکومتها بخواهند به چنین آرزویی نایل آیند، باید بدانند که تنها زمانی این تداوم حکمرانی شکل خواهد گرفت که از پشتیبانی انبوه مردم برخوردار باشند. زیرا اگر اعمال قدرت سیاسی از بالا به پایین است، مشروعیت نظامها از پذیرش پایینی‌ها از بالایی‌هاست. حیات یک نظام سیاسی مرهون اعتناء به حمایت دایمی کسانی است که بر آنها اعمال قدرت صورت می‌گیرد. سخن مشهور کنفوسیوس (۵۵۱ ـ ۴۷۹ ق. م) در این باره می‌تواند اهمیت بحث را بیشتر روشن کند. او می‌گوید: «حکومت صالح باید دارای سه هدف اساسی باشد: «تدارکات شایسته، ارتش نیرومند، جلب اعتماد مردم. اگر لازم افتد که یکی از این سه فدا شود، آسان‌تر از همه ارتش را می‌توان رها کرد، سپس تدارک خواربار را (مرگ همواره روزی آدمی بوده است)، اعتماد خلق را هرگز، اگر خلق بی‌اعتماد شود، حکومت بر آن محال می‌گردد.»[۲]

این که اعتماد مردم را نباید از دست داد حرفی است که خواجه نصیر الدین طوسی نیز به آن اشاره دارد، «تدبیر دولت به دو چیز بود: یکی تألف اولیا و دیگری تنازع اعدا ... و بر پادشاه واجب بود که در حال رعیت نظر کند و بر حفظ قوانین معدلت توفر نماید، چه قوام مملکت به معدلت بود.»[۳]

---

۱ ـ ریچارد نیکسون، رهبران، ترجمه کاظم عمادی، (تهران: انتشارات مؤسسه عطایی، ۱۳۶۳)، ص ۷۸.

۲ ـ کارل یاسپرس، کنفوسیوس، ترجمه احمد سمیعی، (تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۳)، ص۲۹ ـ ۳۰.

۳ ـ خواجه نصیر الدین طوسی، اخلاق ناصری، به تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، ج دوم، (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۰)، ص ۳۰۴.

۱ ـ تعریف مشروعیت

مشروعیت نوعی رابطه بین رهبران سیاسی و افراد تحت فرمان است. این رابطه از همان قدرت پنهانی شکل می‌گیرد که در یک جامعه سیاسی وجود دارد و فرمانبران بی آن که فشاری بر آنها وارد آید به فرمانبری تن می‌دهند.[۱] بنابراین اگر آحاد مردم یک جامعه، توجیه رهبران سیاسی را که برای حکمرانی خود ارائه می‌دهند، از نظر اخلاقی درست و مناسب بدانند، آنگاه مشروع سازی قدرت انجام می‌پذیرد.

۲ ـ ضرورت مشروع سازی قدرت

در طول تاریخ یکی از افعال سیاسی که همواره توسط رهبران سیاسی انجام پذیرفته، مشروع سازی قدرت سیاسی است. راجع به این که مشروع سازی قدرت سیاسی قبل از اطاعت یا بعد از آن صورت گیرد، دو دیدگاه وجود دارد:

۱ ـ **دیدگاه اجبار:** این دیدگاه معتقد است که رهبران همواره به وسیلهٔ اعمال قدرت موفق به کسب اختیار مشروع می‌گردند. یعنی قدرت از نوع زور به خودی خود باعث مشروعیت رهبران می‌گردد. این دیدگاه بر این اصل استوار است که رهبران، اول باید قدرت را توسط کودتا، یورش و غیره به دست بگیرند که با به دست آوردن قدرت اطاعت هم حاصل خواهد شد.

در این بینش، «قدرت» محصول اجبار مادی توأم با زور، اسلحه سرد و گرم، پلیس، دادگاه، شکنجه و زندان است و معنی حقیقت جز با سلطه بر زیردستان امکان پذیر نیست، زیرا «اَلْحَقُّ لِمَنْ غلب»[۲] یعنی حق با قوی است. دنیا مانند جنگلی است که زبان زور حرف اوّل را می‌زند. حکومتها بعد از کسب قدرت می‌توانند به تدریج با ایجاد دستگاههای منظم قضایی و امنیتی به مشروعیت خودشان بیفزایند.

انسان در این دیدگاه موجودی پرخاشگر و در زیر سلطهٔ انگیزه‌های حیوانی است و

---

۱ ـ عبدالحمید ابوالحمد، همان، ص ۲۴۴.

۲ ـ سید علی اصغر کاظمی، نقش قدرت در جامعه و روابط بین الملل، همان، ص ۶۷.

تنها چیزی که او را به اطاعت وا می‌دارد زور و اجبار است.[۱]

۲ ـ دیدگاه پذیرش: اندیشمندانی که اعتقاد به این دیدگاه دارند، می‌گویند قدرت ناشی از اطاعت است. پس، اول باید در جامعه پذیرش ایجاد کرد، آن گاه قدرت شکل خواهد گرفت. حکومتها باید قدرتشان را به گونه‌ای بر جامعه اعمال کنند که مردم بر اساس طیب خاطر و رضایت خود و به صورت داوطلبانه از آنها تبعیت نمایند. آنچه مسلم است، این نوع پذیرش قدرت، ناشی از باور اجتماع است. بنابراین ابتدا باید باور سازی کرد تا مشروعیت قدرت به وجود آید.

این بینش می‌گوید، صلح طلبی و عدالت خواهی و آزادمنشی در ذات انسانها نهفته است و «غایت ایده آل آن است که فشار و زور و تهدید و ارعاب و اعمال قدرت برای متابعت از قوانینی که ناظر بر روابط افراد جوامع بشری است وجود نداشته باشد. و انسانها آگاهانه با توجه به ضرورتها و وجوب حفظ اساس جامعه تن به محدودیتهای ناشی از قواعد مشخصی بدهند. لیکن در راه نیل به این حد غایی نمی‌توان انکار نمود که انسانها بایستی در رفتار و کردارشان و انحرافهای فردی و گروهی ناشی از گرایشها و انگیزشهای غیر معقول تحت یک نوع قدرت بازدارنده کنترل و هدایت شوند. به تدریج که نفع رعایت قوانین و مقررات در جامعه را با منافع خویش منطبق دیدند دیگر استفاده از ابزار و وسایل سرکوب کننده غایت وجود خود را از دست می‌دهد و جامعه به صورت خودکفا و خود گردان اداره می‌شود.»[۲]

تعریف باور: استاد محمد تقی جعفری در کتاب حکمت اصول سیاسی اسلام دربارهٔ باور می‌گوید:

> **حقیقت باور عبارت است از تصدیق یک قضیه با گرایش شدید به حقیقت بودن آن، دارای آن قدرت است که دارندهٔ آن تا سرحد از دست دادن جان خود در دفاع از آن مقاومت می‌نماید و این نوع مقاومت ناشی از باور، قدرت نهایی شخصی معتقد را به کار**

---

۱ ـ همان، ص ۶۸.

۲ ـ سید علی اصغر کاظمی، نقش قدرت در جامعه و روابط بین الملل، همان، ص ۷۰.

می‌اندازد، ولی لازمه‌اش آن نیست که حتماً باید به پیروزی ظاهری مادی هم برسد. و عمده خاصیت قدرت باور، این است که دارندهٔ آن اگرچه نابود هم شود خود را مغلوب نمی‌داند و اگر باور مربوط به اصول حیات هدفدار باشد، احساس پیروزی در همهٔ عمر در درون آن شخص معتقد وجود خواهد داشت.[۱]

با این تعریف می‌توان گفت که باور مجموعه عقایدی است که به انسان جهت و ارزش می‌دهد. و هر نوع تصوری است که راه را به انسان نشان می‌دهد و امیال و آرزوهای انسانی را تحریک و تسکین می‌دهد و وجود هستی را بر انسان تحمل‌پذیر می‌کند. با توجه به این مهم است که باید گفت اگر باور مردم را اصلاح نکنیم، رفتار آنها درست نخواهد شد و به تعبیری مشروع سازی قدرت هم صورت نخواهد گرفت. از وظایف مهم رهبری است که کنشهای انسانها را هدایت کند و در این کنشها تصرف نماید و این از طریق جهت دادن به باورهای مردم برای رفتارهای سیاسی مطلوب امکان پذیر خواهد بود.

منابع باور جهت مشروع سازی قدرت سیاسی:

۱ ـ گاهی اوقات بدوی است. در جوامع بدوی مشروعیت قدرت سیاسی توسط اصالت نژاد، خون، اصل یا نَسَب و غیره حاصل می‌شود. به عنوان مثال در یک جامعهٔ قبیله‌ای، رئیس آن از ارزش نژادی برخوردار است.

۲ ـ گاهی منبع باور مقدسات مذهبی است، حکومت و رهبران سیاسی جامعه دینی پای‌بند به ارزشهایی هستند که توسط پیامبران الهی به انسانها عرضه شده است و بر این اساس تا زمانی که حافظ این ارزشها هستند از مشروعیت برخوردارند.

۳ ـ منبع باور گاهی اوقات هم قانونی است، در جوامعی که قانون حاکم است، به طور طبیعی رهبران تا زمانی که از قانون تبعیّت می‌کنند، مشروع و در غیر این صورت غیر مشروع جلوه می‌کنند. در جوامعی که از حقوق اساسی برخوردارند، این نوع مشروع سازی قدرت جایگاه ویژه‌ای دارد.

---

۱ ـ محمد تقی جعفری، همان، ص ۷۵.

۴ ـ گاهی اوقات منبع باور، قدرت شخصی است. در اینجا اگر مشروعیت قدرت وجود دارد، ناشی از ویژگیهای طبیعی و اخلاقی شخص حاکم است که این صفات ویژه به وی قدرت مشروع حکومت بر توده مردم را خواهد داد.

۵ ـ گاهی باور از کاردانی و تکنیک رهبران نشأت می‌گیرد. در جوامع صنعتی غالباً مشروعیت به وسیلهٔ مهارت و تجربه به دست می‌آید. برای مثال مقامات اداری در بوروکراسی مدون، حق اتخاذ تصمیم خود را ناشی از دانش برتر، مهارت، استادی، هوش، ذکاوت و اطلاعات خود می‌دانند.[۱]

۳ ـ زمینه‌ها برای رسیدن به مشروعیت قدرت سیاسی

قدرت سیاسی در هر جامعه‌ای با پدیده‌هایی چون جامعه، قوانین، مؤسسات، رهبران و سیاستهای ویژه رابطهٔ تنگاتنگی دارد. و لذا قبل از مشروع سازی قدرت سیاسی ضروری است که پدیده‌های زیر مشروع سازی گردند.

۱ ـ **مشروعیت جامعه سیاسی:** اگر افراد موافق زندگی کردن با یکدیگر در جامعهٔ مشابهی نباشند، این غیر ممکن به نظر می‌رسد که آنان به قوانین موجود جامعه تن دهند. بنابراین اولین چیزی که در مشروع سازی قدرت سیاسی لازم است، این است که افراد جامعه بپذیرند عضو یک جامعه هستند. زیرا کسی که اساساً خودش را عضو جامعهٔ مذکور نمی‌داند کاری به مشروع بودن حکومت آن جامعه ندارد.

۲ ـ **مشروعیت قوانین:** نظم و ثبات سیاسی هر جامعه غالباً مدیون قوانین آن جامعه است. قوانین به سه شرط مورد قبول عامه قرار می‌گیرد:

۱ ـ مردم احساس کنند که این قانون مطابق با باور آنهاست.

۲ ـ قانون شامل همهٔ مردم شود، یعنی فراگیر باشد.

۳ ـ قانون در برگیرندهٔ منافع و مصالح جامعه باشد.

۳ ـ **مشروعیت نهادها و سازمانهای حکومتی:** حضور نهادهای قانونگزار و سایر نهادهای اجرایی و قضایی باید برای مردم توجیه شود و به نوعی حمایت مردمی را به

---

۱ ـ چارلز اف. آندرین، همان، ص ۲۰۳ ـ ۲۰۴.

دست آورند.

۴ـ مشروعیت رهبران سیاسی: اگر مردم با رضایت خودشان حاکمان را برگزینند و انتخاب بکنند طبیعی است که حمایت آنها را هم به عهده می‌گیرند. در چنین صورتی است که قانون وضع شده توسط حکومت مشروع و تبعیت پذیری آسان می‌شود.

۵ـ مشروع سازی سیاستهای ویژه: تصمیمات گرفته شده توسط رهبران سیاسی که در مواقع اضطراری اتخاذ می‌گردد باید برای عموم مردم توجیه گردد و الاّ باعث بحران در جامعه خواهد شد.[۱]

۴ـ ابزارهای مشروع سازی قدرت سیاسی

برای این که بتوان در یک جامعه به مشروع سازی قدرت سیاسی اقدام کرد باید از ابزارهای زیر بهره گرفت:

۱ـ تعلیم و تربیت: تعلیم و تربیت که امروزه در قالب آموزش و پرورش در جامعه اعمال می‌گردد، نقش مهمی در مشروع سازی قدرت سیاسی دارد. اگر دولتی آموزش و پرورش جامعه‌اش را درکنترل خود نداشته باشد، در اصل باورسازی جامعه را در اختیار ندارد. بهترین دوران باورسازی انسانها زمانی است که آحاد یک جامعه در آموزش و پرورش تحصیل می‌کنند. در این زمان است که آنها در اختیار دولت هستند. هر دولتی سعی دارد متونی را به بچه‌ها بیاموزد که مطابق با باورهای نظام سیاسی باشد. البته باید توجه داشت که مشروع سازی قدرت سیاسی به مرور زمان به دست می‌آید.[۲]

۲ـ تبلیغات: نقش تبلیغات در جهت دادن به باورهای اجتماعی امری کاملاً بدیهی است. رادیو، تلویزیون و مطبوعات در داخل یک کشوری می‌توانند در مشروع سازی قدرت سیاسی کمک قابل توجهی بنمایند. قدرتهای استکباری از این ابزار همواره در توجیه سیاستهای ظالمانه خود به ناحق بهره گرفتند. آنها هر جنایتی را با شیوه‌های تبلیغی دروغین خود توجیه کردند و می‌کنند.

۱ـ همان، ص ۲۱۳.

۲ـ عبدالحمید ابوالحمد، همان، ص ۲۵۷.

۵ ـ نتایج مشروع سازی قدرت

اگر در جامعه‌ای مشروع سازی قدرت صورت بگیرد، علاوه بر ایجاد ثبات در جامعه به رشد سیاسی آن کمک خواهد کرد. در چنین صورتی تحولات چشمگیری به وقوع خواهد پیوست. از طرف دیگر در صورت مشروع سازی قدرت سیاسی، این امکان برای رهبران سیاسی به وجود خواهد آمد که در صورت نیاز اتخاذ تصمیم کنند. بنابراین رژیمهایی که بر اساس مشروعیت شکل گرفته‌اند متعادل و با ثبات‌تر به نظر می‌رسند و در این گونه نظامها از وقوع شورشهای اجتماعی پیشگیری می‌شود.

در صورت مشروعیت یک حکومت دیگر نیازی به هزینه کردن زیاد برای خرید تجهیزات نظامی در جهت مبارزه با مردم خودشان نیست و در این صورت نیروهای نظامی در زمان صلح می‌توانند به سازندگی کشور کمک نمایند. مردم هم چون رژیم را از خودشان می‌دانند، کار کردن در چنین نظامی را کار کردن برای خود می‌پندارند.[1]

---

۱ ـ چارلز اف. آندرین، همان، ص ۲۲۲ ـ ۲۲۵.

خلاصه درس

در این درس به سومین موضوع علم سیاست یعنی قدرت سیاسی و رابطهٔ آن را با مشـروعیت پرداختیم. قلمرو اعمال قدرت سیاسی در دو جنبه داخلی و خارجی مطرح است. در داخل یک واحد سیاسی، این قدرت سیاسی است که می‌تواند از زور بهره بگیرد و در خارج از واحد سیاسی باید مدافع خوبی برای شهروندان و حفظ منافع کشور باشد.

ایمان سیاسی، قانون و به کارگیری اجبار و زور از ارکان قدرت سیاسی محسوب می‌شوند. اگر قرار باشد قدرت به اقتدار تبدیل شود، باید بین رهبران سیاسی یک جامعه و مردم تحت فرمان آنها نوعی یکسانی در هدف وجود داشته باشد. در چنین صورتی است که جامعهٔ ایده آل انسانی شکل خواهد گرفت.

مشروعیت از مباحث مهم علم سیاست محسوب می‌شود. این بحث تا آن اندازه اهمیت دارد که در صورت رعایت آن توسط نظامهای سیاسی، استمرار و تداوم حکومتها را به دنبال دارد. اگر نظامی بتواند در مشروع سازی قدرت موفق گردد، در این صورت به رشد و توسعه کشور در همهٔ ابعاد کمک کرده است. در چنین جامعه‌ای سازندگی و عمران آبادی سیر صعودی پیدا می‌کند. مردم در چنین نظامی اگر به کار و تلاش مشغول هستند، سود حاصله را به نفع خودشان رقم می‌زنند.

پرسش

۱ ـ قدرت سیاسی را تعریف کرده و ویژگیهای آن را بنویسید.

۲ ـ عناصر و ارکان قدرت سیاسی را نام ببرید.

۳ ـ اقتدار در چه صورتی شکل می‌گیرد؟

۴ ـ مشروعیت را تعریف کنید.

۵ ـ دیدگاههای موجود را در مورد مشروع سازی قدرت سیاسی توضیح دهید.

۶ ـ ابزارهای مشروع ساز قدرت کدامند؟

۷ ـ نتایج مشروع سازی قدرت سیاسی را بنویسید.

درس هفتم:

نظامهای سیاسی

هدفهای رفتاری

از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود، پس از مطالعهٔ این درس بتوانند:

۱ ـ خصوصیات یک نظام سیاسی را نام برده و هر یک را به تفصیل توضیح دهند.

۲ ـ ملاک دسته‌بندی نظامهای سیاسی را از دیدگاه ارسطو توضیح دهند.

۳ ـ اقسام نظامهای سیاسی را از دیدگاه منتسکیو نام ببرند.

۴ ـ ضمن مقایسهٔ نظامهای ریاستی و پارلمانی، تفاوتهای آنها را توضیح دهند.

۵ ـ مفاهیم دموکراسی مستقیم و دموکراسی غیر مستقیم را به لحاظ علمی توضیح دهند.

۱ ـ تعریف نظام[1] سیاسی

نظام سیاسی، مجموعه‌ای از نیروهای سیاسی یک جامعه است، که دارای نهادهای سیاسی حکومتی (سیاست گذار) مانند قوه مجریه، مقننه، قضائیه و نهادهای سیاسی غیر حکومتی (تأثیرگذار) مانند افکار عمومی، احزاب سیاسی، گروههای نفوذ، بوده و در محدوده و قلمرو یک دولت ـ کشور مطرح می‌باشد. درکتاب مبانی علم سیاست در تعریف نظام سیاسی آمده است «نظام سیاسی شکل و ساخت قدرت دولتی و همهٔ نهادهای عمومی اعم از سیاسی، اداری، اقتصادی، قضایی، نظامی، مذهبی و چگونگی

---

۱ ـ نظام دارای مفهوم‌های گوناگونی است مانند آرامش، نظم دادن، سامان دادن، مرتب کردن، مجموع ارتش و سپاهیان و ادارات مربوط به آن و نظام سیاسی به معنای مجموع نهادها و سازمانهای سیاسی همان رژیم سیاسی یا حکومت را گویند.

کارکرد این نهادها و قوانین و مقررات حاکم بر آنهاست.»[۱]

۲ ـ خصوصیات نظام سیاسی

یک نظام سیاسی به لحاظ ساختاری دارای چهار خصوصیت زیر است:

۱ ـ نهادها

منظور از نهادها، مجموعه‌های متشکل و سازمان یافته‌ای هستند که انسانها برای برآوردن نیازهایشان در یک جامعه سیاسی دست به تأسیس آن می‌زنند و امر تصمیم گیری و اجرا را به عهده دارند. اساساً وجود نهادهای مختلف در یک نظام سیاسی نشان دهنده میزان مشارکت سیاسی مردم می‌باشد.

۲ ـ حاکمیت

نوع اقتدار هر حکومتی غالباً از حاکمیت آن کشور نشأت می‌گیرد. این که یک حکومت از چه درجه و میزانی از کارآیی و توانایی ادارهٔ جامعه برخوردار است، برمی‌گردد به کنترل و برنامه‌ریزی در همهٔ شؤون اجتماعی که باید در سراسر کشور به مورد اجرا درآید.

۳ ـ جدایی قدرت

منظور از جدایی قدرت همانا دسته بندی وظایف، اختیارات، مسؤولیتها و اقتدارها در درون هر یک از قوای سه گانه (مقننه، مجریه، قضائیه) است که از تداخل در امور جلوگیری می‌کند. هرچه این تقسیم بندیها منطقی‌تر و منسجم‌تر باشد کارها بهتر پیش می‌رود. این که هر فرد آشنا به وظیفه‌اش باشد و بداند قلمرو اعمال قدرت او کجاست از ضروریات یک نظام سیاسی است.

---

۱ ـ عبدالحمید ابوالحمد، همان، ص ۱۹۷.

۴ ـ تفکیک قوا

از خصوصیات نظام سیاسی مطلوب و سالم این است که بین سه قوهٔ (مقننه، مجریه، قضائیه) روابط به گونه‌ای حاکم باشد که علیرغم نظارت و کنترل یکدیگر، بر همدیگر استبداد به خرج ندهند تا عدالت و برابری در جامعه انجام پذیرد.[۱]

۳ ـ اقسام نظامهای سیاسی

بحث از دسته‌بندی نظامهای سیاسی از دیر زمان فکر و اندیشهٔ نظریه‌پردازان سیاسی را به خود مشغول نموده و از دوران باستان مرسوم بوده است. تلاش در جهت دسته‌بندی حکومتها غالباً به منظور جدا کردن حکومتهای خوب از حکومتهای بد و نادرست صورت می‌گرفت. در ادامهٔ این درس ابتدا به طبقه‌بندی حکومتها از دیدگاه قدما می‌پردازیم و سپس حکومتهای دوران معاصر را بررسی خواهیم کرد و در نهایت به ارزیابی گونه‌های نظامهای سیاسی خواهیم پرداخت.

الف ـ طبقه‌بندی قدما و متأخرین

در دوران باستان در مورد طبقه‌بندی نظامها نظر ارسطو مطرح و بعدها ملاک دسته‌بندی دیگران قرار گرفت و در ادامه اندیشه‌های منتسکیو در تقسیم حکومتها مورد توجه قرار گرفت. در این درس نظر منتسکیو را در ردیف نظریه پردازان متأخر می‌آوریم.

۱ ـ **طبقه‌بندی ارسطو:** در بینش ارسطو ملاک دسته‌بندی نظامهای سیاسی بر اساس دو ضابطه کمی و کیفی استوار است. او با توجه به تعداد افرادی که قدرت سیاسی را در کشور به عهده می‌گیرند نظامها را به نظامهای سلطنتی، اشرافی و جمهوری تقسیم می‌کند. اگر قدرت سیاسی در حیطه و فرمانروایی یک تن باشد آن نظام را سلطنتی گویند و اگر سر رشتهٔ حکومت به دست چند نفر باشد آن نظام را نظام آریستوکراسی می‌نامند و در صورتی که قدرت حکمرانی به وسیلهٔ همهٔ مردم شکل بگیرد آن حکومت را

---

۱ ـ در درس آینده از آن سخن خواهیم گفت.

حکومت جمهوری می‌گویند.

در نظام سلطنتی تنها پادشاه است که فرمان می‌راند و در تصمیم‌گیری تابع دیگر قدرتهای موجود در جامعه نیست. در نظام اشرافی یا آریستوکراسی تعدادی از نخبگان جامعه بر سایرین حکومت می‌کنند.[۱] حکومت جمهوری بر اساس حکومت اکثریت اداره می‌شود. این نوع نظامها بر اصل پذیرفته شده تأثیر آراء و نظرات توده مردم در پیشبرد حکومتها نظر دارند.

ملاک دومی را که ارسطو در تقسیم بندی حکومتها در نظر می‌گیرد همانا برخورد نظامها با منافع عمومی است. اگر حکومتی به دنبال نفع اکثریت باشد و از خودسریها و خودخواهیها بپرهیزد جزء حکومتهای خوب محسوب می‌شود. در غیر این صورت از حکومتهای بد بشمار می‌آید. او در ادامهٔ بحث طبقه‌بندی حکومتها می‌گوید: «این هر سه نوع حکومت (سلطنتی، اشرافی، جمهوری) از راه راست بیرون می‌افتند و انحراف می‌پذیرند، پس حکومت پادشاهی به حکومت ستمگر (یا تیرانی) - آریستوکراسی به الیگارشی و جمهوری به دموکراسی مبدل می‌شود.

حکومت ستمگر آن است که فقط به راه تأمین منافع فرمانروا کشیده شود، الیگارشی آن است که فقط به صلاح توانگران و دموکراسی حکومتی است که فقط به صلاح تهیدستان نظر دارد. در هیچ یک از این انواع، حکومت در تأمین صلاح عموم نمی‌کوشد.»[۲]

در جدول زیر طبقه‌بندی حکومتها را از نظر ارسطو، می‌توان ملاحظه کرد.[۳]

---

۱ ـ ابوالفضل قاضی، همان، ص ۳۶۳.

۲ ـ ارسطو، همان، ص ۱۲۰.

۳ ـ ابوالفضل قاضی، همان، ص ۳۶۶.

تعداد زمامداران	اعمال قدرت در جهت منافع عمومی (حکومت خوب)	اعمال قدرت به سود شخصی (حکومت بد)	بهره مندان
یک تن	مونارشی(نظام پادشاهی)	تیرانی (ستمگر)	پادشاه
چند تن	آریستوکراسی (نظام اشرافی)	الیگارشی (توانگران)	زبدگان
اکثریت	پولیتی(نظام جمهوری)	دمکراسی (نظام مردم سالاری)	همهٔ مردم (تهیدستان)

۲ ـ **طبقه‌بندی منتسکیو:** ملاک دسته‌بندی حکومتها از دیدگاه منتسکیو شباهت زیادی به ضابطهٔ ارسطو در این مورد دارد. بر اساس معیار او نظامها با توجه به ماهیت آنها و ارزشهای اجتماعی به دسته‌های زیر تقسیم می‌شوند. در قسم اول و با توجه به ماهیت نظامهای سیاسی، حکومتها به جمهوری و سلطنتی تقسیم می‌شوند. نظام جمهوری به نظامی گفته می‌شود که حکومت توسط اکثریت اداره شود و نظام سلطنتی نظامی است که ادارهٔ جامعه به دست یک تن می‌باشد.

در تقسیم بندی دوم منتسکیو نظامها را بر اساس ارزشهای اجتماعی به چهار دستهٔ زیر تقسیم می‌کند:

۱ ـ نظام دموکراسی (مردم سالاری)، در این نظام قدرت سیاسی به واسطهٔ تمام مردم اعمال می‌شود. این اعمال قدرت یا مستقیماً صورت می‌گیرد و یا اینکه توسط نمایندگان مردم به اجرا در می‌آید. مهم‌ترین خصوصیت این نظام این است که منافع خصوصی تابع منافع عمومی و جمع می‌باشد.

۲ ـ نظام آریستوکراسی (نجیب سالاری)؛ این نظام توسط چند تن اداره می‌شود و ارزشمندی در این جامعه بر مبنای فضیلت است. فضیلت در اینجا به معنای میانه روی است.

۳ ـ نظام مونارشی (تک سالاری)؛ در این نظام شخص پادشاه تصمیم‌گیرنده است. البته تصمیمات پادشاه بر اساس قوانین ثابت و از پیش تعیین شده صورت می‌گیرد.

۴ ـ نظام استبدادی، نظامی راگویند که شخصی پادشاه و یا حاکم بدون قانون و قاعده

به اعمال قدرت اقدام می‌کند. ترس از حاکم مهم‌ترین ابزار تبعیت مردم از فرمانروا است. البته این نوع حکمرانی متأثر از جبر محیط است. از دیدگاه منتسکیو «خاصیت طبیعی ممالک کوچک این است که به صورت جمهوری (جمهور مردم) اداره شوند. خاصیت طبیعی ممالک متوسط این است که مردم آن از یک پادشاه فرمانبرداری کنند. خاصیت طبیعی امپراتوریهای بزرگ این است که یک سلطان مستبد بر آن حکومت کند.»[۱]

ب ـ طبقه‌بندی معاصرین از نظامهای سیاسی

علمای معاصر در طبقه‌بندی حکومتها به طور عمده دو ملاک و معیار را مد نظر داشته‌اند. آنها حکومتها را به لحاظ شکل و چگونگی اداره جامعه به اقسام مختلف دسته‌بندی کرده‌اند:

۱ ـ دسته‌بندی بر اساس شکل حکومتها

حکومتهای معاصر با توجه به شکل و ساختار سیاسی آنها به گروههای زیر تقسیم می‌شوند:

الف ـ سلطنتی (پادشاهی): نظام سلطنتی از قدیمی‌ترین نوع حکومتها به شمار می‌آید. در این حکومت، شاه یا ملکه ریاست آن را به عهده دارد. از این نوع حکومت در زمان حاضر می‌توان به حکومت انگلیس، بلژیک، عربستان سعودی و ژاپن اشاره کرد. پادشاه به یکی از صورتهای زیر قدرت سیاسی را در کشور مربوطه به دست می‌گیرد:

۱ ـ موروثی، در غالب نظامهای سلطنتی معمولاً به صورت موروثی فرزند ارشد شخص شاه بعد از مرگ او جانشین وی می‌شود. در چنین صورتی سلطنت به صورت ما دام العمر به خانوادهٔ شاه تعلق دارد. کسی که وارث تاج و تخت می‌شود از امتیازات بالایی برخوردار می‌گردد و سمبل وحدت ملّی می‌باشد.

۲ ـ انتخابی؛ پادشاه برای تمام مدت عمر از سوی مردم یا نمایندگان مردم و یا از

---

۱ ـ منتسکیو، روح القوانین، ترجمه علی اکبر مهتدی، چاپ سوم، (تهران: بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه،۱۳۴۴)، ص ۲۰.

طرف اعیان و اشراف به سلطنت می‌رسد. در گذشته کشورهایی مانند لهستان، مجارستان و افغانستان به این صورت اداره می‌شدند.[۱]

۳ ـ استبدادی؛ در این نوع نظامها، شخص شاه به صورت مطلقه و نامحدود اعمال قدرت می‌کند. تمام امورات کشور به او وابسته است و قوای سه گانه را در دست دارد و تمام مجریان کشور به نمایندگی او و به نام او انجام وظیفه می‌کنند. در این حالت حکومت استبدادی است.

۴ ـ مشروطه (محدود)؛ نظام سلطنتی مشروطه نظامی است که شاه به واسطه قانون اساسی مجاز به حکمرانی می‌شود. قدرت شاه از سوی قانون اساسی محدود می‌شود. حق قانونگزاری در سلطنتی مشروطه از آن مجالس قانونگزاری است. نمونهٔ این نوع نظام را در انگلیس می‌توان مشاهده کرد. شاه در این کشور حق مشورت دارد و می‌تواند تشویق یا ترغیب نماید، ولی حکومت در دست وزیرانی است که نماینده حزب اکثریت در قوهٔ مقننه‌اند و نمایندگان قوه مقننه از سوی مردم هر چهار سال انتخاب می‌شوند. بنابر این در این نظام مردم حق مشارکت دارند. و می‌توان گفت که حاکمیت توسط مردم اعمال می‌شود.[۲] شاه در نظام سلطنتی مشروطه تنها رئیس تشریفاتی محسوب می‌شود و قوانین وضع شده توسط قوه مقننه را توشیح می‌کند.

ب ـ جمهوری: امروزه تعداد زیادی ازکشورهای جهان از این نوع نظام سیاسی برخوردارند. سیستم و ساختار نظام حکومتی بر مبنای جمهوری به صورت کنونی به طور عمده بعد از تصویب قانون اساسی ۱۷۸۹ م آمریکا تدوین گردید. رئیس جمهوری به دو صورت در نظامهای جمهوری انتخاب می‌شود. در صورت اول رئیس جمهوری با آراء مستقیم مردم انتخاب می‌شود و بر اساس این نوع گزینش از قدرت مهمی برخوردار است. او از همان قدرتی برخوردار است که پارلمان از رأی مستقیم مردم بهره می‌گیرد. رئیس جمهور در مقابل مردم مسؤول است و پارلمان قدرت واژگون نمودن حکومت را از طریق رأی اعتماد ندارد. در مقابل رئیس جمهور هم نمی‌تواند پارلمان را منحل نماید.

---

۱ ـ سید جلال الدین مدنی، همان، ص ۳۴۷.

۲ ـ عبدالرحمن عالم، همان، ص ۲۷۹.

در چنین نظامی قوه مجریه از نظر مالی و تصویب قوانین مالی متکی به پارلمان است. این نوع نظام به نظام ریاستی شهرت دارد.

نظام ریاستی، نظامی است که محصول اندیشهٔ تفکیک مطلق قواست. در این نظام ریاست قوهٔ مجریه در دست شخصی است که در آنِ واحد هم رئیس مملکت است و هم رئیس هیأت وزیران، او نقش اول و کلیدی دارد. رئیس جمهور از معاونین متعددی برخوردار است که مهم‌تر از همهٔ اینها معاون اوّل است که در زمان حضور رئیس جمهور چندان نقشی را در حکومت به عهده ندارد، بلکه تنها بعد از فوت یا عدم توانایی او در اجرای وظایف محوله‌اش، برای دورهٔ باقی مانده معاون اول جانشین رئیس جمهور می‌شود. اکثر کشورهای قارهٔ آمریکا به استثنای کانادا، کوبا و نیکاراگوئه از این نوع نظام سیاسی برخوردار هستند.[۱]

در صورت دوم، رئیس جمهوری به صورت مستقیم از سوی مردم انتخاب نمی‌شود، بلکه با انتخاب شدن نمایندگان توسط مردم، رئیس حکومت از سوی نمایندگان برگزیدهٔ مردم انتخاب می‌شود. این نوع نظامها به نظامهای پارلمانی شهرت دارند. رئیس جمهور از مسؤولیت چندانی برخوردار نیست و در کنار او نخست وزیر یا رئیس الوزراء وجود دارد که ریاست هیأت وزیران را به عهده دارد و کلیه مسؤولیتهای سیاسی به عهدهٔ اوست.

اعضای قوهٔ مقننه که از سوی مردم تعیین می‌شوند در تمام شؤونات اجرایی قوهٔ مجریه نظارت دارند. پارلمان می‌تواند با دادن رأی عدم اعتماد به وزیر یا همهٔ وزیران، قوهٔ مجریه را منحل نماید و افراد دیگری را به جای آنها انتخاب کند. انگلیس نمونهٔ استثنایی است که علیرغم داشتن نظام پارلمانی از شاه به عنوان رئیس کشور بهره می‌گیرد و فرانسه هم از کشورهایی است که علیرغم این که رئیس جمهور مانند نمایندگان پارلمان از سوی مردم انتخاب می‌شود، در مقابل مجلس مسؤول است و هم می‌تواند پارلمان را منحل نماید.[۲] نظام انگلیس به سلطنتی پارلمانی و نظام سیاسی

۱ ـ همان، ص ۱۹۸.

۲ ـ جلال الدین مدنی، همان، ص ۳۴۳.

فرانسه به جمهوری پارلمانی معروف است.[۱]

جمهوری اسلامی ایران: اندیشهٔ حاکمیت ملّی در طول حاکمیت خداوند امری پذیرفته شده در اسلام است. در نظام سیاسی فعلی ایران، مردم از طریق انتخابات، رئیس جمهور و نمایندگان مجلس را بر می‌گزینند. با این اقدام اصل حاکمیت مردم در ایران پذیرفته شده است. شکل نظام سیاسی کشور را جمهوری و محتوی آن را اسلامی مشخص می‌کند. یعنی حکومت می‌بایست بر اساس قوانین و مقررات اسلامی اداره شود. بنابراین در جمهوری اسلامی ایران مردم، نمایندگانی را از جانب خود بر می‌گزینند تا احکام و مقررات اسلامی را در جامعه پیاده نمایند. رئیس جمهور برگزیده ملّت، وزیرانی را به مجلس پیشنهاد می‌کند و مجلس از طریق رأی اعتماد به وزارت آنها صحه می‌گذارد. در اصل یکصد و سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌خوانیم: «پس از مقام رهبری، رئیس جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و مسؤولیت اجرای قانون اساسی، تنظیم روابط قوای سه گانه و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، بر عهده دارد.» این اصل نشان دهنده این است که «در جمهوری اسلامی حاکمیت ملی از طریق قوای سه گانه (مقننه، مجریه، قضائیه) اعمال می‌گردد و حاکمیت ملّی به عنوان حقی که خداوند به انسان در مورد تعیین اختیار سرنوشت خویش عطا کرده به رسمیت شناخته شده، ولی اعمال این حق بر اساس نظام امامت و ولایت امر با نظارت فقیه جامع الشرایط منتخب مردم انجام می‌پذیرد و هرگز در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار نمی‌گیرد. ملت بر اساس همه پرسی، این حق را در شکل نظام امامت و ولایت فقیه اعمال می‌نماید.»[۲]

۲ ـ دسته‌بندی بر اساس چگونگی ادارهٔ حکومت

این نوع دسته‌بندی از حکومتها بدون توجه به شکل و ساختار سیاسی آنها صورت

---

۱ ـ همان.

۲ ـ عباسعلی عمید زنجانی، فقه سیاسی جلد دوم (نظام سیاسی و رهبری در اسلام)، (تهران: امیر کبیر،۱۳۶۶)، ص ۲۳۸ ـ ۲۳۷.

می‌گیرد. در اینجا بیشتر به ارزیابی محتوی حکومتها پرداخته می‌شود. از این نظر، حکومتهای موجود در دنیا به سه صورت زیر اداره می‌شوند:

۱ - استبدادی: نظامهای استبدادی به نظامهایی گفته می‌شود که حاکم در آنِ واحد هم واضع قانون است و هم مجری آن و هم کار قضاوت را به عهده دارد. قدرت او بی‌حد و حصر است و در برابر خود هیچ حد و مرزی را نمی‌شناسد.

در این نظام قوای سه گانه حکومتی در دست رئیس کشور است. حکومت وقتی خودش را در برابر افکار عمومی داخل و خارج تنها می‌بیند سعی می‌کند به صورت ظاهر هم که شده در قانون اساسی خود از تفکیک سه قوه سخن بگوید. اگر در این نظامها احزاب و مطبوعات وجود داشته باشند، غالباً تابع بی‌چون و چرای سیاستهای دولت می‌باشند و از آزادی فردی در آن خبری نیست. آحاد مردم در تعیین سرنوشت خودشان نقش و اختیار ندارند.[۱]

هانا آرنت در کتاب توتالیتاریانیسم، این نظام را این گونه به تصویر می‌کشد: «... ریاست جامعه تجسّم ارادهٔ ملّت است و برای اقتدار او حدّی وجود ندارد و بنابراین مأموریت تاریخی او برتر از همهٔ تشریفات قانونی است.»[۲]

۲ - دموکراسی: دموکراسی نوعی از حکومتها را شامل می‌شود که قدرت اعمال شده در جامعه از اکثریت مردم نشأت می‌گیرد. در حکومت دموکراسی این مردم هستند که تصمیم نهایی را می‌گیرند. و هر نوع سیاستی را که مردم در آن نقش نداشته باشند مطرود است. بنابر این، دموکراسی نوعی نظام سیاسی است که در آن بیش از هر نظام دیگر، گونه‌گونی اندیشه و باورها را تحمل می‌کند و در عین حال در جستجوی تحقق حداقل رفاه برای همگان است و دست به دست شدن قدرت دولتی از راههای مسالمت آمیز و بی‌خشونت یا با کم‌ترین خشونت از مهم‌ترین دست آوردهای

---

۱ - محمد عالیخانی، همان، ص ۱۱۶.

۲ - هانا آرنت، توتالیتاریانیسم (حکومت ارعاب، کشتار، خفقان)، ترجمهٔ محمود ثلاثی، (تهران: انتشارات‌جاویدان، اسفند ۱۳۶۳)، ص ۱۴.

دموکراسی است.»[1]

اقسام دموکراسی: اعمال حاکمیت مردم در نظامهای سیاسی به دو صورت متصور است:

۱ـ دموکراسی مستقیم،

۲ـ دموکراسی غیر مستقیم.

۱ـ دموکراسی مستقیم: منظور از دموکراسی مستقیم این است که مردم یک کشور برای اداره آن هرچندگاه در یک جایی جمع شوند و با رأی مستقیم خود به سیاست گذاری اقدام نمایند. این نوع اعمال قدرت سیاسی در تاریخ گذشته دنیا تنها در دولت ـ شهرهای یونان تا اندازه‌ای به اجرا در می‌آمد و از آن تاریخ تاکنون محقق نشده است. روسو درباره عملی شدن این نوع دموکراسی می‌گوید: «اگر درکشوری مردمی از خدایان باشند می‌توانند حکومتی دموکراتیک داشته باشند. زیرا یک چنین حکومت کمال یافته‌ای برای آدمیان مناسب نیست.»[2] البته دو عامل جمعیت زیاد و وسعت کشورها هم از عواملی هستند که تصور دموکراسی مستقیم را ناممکن می‌نماید.

۲ـ دموکراسی غیر مستقیم: در این نوع دموکراسی مردم با شرکت در انتخابات نمایندگانی را بر می‌گزینند تا از جانب آنها قدرت سیاسی را در جامعه اعمال کنند. مردم در چنین نظامی به صورت غیر مستقیم به اعمال حاکمیت می‌پردازند. نمایندگان در نقش امنای مردم قرار می‌گیرند و در مقابل آنها مسؤول هستند. خطری که این نوع از اعمال حاکمیت را تهدید می‌کند این است که نمایندگان بعد از انتخاب شدن به جای تبعیّت از خواست اکثریت مردم به دنبال منافع شخصی بروند و به جای اعمال ارادهٔ مردم، تمایلات شخصی و گرایشهای سیاسی خود را حاکم نمایند.

روسو با نقد این تفکر (حکومت نمایندگی) می‌گوید: «هر قانونی جز آن که مردم خود، به طور مستقیم به آن رأی دهند، قانون محسوب نمی‌شود. مردم انگلیس خود را آزاد می‌پندارند، در حالی که اشتباه محض است. این ملت فقط در جریان انتخابات

۱ـ عبدالحمید ابوالحمد، همان، ص ۱۷۴.

۲ـ و.ت. جونز، خداوندان اندیشهٔ سیاسی، ص ۴۰۱.

عمومی پارلمان آزاد است، همینکه اعضای پارلمان برگزیده شدند، مردم دوباره در اسارت قرار می‌گیرند، بلکه هیچ می‌شوند. در همان فرصتهای کوتاه که از آزادی شان استفاده می‌کنند نشان می‌دهند که سزاوار از دست دادنش هستند.»[1]

۳ ـ الهی: در این نوع نظامها، قوانین حاکم از وحی نشأت می‌گیرد و در دین اسلام، رهبری هدایت جامعه را در سطح کلان داراست که از علماء، فردی که دارای سلامت نفس، فقیه، مدیر، مدبر و عادل است انتخاب می‌شود. نقش رهبری در تطبیق مسایل و احکام متغیر متناسب با زمان و مکان، جایگاه ویژه‌ای دارد. بنابراین آنجایی که اسلام بر انتخاب کارگزاران از جانب مردم صحّه گذاشته است، این انتخاب را به صورت طولی می‌پذیرد، یعنی کاندیدای مردم کسانی هستند که از طرف شرع مقدس اسلام پیشنهاد می‌شوند و فعلیّت مسؤولیت آن باید توسط مردم در انتخابات انجام پذیرد. از همین جا می‌توان به اختلاف اساسی میان دموکراسی به معنای غربی و نظام اسلامی پی برد، زیرا در حکومت اسلامی مردم در انتخاب نمایندگانشان آزادی مطلق ندارند و در چهارچوب قوانین شرع باید آنها را انتخاب نمایند. پس در عین حالی که اسلام به رأی مردم اهمیت زیاد داده است، این رأی را منوط به احراز شرایط از جانب خداوند متعال می‌داند که در غیر این صورت انتخابات مردود اعلام می‌شود.[2]

---

۱ ـ و. ت. جونز، همان، ص ۴۱۶.

۲ ـ عمید زنجانی، همان، ص ۱۰۰ ـ ۱۰۱.

خلاصه درس

در این درس ابتدا از نظام سیاسی تعریف به عمل آمد و گفتیم که منظور از نظام سیاسی مجموعه‌ای از نیروهایی هستند که گروهی وظیفه فرمانروایی را به عهده دارند و گروهی به عنوان فرمانبر مطرح هستند. سپس به خصوصیات نظامهای سیاسی اشاره شد و از نهادها، حاکمیت، جدایی قدرت و تفکیک قوا به عنوان خصوصیات یک نظام سیاسی نام برده شد. آنگاه به طبقه‌بندی نظامهای سیاسی پرداختیم. در این قسمت از بحث، نظرات ارسطو و منتسکیو را به عنوان طبقه‌بندی قدما و متأخرین و نهایتاً به طبقه‌بندی معاصرین از نظامهای سیاسی سخن گفتیم. نظامهای سیاسی به لحاظ شکل به حکومتهای پادشاهی، جمهوری و جمهوری اسلامی و به لحاظ چگونگی ادارهٔ جامعه به نظامهای استبدادی، دموکراسی و الهی دسته‌بندی می‌شوند. نظامهای پادشاهی در طول تاریخ به صورتهای موروثی، انتخابی و مشروطه ظاهر شدند. بعد از تصویب قانون اساسی ۱۷۸۹ م آمریکا نظامهای جمهوری پا به عرصه گیتی نهادند. ریاست جمهوری به دو صورت در نظام جمهوری انتخاب می‌شوند. گاهی مردم به طور مستقیم شخصی را به عنوان رئیس جمهور بر می‌گزینند و گاهی هم توسط پارلمان انتخاب می‌شود. قسم اوّل به جمهوری بلاواسطه و قسم دوم به جمهوری با واسطه معروف است. در جمهوری اسلامی با قبول اصل حاکمیت مردم در طول حاکمیت خداوند، شکل نظام سیاسی را جمهوری و محتوی آن را اسلامی مشخص می‌کند.

پرسش

۱ـ خصوصیات یک نظام سیاسی را نام برده و دو مورد را توضیح دهید.
۲ـ ملاک ارسطو در دسته‌بندی نظامهای سیاسی را بنویسید.
۳ـ اقسام نظامهای سیاسی را از دیدگاه منتسکیو نام ببرید.
۴ـ تفاوت نظامهای ریاستی و پارلمانی را بنویسید.
۵ـ منظور از دموکراسی مستقیم و غیر مستقیم چیست؟

درس هشتم:

نهادهای سیاسی (۱)

هدفهای رفتاری

از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود، پس از مطالعهٔ این درس بتوانند:

۱ ـ واژه حکومت را تعریف کنند.

۲ ـ مفهوم مصونیت پارلمانی را توضیح دهند.

۳ ـ تفاوتهای «لایحه» و «طرح» را تشریح کنند.

۴ ـ راههای نظارت قوهٔ مقنّنه بر قوهٔ مجریه را توضیح دهند.

۵ ـ عواملی را که سبب محوریت قوهٔ مجریه در یک رژیم سیاسی می‌گردد نام ببرند.

۶ ـ در چارچوب اصل ۱۵۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، وظایف قوهٔ قضائیه را تشریح کنند.

اگر جامعه سیاسی را تشبیه به هرم نماییم، خواهیم فهمید که در رأس آن فرمانروایان و در وسط آن احزاب سیاسی و گروههای فشار و در قاعدهٔ آن توده مردم (افکار عمومی) قرار می‌گیرد. به تعبیر دیگر در هر جامعه سیاسی دو دسته نهادهای سیاسی را می‌توان مشاهده کرد که عبارتند از:

۱ ـ نهادهای سیاسی حکومتی (سیاست‌گزار)

۲ ـ نهادهای سیاسی غیر حکومتی (تأثیرگزار).

نهادهای سیاسی حکومتی نهادهایی هستند که جزء ارکان ضروری دولت ـ کشور به حساب می‌آیند و طبق قانون مسؤولیت اعمال قدرت سیاسی را در جامعه به عهده دارند. قوه مقننه، مجریه و قضائیه جزو نهادهای سیاسی حکومتی به شمار می‌آیند. نهادهای سیاسی غیر حکومتی به نهادهایی گفته می‌شود که در عین حالی که از

ضروریات یک جامعه پویا به حساب می‌آیند، ولی در جامعه از قدرت اجرایی برخوردار نیستند. احزاب سیاسی، گروههای فشار (ذی نفوذ) و افکار عمومی از این دسته‌اند. در این درس و درس آینده از این دو نهاد سخن خواهیم گفت:

نهادهای سیاسی حکومتی

اگر حکومت را مجموعه نهادهای فرمانروا، وظایف و اختیارات هر کدام از آنها و روابطی که میان اندامهای حکومتی موجود است، تعریف کنیم در می‌یابیم که در آن دو عنصر توأمان وجود دارند که عبارتند از:

۱ ـ ارگانهایی که در مجموع استخوان بندی حکومت را تشکیل می‌دهند و بنا به تعابیر مختلف گاهی به اسم قوای عمومی و زمانی به نام فرمانروا و سیاست گذار نامیده می‌شود.

۲ ـ وظایف و اختیاراتی که هرکدام از این ارگانها بر عهده دارند و به موجب کار ویژهٔ خود به انجام می‌رسانند. با این فرض، نهادهای سیاست گذار به نهادهای مقننه، مجریه و قضائیه دسته بندی می‌شوند که در ذیل به هر یک از آنها اشاره می‌شود.

۱ ـ قوه مقننه

قوهٔ مقننه، تشکیلاتی است که قواعد کلی و شامل و لازم الاجرا را وضع می‌کند.[۱] ترکیب این قوه در بعضی ازکشورها به صورت دو مجلسی است مانند آمریکا و انگلیس و در بعضی از ممالک یک مجلسی است مانند ایران. منتسکیو در کتاب روح القوانین وجود مجلس دوم را این گونه توجیه می‌کند:

> در یک کشور، همواره افرادی یافت می‌شوند که از حیث خانوادگی، تمول و افتخارات، متمایزند و اگر از مردم عادی بازشناخته نشوند و چون دیگران فقط دارای یک رأی باشند، آزادی عمومی به مثابه بردگی آنان خواهد بود. پس برای دفاع از آزادی، هیچ

---

۱ ـ ابوالفضل قاضی، همان، ص ۴۲۵.

سودی نخواهند رساند، چرا که اغلب تصمیمات، احتمالاً بر علیه آنان اتخاذ خواهد شد. پس سهمی را که در قانونگزاری دارند باید متناسب با سایر مزیتهایی باشد که در دولت واجدند. اگر اینان هیأتی را تشکیل دهند که حق داشته باشد، جلوی برخی از کارهای مردم را بگیرد، همانگونه که مردم حق دارند، اقداماتشان را متوقف کنند، این تناسب به وجود خواهد آمد.[1]

در ادامهٔ او وجود مجلس دوم را به نوعی برای توازن قوا در امر قانونگزاری لازم و ضروری می‌داند. بخشی از قوهٔ مقننه تحت نظارت بخش دیگر ایفای وظیفه می‌کند تا امر قانونگزاری به صورت مهارگسیخته عمل نکند.

مجلس دوم در برابر مجلس اول که به دنبال وضع قوانین در همهٔ ابعاد می‌پردازد، بتواند بر اساس عقل و تدبیر و محافظه کاری وارد عمل شود تا در مقابل کارهای احیاناً شتابزده به صورت عقلانی برخورد نمایند. بر این اساس ترکیب دو مجلس با هم فرق می‌کند به عنوان مثال در مقابل مجلس عوام انگلیس که نمایندهٔ ملت این کشور محسوب می‌شوند مجلس لردان وجود دارد که از نمایندگان شورای کبیر، روحانیت سطح عالی و اشراف ردهٔ بالا گزینش می‌شوند.[2] بنابراین مجلس اول نمادی از افکار زودگذر مردم و مجلس دوم تجسم عینی عقل و دوراندیشی به شمار می‌رود.

طرفداران نظام یک مجلسی با نقد نظامهای دو مجلسی اعتقاد داشتند که نظامهای یک مجلسی حکایت از تقسیم ناپذیر بودن و یکپارچگی حاکمیت دارد. این بینش در نهایت منجر به این شد که اکثرکشورهای دنیا به تک مجلسی بودن قوهٔ مقننه روی آورند.

از نکات مطرح در بحث مجالس در دنیا همانا مصونیت پارلمانی نمایندگان است. نمایندگان مجالس قانونگزاری در دنیا برای استقلال در وضع قانون در همهٔ امورات کشور از تعقیب قضایی و یا پلیسی محافظت می‌شوند. این قانون به نمایندگان این فرصت را می‌دهد که به راحتی در همهٔ زمینه‌ها اظهار عقیده نمایند. در قانون اساسی

---

۱ ـ همان، ص ۴۴۲.
۲ ـ همان، ص ۴۴۰.

جمهوری اسلامی این اصل به این صورت آمده است که: «نمایندگان مجلس در مقام ایفای وظایف نمایندگی در اظهار نظر و رأی خود کاملاً آزادند و نمی‌توان آن را به سبب نظراتی که مجلس اظهار کرده‌اند یا آرایی که در مقام ایفای وظایف نمایندگی خود داده‌اند تعقیب یا توقیف کرد.[1]

وظایف قوه مقننه

۱ ـ **تصویب قوانین:** مهم‌ترین و پایه‌ای‌ترین وظیفه قوه مقننه تدوین و تصویب قوانین است. یکی از لوازم ضروری تصویب قانون عنصر «شناخت» است. به این معنی که نمایندهٔ مجلس باید روی واقعیتهای داخلی و خارجی شناخت کافی داشته باشد. زیرا با این معرفت است که قوانین مصوب می‌تواند در جامعه نظام بین الملل مؤثر افتد.

حدود وضع قوانین بستگی به قانون اساسی کشورهای مختلف دارد که تا چه اندازه به مجلس اجازهٔ وضع قانون را بدهد. در جمهوری اسلامی نمایندگان مجلس شورای اسلامی می‌توانند در تمام موارد که نیاز به قانون دارد قانون را وضع نمایند. در اصل هفتاد و یک قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران داریم، مجلس شورای اسلامی در عموم مسایل در حدود مقرر در قانون اساسی می‌تواند قانون وضع کند.»[2] البته «مجلس شورای اسلامی نمی‌تواند قوانینی وضع کند که با اصول و احکام مذهب رسمی کشور مغایرت داشته باشد. تشخیص این امر به ترتیبی که در اصل ۹۶ آمده بر عهده شورای نگهبان است.»[3]

دستور کار مجلس به دو صورت شکل می‌گیرد تا به صورت مصوب درآید.

۱ ـ لایحه، همان پیشنهاداتی است که از سوی دولت به مجلس داده می‌شود تا به شکل لازم الاجرایی که قانون نام دارد، درآید.

۲ ـ طرح، متنی است که به پیشنهاد حد اقل پانزده نفر از نمایندگان مجلس برسد.

بعد از تصویب لوایح یا طرح، قوانین وضع شده برای همه نهادهای جامعه لازم الاجراست.

---

۱ ـ قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصل ۸۶.

۲ ـ همان، اصل ۷۱.

۳ ـ همان، اصل ۷۲.

۲ ـ نظارت بر عملکرد قوهٔ مجریه: نقش اساسی قوهٔ مقننه در ارتباط با حکومت، عمل نظارت بر چگونگی فعالیتهای حکومت و کارگزاران اجرایی است. این نظارت که برآمده از حاکمیت مردم و برگزیده از سوی آحاد افراد انتخاب کننده می‌باشد امری طبیعی است. نظارت و مراقبت قوهٔ مقننه از قوه مجریه سبب می‌شود تا حقوق مردم مورد تجاوز قرار نگیرد. این نظارت از پنج طریق امکان پذیر خواهد بود:

۱ ـ تعیین اعضای قوه مجریه: نخستین شکل اجرایی نظارت توسط قوهٔ مقننه مداخله این نهاد در تعیین اعضای قوهٔ مجریه (وزیران) است که هیأت دولت در مقابل مجلس مسؤولیت سیاسی دارد. این مسؤولیت به نوبهٔ خود نقطهٔ عطف قدرت پارلمان است. به ویژه که مجلس در چهارچوب مسؤولیتی که قانون برای اعضای هیأت دولت قایل شده، می‌تواند طبق قانون به عمر کابینه یا خدمت وزیران پایان دهد. مسؤول بودن وزراء، بزرگ‌ترین اهرمی است که با آن مجالس دنیا می‌توانند در ارتباط متقابل با قوه مجریه که قاعدتاً کفهٔ ترازو به سوی قدرت آن سنگینی می‌کند تا حدودی تعادل و توازن را به سود خود به دست آورد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی داریم. «وزراء به پیشنهاد رئیس جمهور معین و برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس معرفی می‌شوند.»[۱] همچنین تعیین وزیر جدید یا تغییر وزیران رأی اعتماد مجلس لازم است.[۲]

۲ ـ کمیسیون تحقیق: کمیسیون تحقیق مجلس برای رفع ابهام و دریافت اطلاعات جدید به نهادهای مختلف قوهٔ مجریه رجوع می‌کند. این تحقیقات جهت تدوین و تصویب قوانین جدید بسیار کمک می‌کند. در اصل ۷۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌خوانیم «مجلس شورای اسلامی حق تحقیق و تفحّص در تمام امور کشور را دارد.»

۳ ـ تذکر به هیأت وزیران: اگر نماینده‌ای در تماس با مردم کشورش متوجه نقایص و کمبودها و یا شیوه‌های نادرست مدیریت شدند، می‌توانند آن را به وزیران تذکر دهند. این امر زنگ خطری است برای وزرای مربوطه که از نقایص کارشان مطلع گردند. وظیفهٔ رسیدگی به شکایت مردم در اصل ۹۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی از وظایف مهم

---

۱ ـ همان، اصل ۱۳۲.

۲ ـ همان، اصل ۱۳۶.

مجلس به شمار می‌آید:

> **هرکس شکایتی از طرز کار مجلس یا قوه مجریه یا قوه قضائیه داشته باشد می‌تواند شکایت خود را کتباً به مجلس شورای اسلامی عرضه کند. مجلس موظف است به این شکایات رسیدگی کند و پاسخ کافی بدهد و در مواردی که شکایت به قوهٔ مجریه و قوهٔ قضائیه مربوط است رسیدگی و پاسخ کافی از آنها بخواهد و در مدت متناسب نتیجه را اعلام نماید و در مواردی که مربوط به عموم باشد به اطلاع عامه برساند.[۱]**

۴ ـ سؤال: بر هر نماینده است که در هر موردی که لازم ببیند از وزیر مربوطه سؤال کند و او هم موظف است که در طی مدتی با حضور در مجلس جواب دهد.[۲] ابراز سؤال دارای ضمانت اجرای مستقیم نیست و لزوماً به دنبال آن رأی گیری به عمل نمی‌آید.

۵ ـ استیضاح: استیضاح بُرنده‌ترین سلاحی است که مجلس می‌تواند به وسیلهٔ آن از فساد اداری، تقلّب، سوء استفاده و کم‌کاری وزرا جلوگیری نماید. به موجب اصل ۸۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران «نمایندگان مجلس می‌توانند در مواردی که لازم می‌دانند هیأت وزیران یا هر یک از وزراء را استیضاح کنند. استیضاح وقتی قابل طرح است که با امضای حد اقل ده نفر از نمایندگان به مجلس تقدیم می‌شود. هیأت وزیران یا وزیر مورد استیضاح باید ظرف مدت ده روز پس از طرح آن در مجلس حاضر شود و به آن پاسخ گوید و از مجلس رأی اعتماد بخواهد. در صورت عدم حضور هیأت وزیران یا وزیر برای پاسخ نمایندگان مزبور دربارهٔ استیضاح خود توضیحات لازم را می‌دهند. در صورتی که مجلس مقتضی بداند اعلام رأی عدم اعتماد خواهد کرد. اگر مجلس رأی اعتماد نداد هیأت وزیران یا وزیر مورد استیضاح عزل می‌شود. در هر دو صورت وزرای مورد استیضاح نمی‌توانند در هیأت وزیران که بلافاصله بعد از آن تشکیل می‌شود عضویت پیدا کنند.»[۳] علاوه بر ابزارهای فوق مجلس می‌تواند از طریق تصویب بودجه و

---

۱ ـ همان، اصل ۹۰.
۲ ـ همان، اصل ۸۸.
۳ ـ همان ، اصل ۸۹.

نظارت بر حسن اجرای آن قوه مجریه را کنترل نماید.

۲ ـ قوه مجریه

منظور از قوهٔ مجریه، کلیهٔ افراد و دستگاههایی هستند که عملکردشان جنبهٔ اجرایی دارد. اهمیت قوهٔ مجریه در جهان امروز و گسترش فعالیتهای آن تا بدان پایه است که می‌توان به آن نام دستگاه حکومتی داد. قوهٔ مجریه را می‌توان مجموعه‌ای پنداشت که تقریباً تمامی نهادهای سیاست‌گذار را تجسم می‌بخشد و یا دست‌کم، صورت خارجی آن را مشخص می‌دارد. «این معنی به صراحت از مرادف بودن واژهٔ «دولت» و «حکومت» در بسیاری از زبانها به نیکی دریافت می‌شود. غربیها در تصریح اصطلاحات خود دو وجه متفاوت برای دولت قایل شدند. یکی «دولت» ـ «ملت» و دیگری «دولت» ـ «حکومت» که نخستین موجودیت سیاسی ـ حقوقی جامعه را به‌گونه تجریدی می‌رساند و دومی تجسم عینی و یا مبین بدنه و کالبد ملموس موجودیت مذکور است.»[۱]

قوهٔ مجریه به صورت یک رئیسی یا دو رئیسی اداره می‌شود. در نظامهای یک رئیسی قوه مجریه به توسط شاه یا رئیس جمهور یا امیر اداره می‌شود. او می‌تواند برای بهتر اداره کردن جامعه افرادی را به عنوان مشاور و معاون انتخاب کند، ولی در هر حال این رئیس جمهور یا شاه است که مرجع اصلی تصمیم‌گیرنده به شمار می‌آید.[۲] در بعضی از کشورهایی که رهبری در رأس هرم قدرت آن کشور قرار می‌گیرد، رئیس جمهوری شخص دوم محسوب می‌شود. در جمهوری اسلامی که به این صورت اداره می‌شود «پس از مقام رهبری، رئیس جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور است... و یا ریاست قوه مجریه را جز در اموری که به طور مستقیم به رهبری مربوط می‌شود بر عهده دارد.»[۳]

در بعضی از ممالک دنیا قوهٔ مجریه به صورت دو رئیس اداره می‌شود، به این صورت که یک نفر مقام ریاست کشور را به عهده می‌گیرد و از مسؤولیت مبراست و

---

۱ ـ ابوالفضل قاضی، همان، ص ۵۴۸.

۲ ـ عبدالحمید ابو الحمد، همان، ص ۱۸۰.

۳ ـ قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصل ۱۱۳.

شخص دیگری رئیس واقعی قوه مجریه و دستگاههای اداری است که رئیس الوزراء یا نخست وزیر نامیده می‌شود. در این مورد به عنوان نمونه می‌توان به کشور انگلیس، ترکیه و یا پاکستان اشاره کرد.

انتخاب رئیس اجرایی کشور یا به صورت موروثی است و یا مردم خودشان به طور مستقیم رئیس جمهور را انتخاب می‌کنند. «در جمهوری اسلامی، اداره امور کشور باید متکی بر آراء عمومی مردم باشد. یکی از راههایی که این امر را محقق می‌سازد انتخاب رئیس جمهور با رأی مستقیم مردم است.»[1]

وظایف قوه مجریه

۱ ـ **وظایف تقنینی**: پیشنهاد لوایح قانونی به مجالس قانونگزاری از وظایف مهم قوهٔ مجریه به حساب می‌آید. قوه مجریه با در اختیار داشتن اهرمهای اجرایی و ارگانهای مربوطه و سر و کار داشتن با مردم و اجرای قوانین مجالس قانونگزاری، بهتر می‌توانند به نقایص وکمبودهای قانونی پی ببرند. بر این اساس آنها می‌توانند بهترین پیشنهاد دهندهٔ راهکارهای عملی برای وضع بهتر قوانین به قوهٔ مقننه باشند.[2] البته در بعضی ازکشورها مانند آمریکا رئیس جمهور حق ندارد لوایح قانونی به کنگره پیشنهاد کند وی تنها می‌تواند با فرستادن پیام به کنگره آنها را در جریان کمبودها و یا مصوبات جدید قرار دهد.[3]

۲ ـ **وظایف اجرایی**: تمام دستگاههای اجرایی کشور زیر نظر رئیس جمهوری یا شاه کشور می‌باشد. عزل و نصب وزراء برقراری رابطه با دیگر کشورها و اعزام سفرا به نقاط عالم، اعطای عناوین افتخاری و نشانهای رسمی کشوری و لشکری، ارتباط میان سه قوه، ریاست جلسهٔ هیأت وزیران، امضای قراردادها و پیمانهای بین المللی، امضای مصوبات مجلس از نمونه وظایف رئیس قوه مجریه می‌باشد.

---

۱ ـ همان، اصل ۱۱۴.

۲ ـ ابوالفضل قاضی، همان، ص ۵۰۱.

۳ ـ محمد عالیخانی، همان، ص ۱۴۲ ـ ۱۴۳.

رئیس قوه مجریه در نظامهای پارلمانی در مقابل مجلس و در نظامهای ریاستی در مقابل مردم مسؤولیت دارد. در جمهوری اسلامی رئیس جمهور در حدود اختیارات و وظایفی که به موجب قانون اساسی و یا قوانین عادی به عهده دارد در برابر ملت و رهبر و مجلس مسؤول است.[۱] او حتی در برابر مجلس مسؤول اقدامات هیأت وزیران نیز می‌باشد.[۲]

عزل رئیس جمهور در جمهوری اسلامی با در نظرگرفتن مصالح کشور پس از صدور حکم دیوان عالی کشور و رسیدگی به تخلف وی از وظایف قانونی و رأی مجلس به عدم کفایت او، بر عهدهٔ رهبر است.[۳]

در پایان این بحث باید اشاره داشت به این که در حال حاضر قوهٔ مجریه از جایگاه ویژه‌ای در ممالک دنیا برخوردار است. نقش محوری قوهٔ مجریه در دنیای کنونی بر کسی پوشیده نیست. عوامل زیر در محوریت این قوه نقش داشته که عبارتند از:

۱ ـ **انقلاب صنعتی** ؛ بعد از انقلاب صنعتی ۱۸۷۹ م، اقتصاد محور جامعه قرار گرفت، تولید و توزیع و مصرف و طبیعت گرایی همه اموری بودند که در آنها نیاز به نظارت، کنترل و برنامه‌ریزی بوده است و این مسأله بر عهدهٔ دولت گذاشته شد.

۲ ـ **اقتصاد رفاهی**؛ بشر، امروزه بیش از هر زمان دیگر وابسته به کالاهای مصرفی و ساخت دست بشر شد. این در حالی است که با امکانات کم و جمعیت زیاد مشکلاتی برای جامعه فراهم آمد که در هر جامعه‌ای دولت موظف به حل آنها گردید.[۴]

۳ ـ **بوروکراسی قوهٔ مجریه**؛ اقتصاد رفاهی منجر به رشد و گسترش قوهٔ مجریه گردید. تعداد کارمندان ادارات وسعت پیدا کرد و با این گسترش به محوریت قوه مجریه در میان سایر نهادهای سیاست گذار ختم گردید.

۴ ـ **رسانه‌های گروهی**؛ به علت ملموس بودن فعالیتهای قوهٔ مجریه در زندگی

---

۱ ـ قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصل ۱۲۲.

۲ ـ همان، اصل ۱۲۴.

۳ ـ همان، بند ۱۰، اصل ۱۱۰.

۴ ـ عبدالرحمن عالم، همان، ص ۳۸۰.

روزمرهٔ مردم، طبعاً رسانه‌های گروهی دست به فعالیت در امر گزارش و خبرهای متعدد از این فعالیتها شدند و این بیش از هر چیز قوهٔ مجریه را عالمگیر کرده است.

۴ ـ **جنگهای مدرن** ؛ پدیدهٔ جنگ در دنیای امروز بسیار پیچیده شده است و سلاحهای بسیار مخرب را به همراه دارد. پس، دولتها باید برای جنگهای مدرن برنامه‌ریزی و بودجه بندی کنند و این دخالت و اهمیت دولت را به مراتب افزوده است.

۳ ـ قوه قضائیه

قوهٔ قضائیه مرجع تظلمات عمومی و اجرای عدالت است. به این صورت که اختلافات میان افراد و میان دولت و افراد بر طبق قوانین مدون مورد رسیدگی و حکم عادلانه صادر می‌گردد. تأمین حقوق همه جانبهٔ افراد مستلزم ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه است. اهرم این کار در دست قوهٔ قضائیه قرار دارد، وظایفی که بر عهدهٔ او گذاشته شده است، به دور از هر گونه فشار و تهدید و وابستگی انجام وظیفه می‌کند. بنابراین قوهٔ قضائیه یک نیروی حافظ و بازدارنده و حامی قانون اساسی، حلال اختلافات بین فرد با فرد، فرد با دولت و بالعکس و درون دولتی می‌باشد. به خاطر همین اهمیت است که قوهٔ قضائیه در میان نهادهای سیاست گذار از استقلال بیشتری برخوردار است.

وظایف قوهٔ قضائیه در جمهوری اسلامی ایران

طبق اصل ۱۵۶ قانون اساسی وظایف زیر بر عهدهٔ قوهٔ قضائیه است:

۱ ـ رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعدیات، شکایات، حل و فصل دعاوی و رفع خصومت و اخذ تصمیم و اقدام لازم در آن قسمت از امور حسبیه[1] که قانون معین می‌کند.

۲ ـ احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادیهای مشروع

---

۱ ـ امور حسبیه به اموری گفته می‌شود که «ما لا یرضی الشارع بترکه» یعنی آن اموری که شارع مقدس راضی به ترک آن امور نیست. این امور برای تقرب به خدا انجام می‌پذیرد. به نقل از عمید زنجانی فقه سیاسی، (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۶، ج ۲)، ص ۳۷۵.

۳ـ نظارت بر حُسن اجرای قوانین

۴ـ کشف جرایم و تعقیب و مجازات و تعزیر مجرمین و اجرای حدود و مقررات مدون اجرایی اسلام.

۵ـ اقدام متناسب برای پیشگیری از وقوع جرم و اصلاح مجرمین.[۱]

استقلال قوه قضائیه

استقلال قوه قضائیه در هرکشوری نشان دهنده درجهٔ حضور دموکراسی در آن کشور است. به خاطر این مهم است که قسمت اول اصل ۱۵۶ قانون اساسی می‌گوید: «قوهٔ قضائیه قوه‌ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسؤول تحقّق بخشیدن به عدالت ... می‌باشد.[۲]

۱ـ قانون اساسی، اصل ۱۵۶.

۲ـ همان.

خلاصه درس

در این درس از نهادهای سیاسی حکومتی به تفصیل سخن گفتیم. قوای سه گانه (مقننه، مجریه، قضائیه) جزو نهادهای سیاسی حکومتی می‌باشند. این نهادها به نهادهای فرمانروا شهرت دارند. قوهٔ مقننه وظیفه قانونگزاری را در هر نظامی به عهده دارد. قوانین وضع شده توسط این قوه برای سایر قوا لازم الاجراست.

بعضی از کشورها دارای یک مجلس و بعضی از کشورهای دیگر دارای دو مجلس می‌باشند. تصویب قانون، نظارت بر عملکرد قوهٔ مجریه از وظایف قوه مقننه محسوب می‌شود. قوهٔ مجریه که وظایف اجرایی دارد به صورت یک رئیس یا دو رئیسی اداره می‌شود. این قوه علاوه بر دادن لوایح قانونی جهت تصویب به مجلس شورای اسلامی از وظایف اجرایی برخوردار است. انقلاب صنعتی، اقتصاد رفاهی، بوروکراسی، رسانه‌های گروهی، جنگهای مدرن به محوریت قوهٔ مجریه انجامید. در پایان از قوهٔ قضائیه به عنوان مرجع تظلمات عمومی و اجرای عدالت یاد شده است.

پرسش

۱ـ حکومت را تعریف کنید.

۲ـ هدف از مصونیت پارلمانی نمایندگان مجلس چیست؟

۳ـ تفاوت لایحه و طرح را بنویسید.

۴ـ راههای نظارت قوهٔ مقننه بر قوهٔ مجریه را بنویسید.

۵ـ عواملی را که بر محور قرار گرفتن قوهٔ مجریه انجامید نام ببرید.

۶ـ طبق اصل ۱۵۶ قانون اساسی، قوهٔ قضائیه چه وظایفی را به عهده دارد؟

درس نهم:

نهادهای سیاسی (۲)

هدفهای رفتاری

از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود، پس از مطالعهٔ این درس بتوانند:

۱ - نهادهای سیاسی غیر حکومتی را نام ببرند.

۲ - مفهوم «افکار عمومی» را توضیح داده و اهمیت آن را تشریح کنند.

۳ - تفاوتهای موجود میان دو پدیدهٔ «افکار عمومی» و «همه پرسی» را تشریح کنند.

۴ - راههای شناخت افکار عمومی را توضیح دهند.

۵ - فواید و مضرات احزاب سیاسی را تشریح کنند.

۶ - دو پدیدهٔ «احزاب سیاسی» و «گروههای فشار» را با هم مقایسه کرده و تفاوتهای آن دو را بیان کنند.

نهادهای سیاسی غیر حکومتی

نهادهای سیاسی غیر حکومتی مانند افکار عمومی، احزاب سیاسی و گروههای فشار می‌توانند به نوبهٔ خود تأثیر مهمی در روند سیاست گذاری کشور به جای بگذارند. امروزه حضور چنین نهادهایی در اغلب کشورهای دنیا، چه بسا در بعضی از مواقع سرنوشت کشورها را دستخوش تغییر و تحول قرار داده است. به همین لحاظ در مطالعات سیاسی، بررسی نقش آنها در سیاست کشورها جایگاه ویژه‌ای دارد و ما در این درس در صددیم که به سهم خود به مطالعه این نهادها بپردازیم.

۱ - افکار عمومی

در دنیای کنونی افکار عمومی به عنوان یک قدرت واقعی مورد پذیرش قرار گرفته

است. این پذیرش تا آنجاست که حکومتهای مستبد هم ناگزیرند تا حدودی این نیروی مؤثر را مورد ملاحظه قرار بدهند. به همین منظور در درس حاضر راجع به افکار عمومی مطالبی را ارائه خواهیم کرد.

۱ ـ **تعریف افکار عمومی:** افکار عمومی، عبارت از قدرت گمنام باطنی و نیروی سیاسی ملّی است که در هیچ قانون اساسی پیش بینی نشده است.[۱] به تعبیر دیگر، مجموعهٔ عقاید و افکار یک جامعه دربارهٔ بخشی از نظام سیاسی یا کلیّت آن در قبال یک یا چند موضوع را افکار عمومی گویند. در تعریف دیگری آمده است: «افکار عمومی، افکاری است که مردم به طور کلی در زمان معینی دربارهٔ یک مسأله مربوط به منافع عمومی دارند.»[۲]

از تعاریف به عمل آمده می‌فهمیم که افکار عمومی خاص یک دسته و گروه نیست، بلکه باید عامهٔ مردم در آن مشارکت داشته باشند. اتفاق نظر در بین بعضی از گروههای اجتماعی را نمی‌توان افکار عمومی نامید، بلکه در افکار عمومی حضور همهٔ اقشار اجتماعی اعم از زن، مرد و کارگر و دهقان، محصل، روحانی، بازاری و غیره شرط حصول آن به شمار می‌آید.[۳]

افکار و عقاید تقریباً در تمام ادوار و در نزد همهٔ ملتها عمده‌ترین و سرنوشت‌سازترین نیرو بوده است. جوامع استبدادی و جوامع آزاد هر دو همیشه زیر سلطهٔ افکار عمومی بوده و هستند تفاوت در آن است که در جوامع استبدادی، مردم به طور غریزی، از حکومتی اطاعت می‌کنند که نمی‌دانند واقعاً مولود و مخلوق خودِ آنهاست، و به اجازهٔ ایشان سرپا ایستاده است. در حالی که در جوامع آزاد مردم برتری خود را احساس می‌کنند و آگاهانه با حکّام خود، به منزلهٔ دست نشانده و منتخب رفتار می‌نمایند.[۴]

در جوامعی که حکومت بر مبنای رضایت و مقبولیت مردمی اداره می‌شود، افکار

---

۱ ـ آلفرد سووی، افکار عمومی و اثر آن در زندگی اجتماعی، ترجمه جمال شمیرانی، (تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۴)، ص ۲.

۲ ـ عبدالرحمن عالم، همان، ص ۳۶۶.

۳ ـ سید جلال الدین مدنی، همان، ص ۸۲.

۴ ـ کریستن و مک ویلیامز، صدای مردم، ترجمه محمود عنایت، (تهران: کتاب سرا، ۱۳۶۵)، ص ۱۵.

عمومی مورد توجه قرار می‌گیرد و همین توجه سبب می‌شود که مردم همیشه خودشان را ولی نعمت و صاحب اختیار در مقابل زمامداران حس کنند. بالعکس در جوامع استبدادی مردم علیرغم دارا بودن افکار و عقاید، در یأس سیاسی و عدم پویایی به سر می‌برند.[۱] بنابراین دولتهای مردمی با بها دادن به افکار عمومی در بین افراد مردم ایجاد انگیزش و پویایی و تحرک می‌نمایند. در این پویایی است که مردم با مبادلهٔ افکار، رشد سیاسی و فکری پیدا می‌کنند.

۲ ـ اهمیت و محدودهٔ افکار عمومی: در اهمیت افکار عمومی همین بس که، افکار عمومی را به سیل خروشانی تشبیه کرده‌اند که ازکوه سرازیر می‌شود که در سراشیب کوهستان همه چیز را در مسیر می‌غلطاند و با خود می‌برد.[۲] در جامعه‌ای که افکار عمومی جایگاه خودش را پیدا کند، زمینه برای برخورد اندیشه‌ها از طریق بحثهای آزاد توسط دانشمندان و متفکرین فراهم می‌آید و از این طریق نظامهای سیاسی می‌توانند برنامه‌های خودشان را بهتر به اجرا درآورند. سیاستمداران باید بدانند که افکار عمومی وقتی به یک مسأله‌ای روی آورد نمی‌توان با استدلال و برهان به جنگ با آن رفت، زیرا مسأله مورد اتفاق نظر عامه مردم بسیاری از مواقع جنبهٔ تقدّس به خودش می‌گیرد.[۳] این اهمیت تا آنجاست که «حکمرانی را نمی‌توان یافت که در بلند مدت بدون جلب حداقل رضایت تابعینش بر ادامهٔ حکومتش توانا باشد.»[۴]

حدود و قلمرو افکار عمومی را باید در دو سطح داخل و خارج جستجو کرد. هر زمان افکار عمومی در داخل مرزهای یک کشور متوجه مسأله‌ای شود و یکپارچه در آن مورد اتفاق نظر حاصل گردد، جنبهٔ مّلی و داخلی پیدا خواهد کرد مانند اتفاق نظر آحاد مردم ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی راجع به توطئه‌های آمریکا بر علیه انقلاب و لقب به حقی راکه امام خمینی(ره) و پیروان انقلاب به عنوان «آمریکا شیطان بزرگ» به

---

۱ ـ سید جلال الدین مدنی، همان، ص ۹۵.

۲ ـ همان، ص ۸۶.

۳ ـ همان، ص ۸۷.

۴ ـ آندره فوتن، ربع آخر قرن، ترجمه کمال قارصی، (تهران: انتشارات نشر نو، ۱۳۶۳)، ص ۲۲۴.

این کشور داده‌اند. و هرگاه مسأله مورد توافق و اجماع نظر غالب مردم دنیا شود می‌گویند جنبه خارجی یا جهانی پیدا کرده است، مانند رفتار وحشیانه دولت عراق در سال ۱۹۸۷ م در منطقهٔ حلبچه عراق که با سلاح مرگبار شیمیایی توسط حکام غیر مردمی این کشور هزاران انسان بی‌گناه جان باختند. در این حملهٔ ناجوانمردانه بوده است که افکار عمومی جهان به محکومیت این اقدام دولت عراق اقدام نمود.[۱]

۳ ـ تفاوت افکار عمومی و همه پرسی: بین افکار عمومی و همه پرسی در نظامهای سیاسی دنیا تفاوتهای زیر به چشم می‌خورد که عبارتند از:

۱ ـ همه پرسی یک اقدام حقوقی است که نظامهای سیاسی در مسایل مهم سیاسی، اقتصادی و یا فرهنگی از مردم نظر خواهی می‌کنند تا مردم نظر خودشان را راجع به آنها اعلام نمایند که در صورت رأی عمومی عنوان قانون پیدا می‌کند، ولی افکار عمومی هیچ‌گاه جنبهٔ حقوقی پیدا نمی‌کند.

۲ ـ افکار عمومی بیشتر به صورت احساس و خود جوش شکل می‌گیرد در حالی که همه پرسی به رفتار عقلانی رأی دهندگان نظر دارد.

۳ ـ قضاوت دقیق و صحیح راجع به درستی یا نادرستی نظر عامه در افکار عمومی نیاز به گذشت زمان دارد، ولی همه پرسی می‌تواند صحت و سقم قضیه‌ای را در زمان محدود تعیین نماید.

۴ ـ عوامل مؤثر در شکل‌گیری افکار عمومی: عوامل زیر می‌تواند به نوبه خود در شکل‌گیری افکار عمومی مؤثر افتد:

۱ ـ شخصیت؛ منظور از شخصیت، آن خصوصیت اخلاقی و اجتماعی و فکری است که به نحوی در رای گیریها، نظرها و عملکردها اثر می‌گذارد. خصوصیات مذکور در نحوهٔ نگرش مردم یک کشور به سیاستها و برنامه‌های در دست اجرا مؤثر است. این که شخصیت انسانی یک کشور استدلال پسند باشد یا احساساتی، اجتماعی فکر کند یا انزوا طلبی پیشه کند، زودباور باشد یا دیرباور، خشن باشد یا ملایم، تنبل باشد یا پرکار

---

۱ ـ همان، ص ۸۴.

تأثیر زیادی در بازتاب افکار عمومی دارد.

۲ ـ تحصیلات؛ کسب معلومات و دانش اندوزی، نگرش انسان را نسبت به پدیده‌ها و حوادث منطقی می‌کند. به طور معمول هرچه اطلاعات افراد بیشتر باشد، بیشتر حرفهای منطقی را قبول می‌کند، زیرا این حرفها را یا خوانده و یا شنیده و یا نقایص و معایب آن را می‌فهمد. او می‌فهمد که در سیاست چگونه باید اندیشه کند.

۳ ـ سیر بلوغ فکری؛ سیر بلوغ فکری همان تجربهٔ فکری است که در طول حیات آدمی حاصل می‌شود و سرانجام در فرآیند تصمیم‌گیری از نظم خاصی برخوردار است.

۴ ـ جوّ اجتماعی؛ حوادث و اتفاقات داخلی و خارجی در داخل جامعه نظرها را به خود جلب می‌کند و منجر به بروز واکنشهای اجتماعی می‌شود. در این صورت اجتماعات عمومی که به وسیلهٔ این واکنشهای اجتماعی تشکیل می‌شود فرصت خوبی است تا رهبران سیاسی جامعه با آراء و افکار مردم آشنایی پیدا بکنند. البته وجود آزادی اجتماعات و بیان افکار و عقیده در یک کشور برای ابراز واکنشهای اجتماعی بسیار اهمیت دارد.[۱]

۵ ـ موقعیت اجتماعی؛ شغل و درآمد و جایگاه انسان در جامعه در نحوهٔ نگرش وی در برخورد با مسایل تأثیر دارد. درآمد افراد در روند تصمیم‌گیری و نسبت به آینده‌اش مؤثر است. به طور غالب قشر مرفه خواهان حفظ وضع موجود و بالعکس قشر فقیر در تکاپوی تغییرات هستند.

۶ ـ دین؛ افکار و اعتقادات و ارزشهای مورد قبول عامه در افکار عمومی مؤثر است. مانند عقاید غالب مسلمانان راجع به غیر مسلمانان که لقب کفر به آنها می‌دهند و نوعی احساسات اعتقادی مسلمانان نسبت به رژیم صهیونیستی سبب شده است که مسلمین اکثر کشورهای مسلمان این رژیم را غاصب بدانند.

۷ ـ فرهنگ سیاسی؛ آداب و رسوم یک جامعه به نحوی در سیاستگذاریها نقش دارد و در رفتار سیاسی آحاد آن جامعه تأثیر به سزایی دارد.

---

۱ ـ عبدالرحمن عالم، همان، ص ۳۷۱.

۸ ـ **فعالیت احزاب و گروههای فشار؛** وجود احزاب و گروههای متعدد در یک کشور در برانگیختن افکار عمومی در قبال جهت‌گیری در سیاستگذاریهای فرمانروایان مؤثر است.[۱] دوورژه می‌گوید: «احزاب، افکار عمومی را تثبیت می‌نمایند.»[۲]

۹ ـ **تبلیغات؛** منظور از تبلیغات، فعالیتهای آموزشی، تربیتی منسجم یک نظام سیاسی در داخل بر روی افکار عمومی است که می‌تواند بر چگونگی افکار عمومی مؤثر باشد. تبلیغات تلاشی است که هر حکومتی برای جلب نظرات مردم برای اطاعت از سیاستهایش در دنیای کنونی از آن فروگذار نخواهد کرد.[۳] امروزه ابزارهای تبلیغاتی مانند مؤسسات آموزشی، رادیو، تلویزیون و مطبوعات نفوذ زیادی در بین مردم پیدا کرده‌اند. این ابزارها سلاح سیاسی نیرومندی هستند که در جهت شکل دهی افکار عمومی نقش بسیار مهمی بازی می‌کنند.[۴]

۵ ـ راههای شناخت افکار عمومی:

۱ ـ **مطبوعات و جراید؛** تهیه گزارش، مصاحبه‌ها و پخش پرسشنامه‌ها توسط مطبوعات و جراید بازتاب اندیشه‌های مردم را نشان می‌دهد. امروزه آن را رکن مهم دموکراسی می‌دانند.[۵]

۲ ـ **رادیو و تلویزیون؛** شناسایی افکار عمومی توسط صدا و سیما مناسب‌ترین راههاست. هرچه این رسانه‌ها مستقل‌تر باشند، دخالت مردم به همان اندازه در سیاستگذاریها بیشتر است.

۳ ـ **تظاهرات و راهپیماییها؛** شعارها و خواستها و حمایتهای مردم همگی بیانگر افکار عمومی جامعه است.

---

۱ ـ همان.

۲ ـ موریس دوورژه، احزاب سیاسی، ترجمه رضا علومی، (تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۷)، ص ۳۹۷.

۳ ـ سید جلال الدین مدنی، همان، ص ۹۴.

۴ ـ عبدالرحمن عالم، همان، ص ۳۷۲ ـ ۳۷۱.

۵ ـ موریس دوورژه، اصول علم سیاست، ترجمه ابوالفضل قاضی، (تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی،۱۳۴۹)، ص ۱۶۵.

۴ ـ مؤسسات تحقیقات و اندیشه کاوی؛ مؤسسه‌های تحقیقاتی و اندیشه کاوی می‌توانند با نمونه‌گیری از افکار عمومی جامعه توسط پرسشنامه‌ها در اخذ افکار عمومی به سیاستمداران کمک نمایند.

۵ ـ دریافت مستقیم؛ یکی از راههای شناسایی افکار عمومی تماس مستقیم رهبران سیاسی با مردم است.

۶ ـ نهادهای انتقال دهندهٔ نظرات مردم؛ روابط عمومی‌های ادارات می‌توانند نقش مهمّی در انتقال افکار عمومی داشته باشند.

۲ ـ احزاب سیاسی

احزاب سیاسی از جمله نهادهای سیاسی غیر حکومتی‌اند که امروزه در اکثر کشورهای دنیا به اشکال مختلف به فعالیت اشتغال دارند. بر این اساس در این درس راجع به آن بررسی و مطالعه به عمل می‌آید.

تعریف و تاریخچه

احزاب سیاسی، مجموعه سازمان یافته و تشکل یافته‌ای هستند که افراد و اعضای آن جهت «کسب قدرت سیاسی» و «تعیین خط مشی» و همچنین «اظهار نظرهای عمومی با توجه به یک ایدئولوژی» فعالیت دارند. بنابراین «حزب در مفهوم عام، گردهمایی مردمی است که دربارهٔ برخی مسایل نظرات مشترک دارند و می‌خواهند برای دست یافتن به هدفهای مشترک با هم کار کنند.»[۱] با این تعریف باید گفت: «یک حزب، یک گروه اجتماعی نظیر شهر و دهکده نیست، بلکه مجموعی از گروهها و جمعی از گروههای اجتماعی پراکنده در اطراف مملکت است (قسمتها، کمیته‌ها، انجمنها و غیره) که به وسیلهٔ سازمانهای هماهنگ کننده به هم پیوسته‌اند.»[۲]

احزاب سیاسی به مفهوم جدید آن که در اکثر قوانین اساسی کشورهای دنیا مطرح

---

۱ ـ عبدالرحمن عالم، همان، ص ۳۴۳.

۲ ـ موریس دوورژه، احزاب سیاسی، ترجمهٔ رضا علومی، (تهران: انتشارات مؤسسه عالی علوم سیاسی و امورحزبی، ۱۳۵۲)، ص ۵۷ ـ ۵۶.

شده است، مربوط به نهضتهای آزادیخواهانه قرن هیجدهم در اروپاست. وجود احزاب سیاسی فعال درکشورها نشانهٔ تحمل سیاسی از نظرات مخالفین توسط حکومتهاست. درکتاب آسمانی ما مسلمانها (قرآن) از حزب هفت بار نام برده شده است. (سه بار حزب الله، دوبار حزب الشیطان و دوبار به صورت مطلق)، در تمام این موارد از حزب به معنای وحدت عقیده و هدف گروهی نام برده شد، گروهی که در مسیر خدا و پیامبر و ایمان آورندگان محسوب می‌شوند، به حزب الله و گروهی که به اطاعت از شیطان گام بردارند به حزب الشیطان معروفند.[۱]

در قانون اساسی جمهوری اسلامی راجع به احزاب داریم: «احزاب، جمعیتها، انجمنهای سیاسی و صنفی و انجمنهای اسلامی یا اقلیتهای دینی شناخته شده آزادند، مشروط به این که اصول استقلال، آزادی وحدت ملّی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچکس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت.»[۲] در راستای تحقق این هدف مجلس شورای اسلامی در مورخهٔ ۷ / ۶ / ۱۳۶۰ مقرراتی را در ۱۹ ماده و ۹ تبصره وضع نمود.

طبقه‌بندی احزاب سیاسی

طبقه‌بندی احزاب سیاسی به آسانی امکان پذیر نیست و نمی‌توان وجوه تمایز آنها را برشمرد. با توجه به ملاکهای زیر می‌توان احزاب سیاسی را طبقه‌بندی کرد.[۳]

۱ ـ **به لحاظ ساختاری و تشکیلاتی**، متمرکز (ساختار حزب از بالا شکل گرفته و رهبری همه کاره است) و غیر متمرکز (یعنی قدرت در آن تقسیم شده است). می‌باشد.

۲ ـ **به لحاظ خط مشی**، دموکرات (اعتقاد به اصول دموکراسی و با هدف کنترل قدرت فعالیت دارد) و یا توتالیتر (تنها سازمان سیاسی فعال است و اعتقاد به سیستم تک حزبی و حکومت تحمل مخالفان را ندارد)، است.

---

۱ ـ حزب الله (سورهٔ مائده، آیه ۵۶ و سورهٔ مجادله، آیهٔ ۲۳)، حزب الشیطان (سورهٔ مجادله، آیهٔ ۲۰)، حزب (سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ۵۳ و سورهٔ روم آیهٔ ۳۱).

۲ ـ قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصل ۲۶.

۳ ـ عبدالحمید ابوالحمد، همان، ص ۴۱۵ ـ ۴۳۰.

۳ ـ به لحاظ رسمیّت، دولتی (اساس ساختاری آن در دست دولت) و یا غیر دولتی (دولت بدان ارتباطی ندارد) می‌باشد.

۴ ـ به لحاظ موضع‌گیری، چپ (جزو مخالفین سیاستهای دولت است) و یا راست (یعنی همراه و همگام با برنامه‌های دولت) است.

۵ ـ به لحاظ اعضاء، اعضای آن را خواص (مانند دانشگاهیان و یا نخبگان) و یا عوام (یعنی تودهٔ مردم) تشکیل می‌دهند.

۶ ـ به لحاظ اهداف، احزاب یا شخصی‌اند (بنیان گذار آن شخصیتها و با مرگ آنها نابود می‌شود) و یا موسمی و فصلی‌اند (یعنی مثلاً در جریان انتخابات به وجود می‌آیند) و یا مسلکی‌اند (یعنی به دنبال اهداف آرمانی‌اند) و یا کارگری‌اند (یعنی تنها به دنبال حصول امتیازات برای کارگران هستند.)

احزاب بر اساس تقسیمات کشوری از حوزه، واحد، بخش، کمیته (کمیته شهرستان، کمیته مرکزی)، کنگره برخوردارند. حوزه کوچک‌ترین واحد سازمانی حزب بر اساس شغل و یا محل سکونت، بخش یا کمیته در مراکزی است که بخشداری دارند و کنگره مهم‌ترین مقام حزبی است که باید خط مشی دراز مدت حزب را تعیین کند و هر سال یک بار و یا دوبار نمایندگان حوزه‌ها، بخشها، کمیته‌ها گردهم می‌آیند و مصوبات آن را قطعنامه گویند.

فواید و مضرات احزاب سیاسی

موافقان و مخالفان وجود احزاب سیاسی در کشورهای دنیا نظراتی را ارائه داده‌اند که در ذیل به گوشه‌ای از این نظرات اشاره می‌شود.

الف ـ نظر موافقان احزاب سیاسی: موافقان وجود احزاب در کشورها معتقدند احزاب سیاسی مسؤولیت رقابت سالم انتخاباتی، تدوین سیاستهای عمومی، برخورد و انتقاد سازنده از حکومت، آموزش سیاسی مردم در جهت حضور در صحنه سیاسی جامعه و واسطهٔ مطمئن بین حکومت و مردم را به عهده دارند. احزاب سیاسی مانند

قلابی هستند که فرد را به حکومت می‌بندد.[۱] حزب می‌تواند مسایل سیاسی را به راحتی در دسترس مردم کوچه و بازار قرار بدهد.[۲]

ب ـ مضرات حزب: در برابر همه مزایایی که در مورد کار ویژه‌های حزب بر شمردیم، گروهی از اندیشمندان با آن به مخالفت برخاسته‌اند. دیوید هیوم دانشمند انگلیسی احزاب را «عجیب‌ترین پدیده‌هایی می‌داند که تا کنون در امور بشر به ظهور رسیده‌اند.»[۳] او می‌گوید: «برنامه در مرحلهٔ نخستین کار حزب نقش اساسی دارد و موجب می‌شود که افراد پراکنده گرد هم آیند. اما در مرحلهٔ بعدی سازمان و تشکیلات مهم‌تر از برنامه می‌شود و مقام اول را احراز می‌کند.[۴]

بن بلا رئیس جمهور اسبق الجزایر تعداد احزاب را در کشورش سبب تشنجات و دسته‌بندی‌های بی‌موردی می‌داند که در نهایت باعث عقب‌افتادگی کشور و تلف شدن نیروی متحد مردم خواهد شد.»[۵]

متأسفانه حضور احزاب در جهان سوم بسیار نامیمون جلوه کرده و غالباً حضور آنها در این جوامع به وابستگی فکری و سیاسی به خارج و ترویج فرهنگ بیگانه انجامیده است.[۶]

نظامهای حزبی

حضور احزاب سیاسی در کشورهای جهان به دسته‌بندی نظامهای سیاسی انجامید و از این رهگذر نظامهای سیاسی به تک حزبی، دو حزبی و چند حزبی تقسیم شده‌اند. که در ادامه به بررسی آنها می‌پردازیم.

۱ ـ نظامهای تک حزبی: نظام تک حزبی در تاریخ شکل‌گیری نظامهای سیاسی دنیا،

---

۱ ـ عبدالرحمن عالم، همان، ص ۳۵۰.
۲ ـ حسن تبریزنیا، علل ناپایداری احزاب سیاسی در ایران، (تهران: مرکز نشر بین الملل، ۱۳۷۱)، ص ۴۶.
۳ ـ ر. ک. مک آیور، همان، ص ۲۵۰.
۴ ـ موریس دوورژه، احزاب سیاسی، ص ۱۹.
۵ ـ رضا اسراری، جامعه شناسی سیاسی در جهان سوم، (تهران: آرش، ۱۳۵۸)، ص ۱۶۸.
۶ ـ حسن تبریزنیا، همان، ص ۵۲.

نخستین بار به وسیلهٔ لنین در کتاب «چه باید کرد؟» مطرح شده است.[۱] و از آن تاریخ ترکیه، آلمان، ایتالیا، اسپانیا و پرتقال نظامهای تک حزبی را برگزیدند.[۲] نظام سیاسی تک حزبی آلمان و ایتالیا با شکست این کشورها در جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹ ـ ۱۹۴۵) از بین رفت و پرتقال با کودتای نظامی بهار ۱۳۵۳ نظام چند حزبی را پذیرفت.[۳] وجود یک ایدئولوژی واحد، سرکوبی نظام قانونی، اصالت نخبگان حکومتی، اصالت تشکیلات و سازمان حزبی و دستگاه دولتی، ادارهٔ جامعه به صورت متمرکز، لغو تمامی اشکال دموکراسی و تسلط بر تمامی شؤون حکومتی از ویژگیهای نظامهای تک حزبی می‌باشد.[۴] ممنوعیت انتقاد از دولت، لغو آزادی مطبوعات، بیان و اجتماعات از دیگر مشخصه‌های نظامهای تک حزبی است.

۲ ـ **نظامهای دو حزبی**: هیچ کشوری نیست که نظام دو حزبی به معنی اخص کلمه داشته باشد، بلکه در کنار این احزاب، احزاب کوچک‌تری پیدا می‌شوند، ولی چندان در قدرت سیاسی تأثیرگذار نیستند.[۵] از میان کشورهایی که به صورت نظامهای دو حزبی اداره می‌شوند، می‌توان به انگلیس که دارای دو حزب کارگر و محافظه کار است و آمریکا که دارای دو حزب دموکرات و جمهوریخواه است اشاره کرد. از دیگر ویژگی نظامهای دو حزبی این است که رابطه بین قوهٔ مقننه و کابینه بسیار قوی است، زیرا حکومت در دست نمایندگان حزب اکثریت است. در سیستم دو حزبی نوعی تنوع رفتاری از سوی مردم وجود دارد. یعنی هرگاه مردم از یک حزب خسته شدند به حزب دیگر روی می‌آورند و از طرفی حزبی را که قدرت سیاسی را در دست ندارد، به عنوان یک رقیب و چشم بیداری عمل می‌کند.

۳ ـ **نظامهای چند حزبی**: سیستمهای چند حزبی به طور معمول در کشورهایی

---

۱ ـ عبد الحمید ابوالحمد، همان، ص ۴۵۳.

۲ ـ عبدالرحمن عالم، همان، ص ۳۵۵.

۳ ـ روزنامهٔ اطلاعات، ۲۱ فروردین ۱۳۵۶، ص ۲.

۴ ـ حسن تبریزنیا، همان، ص ۹۳.

۵ ـ موریس دوورژه، جامعه شناسی سیاسی، ترجمه ابوالفضل قاضی، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹)، ص۵۰۴.

شکل گرفته که از تعارضات و تضادهای چند جانبه رنج می‌برند.[۱] از میان بهترین نمونه‌های این نوع سیستمهای حکومتی می‌توان به نظام فرانسه اشاره کرد. از معضلات این نوع نظامها سقوط پی در پی دولت (قوه مجریه) است،[۲] زیرا امکان اخذ اکثریت آراء توسط یک حزب به شدّت پایین است و بنابراین احزاب سعی در ائتلاف با هم دارند. در چنین نظامهایی دولت، دولت ائتلافی است.[۳]

۳ـ گروههای فشار

گروههای فشار به گروههایی گفته می‌شود که در قلمرو سیاست فعالیت داشته و در جهت تأثیرگذاری در محتوی سیاستها و خط و مشی‌های خاص در چهارچوب قوهٔ مقننه و مجریه فعالیت می‌کنند.[۴] به اعتقاد موریس دوورژه «گروههای ذی نفوذ در پی آنند که بر زمامداران اثر بگذارند، زیرا در واقع پاره‌ای ازگروههای نیرومند دارای عمالی در مجالس و حکومتها هستند، ولی به شکل سری و محرمانه.»[۵] در علم سیاست از این گروه به عنوان گروه فشار، ذی نفوذ، لابی (نفوذگذاران) و گروه سیاسی یاد می‌شود.[۶]

تفاوت گروههای فشار با احزاب سیاسی

۱ ـ **در سازمان و تشکیلات:** حزب دارای یک سازماندهی و تشکیلات است که اعضای آن بر طبق انضباط حزبی می‌بایست رفتارهای خود را در قالب آن تنظیم کنند، ولی گروههای فشار دارای چنین تشکیلاتی نیستند.

۲ ـ **در نحوهٔ فعالیت:** فعالیت انتخاباتی و رقابتی به وسیلهٔ احزاب سیاسی در یک مجموعه کاملاً آشکار و بارز انجام می‌گیرد. در حالی که گروههای فشار در هنگام

---

۱ ـ همان، ص ۱۰۷.
۲ ـ همان، ص ۱۰۹.
۳ ـ عبد الحمید ابوالحمد، همان، ص ۴۶۲.
۴ ـ موریس دوورژه، جامعه شناسی سیاسی، ص ۵۳۳.
۵ ـ موریس دوورژه، اصول علم سیاست، ص ۱۵۲.
۶ ـ عبدالرحمن عالم، همان، ص ۳۵۹.

انتخابات پشت پرده و با کمک مالی و تبلیغاتی سعی در پیروزی کاندیداهای مورد نظرشان را دارند.

۳ ـ در اهداف: هدف اصلی حزب کسب قدرت سیاسی است ولی گروههای فشار جهت کسب امتیازات اجتماعی و اقتصادی مبارزه می‌کنند.[۱]

گروههای فشار به طور معمول از وسایلی نظیر مراجعه به نمایندگان و دولتمردان، ایجاد اعتصابات گسترده، جنجالهای مطبوعاتی، پرداخت رشوه و هدایا و ارعاب و حتی ترور شخصیتها به نیات خودشان می‌رسند.

---

۱ ـ حسن تبریزنیا، همان، ص ۳۳.

خلاصه درس

نهادهایی چون افکار عمومی، احزاب سیاسی و گروههای فشار جزو نهادهای سیاسی غیر حکومتی به حساب می‌آیند که در فرآیند سیاست گذاری تأثیر مهمی بر جای می‌گذارند. افکار عمومی همان نیروی باطنی هر جامعه هست که در بعضی از مواقع در مورد مسأله‌ای خاص از نظام بروز می‌کند. منشأ این قدرت به همهٔ اقشار جامعه بر می‌گردد. افکار عمومی را به سیلی تشبیه کرده‌اند که در سراشیبی کوهستان همه چیز را در مسیر می‌غلطاند و با خود می‌برد. شخصیت، تحصیلات، سیر بلوغ فکری، جوّ اجتماعی، موقعیت اجتماعی دین، فرهنگ سیاسی، احزاب سیاسی و گروههای فشار و تبلیغات شکل دهندهٔ افکار عمومی هستند.

احزاب سیاسی از نهادهای سیاسی غیر حکومتی است که در صورت موجودیت در هر کشوری سعی در کسب قدرت سیاسی دارد. احزاب با توجه به ملاکهای مشخصی به دسته‌های گوناگون تقسیم می‌شوند. در دنیای کنونی نظامهای تک حزبی، دو حزبی و چند حزبی شکل گرفته‌اند.

گروههای ذی نفوذ هم در بعضی از ممالک نقش تأثیرگذاری در روند سیاست گذاری را بازی می‌کنند. این گروهها به لحاظ سازمان و تشکیلات و نحوه فعالیت و در اهداف با احزاب سیاسی تمییز داده می‌شوند.

پرسش

۱ ـ نهادهای سیاسی غیر حکومتی را نام ببرید.

۲ ـ اهمیت افکار عمومی را بنویسید.

۳ ـ تفاوت افکار عمومی و همه پرسی را توضیح دهید.

۴ ـ راههای شناخت افکار عمومی را نام ببرید.

۵ ـ فواید و مضرات احزاب سیاسی را تشریح کنید.

۶ ـ تفاوتهای گروههای فشار و احزاب سیاسی را بنویسید.

درس دهم:

سیاست خارجی

هدفهای رفتاری

از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود، پس از مطالعهٔ این درس بتوانند:

۱ ـ کشورها را بر اساس نوع جهت‌گیری در سیاست خارجی تقسیم بندی کنند.

۲ ـ مفهوم «هدفها» و «آرمانهای» سیاست خارجی را توضیح دهند.

۳ ـ اهداف و آرمانهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را توضیح دهند.

۴ ـ استراتژی‌های سیاست خارجی را نام ببرند.

۵ ـ تأثیر عنصر تصمیم‌گیری را در سیاست خارجی توضیح دهند.

ابعاد رفتاری حکومتها به نوع نگرش آنها نسبت به محیط اطراف بستگی دارد. این نگاه به خارج از مرزها همواره از مسایل مهم دولتهای ملّی بوده است. در این درس سعی شده است رئوس مهم مباحث سیاست خارجی هرچند به اجمال به بحث گذاشته شود.

۱ ـ تعریف سیاست خارجی

سیاست خارجی عبارت از مجموعه‌ای از خط و مشی‌ها و تصمیماتی است که یک دولت در برخورد با مسایل خارجی در چهارچوب اهداف کلی حاکم بر نظام سیاسی‌اش اعمال می‌کند.[1] به تعبیری دیگر، رفتار بیرونی یک واحد سیاسی را سیاست خارجی می‌گویند.

---

۱ ـ منوچهر محمدی، اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی، (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۶)، ص ۲۳.

۲ ـ دسته‌بندی کشورها به لحاظ سیاست خارجی

با توجه به تعریف به عمل آمده از سیاست خارجی، می‌توان کشورها را به دو دستهٔ زیر تقسیم کرد:

۱ ـ کشورهای حافظ وضع موجود

کشورهای طرفدار حفظ وضع موجود، ممالکی هستند که نگاه به داخل دارند و نسبت به ساختار جامعه بین المللی اعتراضی ندارند، بلکه هر گونه تغییری را در وضع نظام بین‌الملل مغایر با منافع و خواسته‌هایشان می‌دانند.[1] سوئد نمونه‌ای از این نوع کشورهاست.

۲ ـ کشورهای تجدید نظر طلب

بعضی از کشورها در دنیا وجود دارند که ساختار نظام بین‌الملل را نمی‌پذیرند و خواستار تغییر و تجدید نظر در قراردادها و دگرگونی در بافت بین المللی هستند، این نظامها تمام تلاش خود را به کار می‌گیرند تا بتوانند تحولات مورد نظر خودشان را در سیستم بین المللی ایجاد بکنند. ایران، آمریکا و روسیه نمونه‌هایی از این نوع کشورها هستند.[2]

۳ ـ حوزه و قلمرو سیاست خارجی

سیاست خارجی شامل دو قسمت مجزا می‌باشد که عبارتند از:

۱ ـ اهداف، همان اموری است که نظامهای سیاسی در صحنه بین‌الملل دنبال می‌کنند و درصدد دستیابی به آن هستند.

۲ ـ روشها، منظور سیاستهایی است که یک واحد سیاسی برای رسیدن به اهداف مزبور اتخاذ و اعمال می‌کند.

---

۱ ـ عبدالعلی قوام، اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، (تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۳)، ص ۱۲۳.

۲ ـ همان، ص ۱۲۱.

۴ـ اهداف و آرمانهای سیاست خارجی

اهداف و آرمانهایی که یک دولت در نظام جهانی به دنبال آن است به منافع ملّی تعبیر شده است. و منظور از منافع ملّی همانا حفظ و کسب ارزشهایی است که یک نظام سیاسی آن را تعقیب می‌کند. ولی آرمانهای تعقیب شده در سطح جهانی می‌تواند به صورت ملّی یا فراملّی مطرح باشد. گاهی کشور تمام تلاش خود را در صحنه‌های سیاسی دنیا به کار می‌گیرد تا بتواند به تحقّق منافع داخلی اقدام کند و گاهی این تلاش، وسعت بیشتری می‌یابد و همه جوامع بشری را شامل می‌شود. در این صورت است که بعضی از کشورها حتی از منافع ملّی خود در جهت منافع فرا ملّی هزینه می‌کنند. هدفهای ملّی می‌توانند به صورتهای زیر دسته‌بندی شوند:

۱ـ هدفهای مستقل و وابسته

در دنیای کنونی با توجه به ساختار نظام بین‌الملل که نوعی همبستگی و وابستگی متقابل را سبب شده است کمتر کشوری وجود دارد که تنها به دنبال هدفهای مستقل باشد، بلکه همگرایی در سیاست خارجی دولتها حکم می‌کند که کشورها در کنار هدفهای مستقل به دنبال اهداف وابسته باشند. البته با توجه به نظام سلطه‌ای که در سیستم جهانی حاکم است، بسیاری از کشورهایی که به لحاظ قدرت ضعیف هستند دنباله‌رو اهداف کشورهای قوی‌تر هستند.[۱]

۲ـ هدفهای کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدّت

اهداف کوتاه مدت در سیاست خارجی بیشتر جنبه فوری و مقطعی دارد. اهداف میان مدت بین اهداف کوتاه مدت و دراز مدت در نوسان است. گاهی هم کشورها در چهارچوب برنامه‌های دراز مدت و استراتژیک خود به اهداف دراز مدت اقدام می‌کنند که در این صورت احتمال قربانی شدن اهداف کوتاه مدت برای رسیدن به استمرار

۱ـ همان، ص ۱۱۴.

نظامها و واحدهای سیاسی وجود دارد.

۳ ـ هدفهای ظاهری و واقعی

یکی از مسایل مهم در مطالعه سیاست خارجی کشورها همانا تبیین دقیق از اهداف آنهاست. یک محقق علوم سیاسی در فرآیند مطالعه هدفهای سیاست خارجی کشورها نباید صرفاً به اظهار نظرهای رسمی، مذاکرات دیپلماتیک و اعلامیه‌های منتشره از سوی دولتها اکتفا کند، بلکه باید با تجزیه و تحلیل دقیق ابعاد رفتاری دولتها در صحنهٔ جهانی به اهداف واقعی دولتها پی ببرد.

اهداف و آرمانهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی

مهم‌ترین منبعی که می‌تواند ما را به اهداف و آرمانهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی آشنا نماید همانا قانون اساسی است. اصول ۱۵۲ تا ۱۵۵ قانون اساسی گویای این اهداف در سطح جهانی است که در ذیل به آنها می‌پردازیم:

۱ ـ حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی: در اصل ۵۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی به «حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی «اشاره شده است که باید قبل از هر هدفی مورد توجه قرار بگیرد. در همین رابطه داریم» در جمهوری اسلامی ایران، آزادی و استقلال و وحدت تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و حفظ آنها وظیفهٔ دولت و آحاد ملت است. هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی و تمامیت ارضی کشور کمترین خدشه‌ای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد به نام استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادیهای مشروع را هرچند با وضع قوانین و مقررات سلب کند.[۱]

۲ ـ نفی سلطه: در اسلام به این مهم بسیار تأکید شده است که مسلمانان نباید سلطه‌گر و سلطه پذیر باشند. گردن نهادن به قوانین الهی خود می‌تواند سعادت انسانها را تأمین نماید. در قرآن مجید راجع به نفی سلطه پذیری مسلمانان آمده است «وَ لَنْ

---

۱ ـ قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصل ۹.

یَجْعَلِ اللهُ لِلْکافِرینَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ سَبیلاً» یعنی خداوند متعال هرگز برای کافران نسبت به اهل ایمان راه تسلط را باز نخواهد کرد.[۱] و در روایت داریم «اَلْاِسْلامُ یَعْلُوا وَ لا یُعْلی عَلَیْهِ وَ الْکُفّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتی لا یَحْجِبُونَ وَ لا یُورِثُونَ» یعنی، اسلام همیشه علو و برتری نسبت به سایر ملل و مکاتب را دارد و هیچ چیزی بر آن برتری ندارد و کافران به منزلهٔ مرده‌ها هستند.[۲]

بر همین اساس که اسلام سلطه پذیری و سلطه گری را نمی‌پذیرد در نظام جمهوری اسلامی اصل «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» به عنوان اصل پذیرفته شده مورد حمایت قانون اساسی قرارگرفته است. اصول دوم و ۱۵۲ قانون اساسی گویای این مطلب است. اساساً در نظام جمهوری اسلامی باید از هرگونه قراردادی که به نوعی اصول مذکور را خدشه دار می‌کند پرهیز گردد. در همین رابطه داریم: «هرگونه قرارداد که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ و ارتش و دیگر شؤون کشور گردد ممنوع است.»[۳]

۳ ـ دفاع از حقوق مسلمانان و مستضعفین: دفاع از حقوق مسلمان در اسلام اصلی پذیرفته شده برای همهٔ ممالک اسلامی است. جمهوری اسلامی که در خط مقدم دفاع از حقوق مسلمین در دنیا قرارگرفته است بر اساس فرامین خداوند متعال به این امر ترغیب شده است. در قانون اساسی داریم: «به حکم آیه شریفهٔ انّ هذه امتکم امة واحده و انا ربکم فاعبدون» همه مسلمانان یک امت‌اند و دولت جمهوری اسلامی موظف است سیاست کلی خود را بر ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی قرار دهد و کوشش پیگیر به عمل آورد تا وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام را تحقق بخشد.»[۴]

علاوه بر دفاع از حقوق مسلمانان جمهوری اسلامی موظف است در اعمال سیاستهای خارجی‌اش به حمایت از مستضعفین و پابرهنه‌های دنیا توجه داشته باشد،

---

۱ ـ سورهٔ نساء (۴)، آیهٔ ۱۴۱.

۲ ـ ابوالفضل شکوری، فقه سیاسی اسلام، (قم: نشر ص، بی‌تا)، ص ۳۹۰.

۳ ـ قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصل ۱۵۳.

۴ ـ همان، اصل ۱۱.

زیرا سعادت انسان در کل جامعهٔ بشری مورد نظر انقلاب اسلامی ایران است. این مهم در قانون اساسی به این صورت آمده است که «جمهوری اسلامی سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همهٔ مردم جهان می‌شناسد. بنابراین در عین خودداری کامل از هر گونه دخالت در امور داخلی ملتهای دیگر، از مبارزهٔ حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند.»[۱]

حضرت امام خمینی‌ؒ به صراحت از حمایت مستضعفین توسط جمهوری اسلامی پرداخت و اعلام داشتند: «ملت آزادهٔ ایران هم اکنون از ملتهای مستضعف جهان، در مقابل آنانی که منطقشان توپ و تانک و شعارشان سرنیزه است کاملاً پشتیبانی می‌نماید.»[۲]

۴ ـ تلاش در جهت برقراری حکومت جهانی اسلام: تلاش در جهت تحقق حکومت جهانی اسلام از اهداف درازمدت جمهوری اسلامی است. البته تحقق این هدف درگرو برنامه‌ریزی دقیق، پیچیده و زمان بندی شده است. یکی از راههای عملی رسیدن به این هدف همانا دعوت از دیگران برای روی آوردن به اسلام است. این دعوت باید به صورت «**اُدْعُ اِلٰی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ اَحْسَن**» باشد.[۳] امام خمینی‌ؒ تأکید زیادی بر این اصل داشته و اعلام کردند: «ما انقلابمان را به تمام جهان صادر می‌کنیم، چراکه انقلاب ما اسلامی است و تا بانگ لا اله الا الله بر تمامی جهان طنین نیفکند مبارزه هست و تا مبارزه هست در هر کجای جهان علیه مستکبرین ما هستیم.»[۴]

۵ـ استراتژی‌های سیاست خارجی

منظور از استراتژی در سیاست خارجی همانا اتخاذ روشهای کلی برای رسیدن به

---

۱ ـ همان، اصل ۱۵۴.

۲ ـ صحیفهٔ نور، ج ۱۱، ص ۲۵۹.

۳ ـ سوره نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵.

۴ ـ صحیفهٔ نور، ج ۱۱، ص ۲۶۶.

اهداف است. بنابراین اخذ استراتژی سیاست خارجی چیزی جز تصمیم‌گیری‌های منظم و محاسبه شده از طریق اطلاعات به دست آمده نمی‌باشد.[۱] دولتها با توجه به معیارها اعم از اخلاقی و مادی تحت تأثیر عوامل و نهادهای رسمی و غیر رسمی مبادرت به سیاست‌گزاری خارجی می‌نمایند. استراتژی و جهت گیری آنها در زمینهٔ مسایل خارجی تحت تأثیر عوامل داخلی و همچنین نیروها و فشارهای بین المللی شکل می‌گیرد. با در نظر گرفتن متغیرهای گوناگون در سیاست خارجی می‌توان استراتژی دولتها را در سیاست خارجی به صورت زیر دسته‌بندی کرد:

۱ ـ استراتژی بی‌طرف

دولت بی‌طرف دولتی است که استقلال و تمامیت ارضی آن بر اساس توافق جمعی توسط قدرتهای بزرگ زمان تضمین شده مشروط بر این که دولت بی‌طرف از نیروی نظامی‌اش تنها برای دفاع از مرزهایش استفاده کند و یا این که قلمرو خودش را در اختیار دولتهای متخاصم قرار ندهد و از عضویت در سازمانهای تعهدآور نظامی خودداری کند.[۲]

۲ ـ استراتژی انزواطلبی

این استراتژی به دلایلی گوناگون فرهنگی، ارزشی، ژئوپلتیک و یا امپریالیستی امکان اتخاذ شود. البته یکی از پیش‌نیازهای تحقق این استراتژی بهره‌مندی از خودکفایی اقتصادی، تکنولوژی و فرهنگی است در غیر این صورت سیاست انزواطلبانه قادر به ادامهٔ آن نخواهد بود. دولتی که این استراتژی را اخذ می‌نماید اصولاً موافق حفظ وضع موجود است.[۳]

---

۱ ـ جلیل روشندل، تحول در مفهوم استراتژی، تحول مفاهیم، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۰)، ص ۲۴۸.

۲ ـ عبدالعلی قوام، همان، ص ۱۴۶.

۳ ـ همان، ص ۱۷۳.

۳ ـ استراتژی عدم تعهد

بعد از جنگ جهانی دوم و ایجاد نظام دو قطبی در جهان برخی از کشورهای نوخاسته آسیایی و آفریقایی بر آن شدند تا از درگیریهای شرق و غرب و وابستگی به آن دو به دور باشند و سیاست مستقلی را در روابط بین‌الملل تعقیب بکنند که نخستین بار در سال ۱۹۵۵ م درکنفرانس باندونگ جنبش عدم تعهد شکل گرفت.[۱] البته اتخاذ چنین استراتژی توسط کشورهای عضو به معنای ایجاد قطب سوّمی در جهان نبوده است.[۲] بعدها نفوذ قطبهای دوگانهٔ قدرت (آمریکا، شوروی سابق) در این جنبش موجب سرخوردگی اعضای آن شد. امروزه ضرورت بازسازی این جنبش توسط اعضای فعال آن مانند ایران احساس می‌شود.

۴ ـ استراتژی اتحاد و ائتلاف

این استراتژی بر خلاف استراتژیهای بی‌طرفی، انزواطلبی و عدم تعهد از تعهد بیشتری در مسایل بین‌المللی برخوردار است. در برخی از موارد ممکن است تحت تأثیر یک سری تهدیدات و وجود دشمن مشترک و یا به منظور برقراری موازنهٔ مجدد قدرت به وجود آید. در هر صورت منافع مشترک به بعضی از کشورها این امکان را می‌دهد که در درون سازمانهای منطقه‌ای گردهم آیند. این اتحاد و ائتلاف می‌تواند غیر رسمی باشد مانند قرارگرفتن ایران و عربستان، آمریکا و پاکستان در قبال مسأله اشغال افغانستان توسط شوروی سابق و یا رسمی باشد مانند پیمان ناتو که پیمان نظامی محسوب می‌شود.

۵ ـ استراتژی نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی

این استراتژی که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی توسط جمهوری اسلامی اتخاذ شده در نوع خود بی‌نظیر است. این بار در نظام جهانی کشوری وارد عرصهٔ سیاست شد که

---

۱ ـ همان، ص ۱۶۳.

۲ ـ منوچهر محمدی، همان، ص ۵۷.

اعتقادی به استراتژی بی‌طرفی و انزواطلبانه نداشته است. اگر چه عضو جنبش عدم تعهد است، ولی بر خلاف آن که سیاستی غیر فعال بر علیه قدرتهای زورگو داشته است سیاستی پویا و تهاجمی بر علیه همهٔ منافع غیر مشروع نظامهای سلطه در دنیا اتخاذ کرده است.[۱]

۶ـ تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی

در تصمیم‌گیری سیاست خارجی توسط حکومتها نهادهای رسمی و غیر رسمی تأثیرگذار هستند. به صورت اجمال باید گفت که نهادهای زیر در تصمیم‌گیری سیاست خارجی دخالت دارند.

۱ ـ قوه مجریه

از قدیم الایام این نهاد سهم عمده‌ای در تنظیم سیاست خارجی به عهده داشته است. غالباً رئیس قوهٔ مجریه (پادشاه، رئیس جمهور، نخست وزیر) مسؤولیت اصلی برقراری روابط دیپلماتیک و ادارهٔ روابط بین‌الملل را بر عهده دارد. این نقش توسط وزارت خارجه اعمال می‌گردد. در بعضی ازکشورها نظارت رهبری بر تصمیمات قوهٔ مجریه در سیاست خارجی جایگاه ویژه‌ای دارد. چنانکه در اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی (بند ۳ جزء هـ) اعلان جنگ و صلح را به پیشنهاد شورای عالی دفاع بر عهدهٔ مقام معظم رهبری قرار داده است. اصول ۱۲۵، ۱۲۸ قانون اساسی نقش رئیس جمهوری را در سیاست خارجی بیان می‌دارد.

۲ ـ قوهٔ مقننه

این قوه به انحاء مختلف از جمله با تصویب مقاوله نامه‌ها، قراردادها و اعطای کمکهای خارجی در تنظیم سیاست خارجی دخالت دارد. وجود کمیسیونها و یا کمیته‌های امور خارجه و یا روابط خارجی در مجالس دنیا راه دیگری است که قوه مقننه را

---

۱ ـ منوچهر محمدی، همان، ص ۵۹.

در تصمیم‌گیری سیاست خارجی دخالت می‌دهد. مجلس می‌تواند برای سیاست خارجی نیز در حدود قانون اساسی قانون وضع کند چنان که در اصل ۷۱ داریم: «مجلس شورای اسلامی در عموم مسایل در حدود مقرر در قانون اساسی می‌تواند قانون وضع کند.»

۳ ـ دانشمندان علوم و اقتصاد دانان

بعد از جنگ جهانی دوم که تکنولوژی نظامی در سلاحهای هسته‌ای رشد قابل ملاحظه‌ای کرد، نقش و تأثیر دانشمندان و خصوصاً متخصصان رشته‌های گوناگون فیزیک از اهمیت خاص برخوردار گردیده‌اند. این بدان علت است که در مسایل علوم تجربی کارشناسان سیاسی از معرفت جزئی برخوردارند.[1]

علاوه بر نقش متخصصان، نقش علمای علم اقتصاد در جوامع پیچیدهٔ امروزی را نباید نادیده گرفت. و بنابراین هر روز بر اهمیت این گروه از اندیشمندان در فرآیند سیاست‌گذاریها افزوده می‌شود. در بحرانهای[2] عظیم اقتصادی و نیز در مرحلهٔ بازسازی اقتصادی پس از دوران جنگ بر اهمیت خطر اقتصاد دان در فرآیند سیاست گذاری خارجی افزوده می‌شود.

۴ ـ سازمانهای جاسوسی و اطلاعاتی

این نوع سازمانها با توجه به وظیفهٔ جمع آوری اطلاعات و تحلیلهای گوناگون در زمینهٔ مسایل و روابط خارجی و سیاست بین المللی نقش مهمی در جهت گیری تصمیمات دیپلماتها دارند. با استفاده از این داده‌هاست که سیاست‌گذاری از موفقیت بالایی برخوردار می‌گردد. نقش سازمان جاسوسی سیا در آمریکا و کا.گ.ب. در روسیه را در اتخاذ تصمیم سیاست خارجی این کشورها نباید فراموش کرد. تا آنجا که اعتقادها بر این است که اساساً این سازمانها برای چنین کاری تأسیس شده‌اند.

---

۱ ـ عبدالعلی قوام، همان، ص ۲۳۵.

۲ ـ بحران، «وضعیتی است که تغییری ناگهانی در یک یا چند قسمت از عوامل متغیر سیستم به وجود آورد». به نقل از سید علی اصغر کاظمی، مدیریت بحرانهای بین المللی، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی،۱۳۶۶)، ص ۱۵ ـ ۱۴.

۵ ـ نظامیان

سیاستمداران غالباً متفق القولند که نظامیان نباید در سیاست گذاری خارجی دخیل باشند. وظیفه آنها اجرای بدون چون و چرای فرامین سیاستمداران است.اینجاست که جنگ نه به عنوان یک متغیر مستقل، بلکه به عنوان یک ابزار سیاسی مد نظر است. وظیفهٔ نظامیان است که در خدمت اهداف سیاسی و ملی جامعهٔ خود باشند. علیرغم این اعتقاد، باید گفت که در مواقع بروز جنگ اعمال نظر رهبران نظامی غیر ممکن است.

۶ ـ افکار عمومی

امروزه کلیه دولتها حتی دیکتاتورها نیز سعی دارند تا نظرات مردم را در پشت سر سیاست خارجی خود نگاه دارند. زیرا چه بسا فشارهایی که از سوی افکار عمومی بر دولتها وارد می‌شود، آنها را به تجدید نظر در سیاست خارجی ناگزیر می‌کند. البته بعضی معتقدند مردم به علت این که از تخصص کافی برخوردار نیستند نمی‌توانند در تصمیم‌گیری سیاست خارجی دخالت داشته باشند. در مقابل، گروهی می‌گویند باید مردم را در جریان حداقل مسایل خارجی قرارداد و از مشارکت آنها بهره گرفت.[۱]

۷ ـ احزاب سیاسی و گروههای فشار

احزاب سیاسی و گروههای فشار، سازمانهای متشکلی هستند که اگر مخالف با نظرات دولت باشند با در جریان گذاشتن افکار عمومی از سیاستهای رهبران سیاسی در تجدید نظر سیاست خارجی نقش اساسی دارند.

---

۱ ـ عبدالعلی قوام، همان، ص ۲۳۲.

خلاصه درس

سیاست خارجی همانا به صورت رفتار بیرونی یک واحد سیاسی تعریف شده است. این نوع رفتار گاهی به صورت قبول وضع موجود و گاهی به صورت تجدید نظر طلب جلوه‌گر است. حوزه سیاست خارجی شامل اهداف و روشهایی است که یک نظام سیاسی در برخورد با دنیای خارج اتخاذ می‌کند. این اهداف می‌تواند ملّی یا فراملّی باشد. هر کشوری با توجه به بینشها و گرایشهای خود اهداف خاصی را در دنیا طلب می‌کند. حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی، نفی سلطه، دفاع از حقوق مسلمانان و مستضعفین، تلاش در جهت برقراری حکومت جهانی اسلام از اهداف جمهوری اسلامی محسوب می‌شود. استراتژی بی‌طرفی، انزوا طلبی، عدم تعهد، اتحاد و ائتلاف و نه شرقی و نه غربی جمهوری اسلامی از روشهای موسوم در جهت اعمال سیاست خارجی کشورهای دنیا به حساب می‌آید. قوه مجریه، قوه مقننه، دانشمندان علوم و اقتصاد دانان، سازمانهای جاسوسی و اطلاعاتی، نظامیان، افکار عمومی، احزاب سیاسی و گروههای فشار مجموعه‌ای از عواملی هستند که در تصمیم‌گیری سیاست خارجی کشورها نقش دارند.

پرسش

۱ـ کشورها با توجه به سیاست خارجی آنها به چند دسته تقسیم می‌شوند؟

۲ـ اهداف و آرمانهای سیاسی خارجی را بنویسید.

۳ـ اهداف و آرمانهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی را بنویسید.

۴ـ استراتژی‌های سیاست خارجی را نام ببرید.

۵ـ تأثیر عنصر تصمیم‌گیری را در سیاست خارجی بنویسید.

درس یازدهم:

سیاست بین الملل

هدفهای رفتاری

از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود، پس از مطالعهٔ این درس بتوانند:

۱ ـ مفهوم سیاست بین‌الملل را تعریف کنند.

۲ ـ هدف از مطالعهٔ سیاست بین‌الملل را تشریح کنند.

۳ ـ بازیگران عرصه سیاست بین‌الملل را نام ببرند.

۴ ـ دلایل شکل‌گیری سازمانهای بین المللی را توضیح دهند.

۵ ـ انواع مدلهای تصمیم‌گیری در سیاست بین‌الملل را نام ببرند.

۶ ـ طبقه‌بندی ارائه شده از سوی مورتون کاپلان در مورد اقسام نظامهای سیاسی را بیان کنند.

در صحنهٔ سیاست بین الملل، رفتار، جهت‌گیریها و به طور کلی داده‌های سیاست خارجی دولتها به میزان قابل توجهی تحت تأثیر کیفیت نظام بین‌الملل است. امروزه در نظام بین‌الملل آن قدرتی که قوی‌تر و دارای تکنولوژی پیشرفته‌تر است، حرف اول را می‌زند و هرچه می‌خواهد می‌کند و آنان که رنجورند و ضعیف، رنج و مشقّت می‌برند. در سیاست بین‌الملل نیرومندترین دول در هر دوره‌ای «دولت مستولی» شهرت دارد. اینها به طور عمده خود را بانی نظم بین المللی قلمداد کرده و از سیستم بین المللی در جهت به دست آوردن سهم بیشتر از منافع جهانی به کار می‌برند. در این درس با توجه به اهمیت موضوع به مباحث زیر خواهیم پرداخت.

۱ ـ تعریف سیاست بین الملل

روابط و اعمال متقابل کشورها که در جهت تحصیل و حفظ هدف (یا اهداف) ملّی

باشد سیاست بین‌الملل نامیده می‌شود. سیاست بین‌الملل به «مطالعهٔ اقدامات دولتها و واکنشها یا پاسخهای دیگران و به طورکلی به اعمال و رفتارهای متقابل دو یا چند واحد سیاسی اطلاق می‌شود.» با این تعریف می‌توان وجوه تمایز سیاست بین‌الملل را با سیاست خارجی این گونه بیان کرد، در حالی که سیاست بین‌الملل شامل روابط بین حکومتها، گروهها و افراد ممالک مختلف می‌گردد، سیاست خارجی فقط به آن دسته از روابط بین المللی اطلاق می‌شود که ابتکار آن با حکومت بوده و از طرف آنان تصدی شده باشد.

۲ ـ هدف از مطالعه سیاست بین الملل:

در جهانی که ما زندگی می‌کنیم به واحدهای کوچک تقسیم شده است که هر یک از این واحدها «کشورهای مستقل» شهرت دارند. همان گونه که اعضای تشکیل دهندهٔ یک واحد سیاسی در یک رابطهٔ تنگاتنگ با هم قرار می‌گیرند، کشورهای گوناگون هم با هم دارای ارتباطات سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی هستند. این ارتباطات می‌تواند در تصمیم‌گیریهای داخلی هر یک از این کشورها و عکس العمل آنها نسبت به دنیای خارج تأثیر زیادی داشته باشد. بنابراین شناخت روابط حاکم بر نظام جهانی به هر دانشجوی سیاسی کمک می‌کند تا در ارزیابی رفتاری دولتها به نتایج خوبی نایل آید.

دانشجوی علوم سیاسی در برخورد با واقعیتهای نظام جهانی سؤالاتی را طرح و با یک تحقیق اجمالی به فرضیهٔ مورد نظر می‌رسد. او برای اثبات فرضیهٔ مطروحه به جمع آوری اطلاعات می‌پردازد و سپس با طبقه‌بندی و تجزیه و تحلیل اطلاعات به آزمون فرضیه‌اش نایل می‌آید و آنگاه که به اثبات فرضیه‌اش رسید به یک تئوری یا نظریه دست پیدا می‌کند. او با این عمل می‌تواند تجربه‌های ارزشمندی را در اختیار دولتهایشان قرار بدهد تا رفتاری توأم با عقلانیت بر جهان انسانیت حاکم گردد و از این طریق جلوی وقوع بسیاری از جنگها و نزاعهای جهانی را بگیرند و صلح و آرامش در زندگی بشر چهرهٔ واقعی خودش را نشان بدهد.

۳ـ بازیگران عرصهٔ بین‌الملل

برای تجزیه و تحلیل نظام بین‌الملل شناخت بازیگران اصلی این نظام بسیار مهم است. در طول تاریخ بودند بازیگرانی که روابط خصومت آمیز جهانی را تنظیم می‌کردند و در ادامه، همین‌ها بودند که بر سر میز مذاکره می‌نشستند و با هم بعد از تخریب بسیار به تفاهم می‌رسیدند. نهایتاً این مردم بودند که زیانهای جبران ناپذیری را در طول تاریخ متحمل شدند. سه دورهٔ تاریخی برای شناسایی بازیگران عرصهٔ بین‌الملل را می‌توان شناسایی کرد که در ذیل به ترتیب از آنها بحث می‌کنیم.

۱ـ دولتها به عنوان بازیگران اصلی در سیاست بین‌الملل

در دوران گذشته پادشاهان، امپراتوران، رؤسای جمهور، دولتمردان، سیاستمداران، دیپلماتها و قضات، همه به نیابت از سوی مردم خویش، تنها بازیگران اصلی و تصمیم‌گیران منحصر به فرد در عرصهٔ نظام بین الملل به حساب می‌آمدند.[۱] مردم در این نمایش بزرگ جایگاهی نداشتند و تنها تماشاچیان عرصه‌های مرگ و زندگی بودند. در این بینش سیاست بین‌الملل شبیه نظام جنگل اداره می‌شد که اقویا هیچ جایگاهی برای ضعفا قایل نبودند. در قرن نوزدهم که مصداق این نوع نظام جهانی را می‌توان به راحتی مشاهده کرد تنها چند قدرت اندک به تعداد انگشتان یک دست، خودشان را همه کاره می‌دانستند.[۲] حق در این نظام معنای غیر واقعی پیدا می‌کرد و شعار «اَلْحَقُّ لِمَنْ غَلَب» واقعیت آنها را به تصویر می‌کشید.

در همین دوران دولتهای استعمارگر به غارت کشورهای کوچک (یعنی حضور مستقیم در ممالک مستعمره) می‌پرداختند. اسپانیا، پرتغال، انگلستان، فرانسه، هلند، بلژیک، ایتالیا، روسیه، ژاپن، آمریکا و آلمان از نمونه‌های دولت استعمارگر به حساب می‌آمدند.

---

۱ ـ سید علی اصغر کاظمی، نظریه همگرایی در روابط بین‌الملل «تجربهٔ جهان سوم» (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۰)، ص ۲۰.

۲ ـ احمد نقیب زاده، نظریه‌های کلان روابط بین الملل، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۳)، ص ۱۴.

۲ ـ سازمانهای بین المللی

در عصر کنونی علاوه بر دولتهای مستقل، بازیگران دیگری هم یافت می‌شوند که از مظاهر سیاست بین‌الملل در قرن بیستم به شمار می‌آیند. این بازیگران همان سازمانهای بین المللی می‌باشندکه حضور آنها نشان دهنده پیچیدگی حاکم بر رفتار دولت‌هاست. زمانی که دولتها دریافتند در دنیای پیچیده و پر از ابهام، تصمیمات عاقلانه به تنهایی برای جلوگیری از طغیان کشورها نمی‌تواند کارساز باشد به همین جهت به سراغ تشکیلاتی رفتند که عملاً خارج از قلمرو مسؤولیتی آنها محسوب می‌شد.[۱]

دلایل تأسیس سازمانهای بین المللی

۱ ـ **تحولات علمی و پیشرفتهای صنعتی:** انقلاب صنعتی چنان تحولاتی را در زندگی بشر ایجاد کرد که بعد از آن انسان بیش از هر زمان دیگر به مصنوعات دست بشر نیاز فراوان پیدا کرد. از این طریق صادرات و واردات بین کشورها بیشتر و بیشتر شد و یک همکاری جهانی کاملاً خودش را نشان می‌داد. بر همین اساس «بودن مرکزی برای هماهنگ کردن اقداماتی که ملل جهت حصول این هدفهای مشترک معمول می‌دارند، ضرورت پیدا کرد.»[۲]

۲ ـ **ترس از جنگ:** یکی از ابعاد رفتاری انسان که دولتها بیانگر آن بودند، نزاعها و خصومتهای خانمانسوز در قالب جنگ بوده است. جنگ جهانی اول نشان داد که جوامع هرچه بیشتر به طرف صنعتی شدن پیش می‌روند، قدرت تخریبی‌اش هم بیشتر می‌شود. حضور هواپیماهای بمب‌افکن در جنگ جهانی اول وحشت انسانها را صد چندان کرده است. در همین گیر و دار بود که دولتها دریافتند هیچ مکانی در داخل کشورهای آنها از حملهٔ هواپیماها در امان نخواهد بود. آتش جنگ شهرها و خانه‌های مردم بی‌گناه را فراگرفت و میلیونها تن از آنها را در میان آتش و خون گرفتار کرد. انسان تنها راه جلوگیری از این گونه تخریبها را در تأسیس سازمانهای جهانی مانند جامعه ملل و آنگاه

---

۱ ـ سید جلال الدین مدنی، همان، ص ۴۲۳.
۲ ـ همان، ص ۴۲۸.

سازمان ملل یافت تا از این طریق بتوانند جلوی تخریب حاصله از جنگها را بگیرند.

۳ـ حضور مستقیم مردم در صحنه‌های تصمیم‌گیری: تاریخ مرگبار اوایل قرن بیستم در جنگ جهانی اول نشان داد که دیگر نباید عرصه‌های سیاسی را تنها به دست دولتهای سلطه‌گر سپرد. باید بیدار شد و عرصه را بر تصمیم‌گیران جنایتکار جهانی تنگ کرد و این میسّر نبود مگر با حضور همهٔ کشورها در تشکیلاتی فراگیر که سازمانهای جهانی به تبع این بینش به وجود آمدند. اگر تا دیروز تنها چند بازیگر نیرومند آنهم در اروپا در جلسات سرّی تعیین کننده سرنوشت مردم جهان به حساب می‌آمدند، این بار تصمیمات متخذه به اطلاع مردم برسد، تا مردم در جریان تصمیمات دولتمردان خود قرارگیرند و در صورت لزوم بر له یا علیه این تصمیمات جهت‌گیری نمایند. البته امروزه با وجود صدها سازمان بین‌المللی در صحنه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی جهان، بسیاری از آرزوهای بشر (یک زندگی اجتماعی توأم با صلح و آرامش) برآورده نشده است. این اشکال اساسی به نوع تصمیمات سازمانهای جهانی بر می‌گردد که متأسفانه از ضمانت اجرایی کمتری برخوردارند. در بسیاری موارد تنها به نصایح و پیشنهادات اکتفا می‌کند. علیرغم این نوع عملکرد در نظام جهانی توسط سازمانهای بین المللی باید گفت که نمی‌توان تأثیرگذاری آنها را بر نظام جهانی منکر شد.[1]

۳ـ سائر بازیگران

امروزه در سیاست بین المللی علاوه بر بازیگران چون دولتها و سازمانهای بین المللی، اشخاص حقیقی و حقوقی دیگری هم وجود دارند که از تأثیر گزاران بالقوه محسوب می‌شوند. احزاب سیاسی، گروههای فشار، شرکتهای چند ملیتی و رهبران دینی همه و همه در تصمیم‌گیری نظام جهانی تأثیر به سزایی دارند. حکم اعدام سلمان رشدی نویسندهٔ مرتد کتاب آیات شیطانی توسط حضرت امام خمینی(ره) در ۲۵ / ۱۱ / ۱۳۶۷ و تأثیر آن در نظام جهانی و برخورد قدرتهای سلطه‌گر با این قضیه نشان دهنده

۱ـ احمد نقیب زاده، همان، ص ۱۷.

تأثیر شگرفی بوده است که از دید تحلیلگران سیاست بین‌الملل مخفی نمی‌ماند.[۱] حضور بازیگران متعدد در نظام بین‌الملل وضعیت تصمیم‌گیری را برای اتخاذ سیاست گذاری کلان جهانی با مشکلات بسیاری مواجه کرده است. این امر خود می‌طلبد با تصمیمات عاقلانه به دنیایی سازگار با زندگی آدمی رأی داد.

۴ـ تصمیم‌گیری در سیاست بین‌الملل

اتخاذ تصمیم در محدودهٔ سیاست بین‌الملل به ویژه در شرایط بحرانی با وجود بازیگران متعدد، بسیار مشکل است. در تعریف تصمیم‌گیری گفته‌اند «تصمیم همانا بازدهی یک دستگاه سیاسی است که معرّف ارزشهای آن جامعه است... تصمیم متضمن انتخاب است و اتخاذ آن در شرایطی میسّر است که راه کارهای چندگانه‌ای وجود داشته باشد... در تصمیم‌گیری باید اهداف و مقاصد در نظر گرفته شود... به طور کلی در هر تصمیم باید به این سؤال پاسخ داده شود که تصمیم‌گیرنده دنبال چه هدفی است به چه رابطه‌ای بین ارزش موضوع و میزان ریسک یا احتمال درگیری یا خطر وجود دارد؟ چه تناسبی بین مقاصد دنبال شده و وسایلی که در اختیار است وجود دارد.»[۲]

مدلهای تصمیم‌گیری در سیاست بین المللی

۱ ـ **مدل عقلایی:** تصمیم‌گیری بر اساس مدل عقلایی می‌طلبد که تصمیم‌گیرندگان بهترین تصمیم را بر اساس اطلاعات به دست آمده از نظام جهانی اتخاذ نمایند. تصمیمات متخذه نباید با ارزشهای حاکم در نظام جهانی در تعارض باشد. باید در این نوع تصمیم‌گیری مجموعه منافعی که نصیب ملتها می‌شود حتماً لحاظ گردد. البته به علت وجود محدودیتهای زیادی که در قلمرو تصمیم‌گیری عقلایی یافت می‌شود، منافع ملتها کمتر در یک جهت قرار می‌گیرد از این مدل تا کنون چندان استفاده‌ای در جهت

---

۱ ـ روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ویژه نامهٔ نهمین سالگرد صدور حکم امام خمینی(ره) علیه نویسندهٔ مرتد کتاب آیات شیطانی ۲۵ / ۱۱ / ۱۳۷۶.

۲ ـ عبدالعلی قوام، همان، ص ۵۲ ـ ۵۶.

تصمیم‌گیری سیاست بین‌الملل نشده است.

۲ ـ مدل رضایت‌بخش: به علت مشکلاتی که بر سر راه یک تصمیم‌گیرندهٔ نظام جهانی در مدل عقلایی وجود دارد، غالباً تصمیمات به صورت مدل رضایت‌بخش صورت می‌گیرد. در این مدل تصمیم بر اساس واقعیتهای حاکم بر جهان اتخاذ می‌گردد. تصمیمات اخذ شده از نظر بعضی از کشورها مطلوب و از نظر گروهی دیگر شاید نامطلوب باشد.

۳ ـ مدل فزاینده: در این مدل تصمیم گیرندگان به دنبال تحولات اساسی در نظام جهانی نیستند. در آغاز راه در جهت تصمیم‌گیری احتمال این که تصمیم بر اساس عقلانیت نباشد وجود دارد، ولی به مرور زمان با دستیابی به اطلاعات نو می‌توان بر عقلانیت و منطقی کردن تصمیم افزود. این نوع تصمیم‌گیری غالباً به دنبال حفظ وضع موجود در سیاست بین‌الملل صورت می‌پذیرد.

۴ ـ مدل بینش فوق العاده: در فرآیند تصمیم‌گیری گاهی از اوقات اتفاق می‌افتد که تواناییها و استعدادها، ابتکارات و خلاقیت تصمیم‌گیران نقش تعیین کننده‌ای در فرآیند اتخاذ تصمیم ایفا می‌کند. در این مدل نقش رهبران بزرگ را نباید فراموش کرد.

۵ ـ مدل مختلط: در مدل مختلط سعی می‌شود نارساییهایی که در مدلهای پیشین وجود داشت به نحو احسن از سد راه برداشته شود. رسیدن به نوعی وحدت رویه در اتخاذ تصمیم در نظام جهانی همواره از آرزوهای انسانهای شایسته و منادیان صلح و آرامش بوده است. در این مسیر آنچه بر بشریت گذشت همانا تصمیمات عجولانه و مقطعی توسط قدرتهای مسلط جهانی بوده است که خاطرهٔ خوبی را از گذشته به یادگار نگذاشت. همّت و تلاش بزرگان در تصمیم‌گیری جهانی امری ضروری است.

۵ـ تئوریهای سیاست بین‌الملل

یکی از دل مشغولیهای اندیشه ورزان در طول تاریخ همانا تئوریزه کردن تصمیمات متخذه از سوی بازیگران صحنهٔ بین‌الملل بوده است. اساساً لازمهٔ سیاست‌گزاری‌های

درست و معقول، وجود نظریه یا تئوری ضرورت می‌یابد.[۱]

نظریه یا تئوری همانا بیان منسجم و سیستماتیک شناخت ما از واقعیات است. برای نظریه پردازی باید ابتدا به جمع‌آوری و سیستماتیزه کردن عناصر شناخت خود از موضوع بپردازیم و سپس با برقراری رابطه، به ویژه رابطهٔ علّی بین عناصر شناخت، به تبیین ماهوی قضیه و این که راه حلّ موضوع مورد بحث این گونه است و نه به گونه‌ای دیگر، بپردازیم. اگر به چنین شناختی دست یابیم، قاعدتاً باید قادر به پیش بینی تحولات آتی موضوع نیز باشیم. اما نباید فراموش کرد که کمال مطلوب در تئوری با واقعیت تئوری همیشه یکی نیست و کمتر اتفاق می‌افتد که تئوری بتواند واقعیت را در همهٔ ابعاد و پیچیدگی آن بیان کند.[۲]

بر مبنای حضور بازیگران در عرصهٔ سیاست بین الملل، سطح تحلیل نظریات، شکل واقعی به خود گرفت. سطح تحلیل زمانی به صورت خرد بیان می‌شد که بازیگران صحنه بین المللی را تنها افراد شاخص تشکیل می‌دادند و زمانی از سطح تحلیل کلان بهره می‌گرفتند، آنها به جای این که توجه خودشان را به موارد جزئی معطوف دارند، کل را مد نظر قرار می‌دادند. به تعبیری دیگر دولتهای ملّی تنها بازیگران به حساب نمی‌آمدند، بلکه سیاست بین‌الملل در سطح کلان مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گرفت. در ادامه به ادغام دو سطح تحلیل خرد و کلان می‌رسیم که تئوریها و نظریات سیاست بین‌الملل، در آنِ واحد هم بازیگران خرد را مد نظر داشتند و هم بازیگران بین المللی را مورد توجه قرار دادند.[۳]

اقسام تئوریهای سیاست بین‌الملل

با توجه به سطح تحلیل سیاست بین الملل، نظریات گوناگونی برای ادارهٔ نظام جهانی ارائه داده شد. نظریاتی را که با برد کلان مطرح هستند می‌توان به نظریهٔ موازنهٔ

---

۱ ـ جیمز دوئرتی، رابرت فالتز گراف، نظریه‌های متعارض در روابط بین الملل، ترجمهٔ علیرضا طیب، وحیدبزرگی، ۲ جلد، جلد اول، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۲)، ص ۲۵.

۲ ـ احمد نقیب زاده، همان، ص ۳۲.

۳ ـ سید حسین سیف زاده، نظریه‌های مختلف در روابط بین المللی، (تهران: نشر سفیر، ۱۳۶۸)، ص ص ۲۷ـ ۴۱.

قدرت، نظریهٔ تحلیل نظامها، نظریه امپریالیسم و نظریهٔ بازدارندگی اشاره کرد. نظریه‌ای که بر اساس تحلیل خرد شکل گرفت به طور عمده بر مبنای ملت ـ کشوری مطرح گردید. اما در ادغام دو سطح تحلیل خرد و کلان به نظریاتی چون همگرایی منطقه‌ای، وابستگی متقابل بر می‌خوریم.[1]

۶ ـ اقسام نظامهای بین المللی

نظامهای بین المللی در طول زمان به اشکال گوناگون ظاهر شدند و احتمالاتی را هم در آینده برای نظامهای بین المللی مطرح کردند. از جمله کسانی که به مدلهای نظام بین المللی اشاره کردند، «مورتون کاپلان» است که در کتاب «نظام و پویش سیاست بین الملل» که در سال ۱۹۶۲ منتشر شد به دسته‌بندی نظامهای بین المللی پرداخت. او شش مدل را در انواع نظامهای بین المللی مطرح کرده که عبارتند از:

۱ ـ **نظام موازنهٔ قدرت،** این نظام جهانی در قرون هیجده و نوزده بر دنیا حاکم بود.

۲ ـ **نظام دو قطبی منعطف،** نظامی که حضور سایر بازیگران را می‌پذیرد، همان نظامی که بعد از جنگ جهانی دوم شکل گرفت.

۳ ـ **نظام دو قطبی متصلب،** نظامی که به هیچ وجه حضور قطبهای دیگر را نمی‌پذیرد، این نوع نظام تاکنون فعلیت پیدا نکرده است.

۴ ـ **نظام عالمگیر،** این نظام که به عنوان حکومت جهانی نام گرفت، تاکنون معادل تاریخی نداشته است.

۵ ـ **نظام سلسله مراتبی،** این نظام به نظامهای غیر دستوری، مانند دموکراسیها و دستوری مانند حکام مستبد تقسیم می‌شوند.

۶ ـ **نظام با حق وتو،** در این نظام قانون جنگل حاکم است و همهٔ قدرتها با هم در تعارض هستند.[2]

---

۱ ـ در درس اصول روابط بین‌الملل از دروس اصلی علوم سیاسی به تجزیه و تحلیل هر یک از نظریات فوق به تفصیل بحث شده است. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به سید حسین سیف زاده، همان.

۲ ـ سید حسین سیف زاده، نظریه‌های مختلف در روابط بین المللی، همان، ص ۷۲ ـ ۸۵.

با توجه به رهنمودی که از کاپلان می‌توان گرفت، دسته بندی نظامهای بین المللی آسان‌تر صورت می‌گیرد. این دسته‌بندی به صورت زیر امکان پذیر است:

۱ـ نظام سیاسی تک قطبی:

نظام سیاسی تک قطبی نظامی است که یک کشور با تسلط سیاسی، اقتصادی و نظامی برکشورهای دیگر، حاکمیت نظام سیاسی بین المللی راکسب کند. بعد از فروپاشی نظام دو قطبی و خارج شدن شوروی سابق از یک قطب، آمریکا در صدد است با مطرح کردن شعار «نظم نوین» جهانی به حاکمیت بلا منازعهٔ دنیا برسد، که خیلی زود به پوچی ادعای خود پی برد. نمودار زیر نشان دهنده این نوع نظام سیاسی در جهان می‌تواند باشد.

۲ـ نظام سیاسی منطقه گرایی:

این نوع نظام به صورت توافقی بین بلوکهای سیاسی شکل می‌گیرد. کشورهای مختلف در هر منطقه‌ای با موافقتهایی که در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی بین خودشان به انجام می‌رسانند تشکیل یک قدرت منطقه‌ای را می‌دهند، مانند شورای همکاری خلیج فارس، بازار مشترک اروپا، اتحادیه کشورهای آسه آن.

۳ـ نظام سیاسی موازنه قوا:

در نظام سیاسی توازن قوا، کشورهای قدرتمند که از تواناییهای نسبتاً مساوی برخوردارند، قوانین و مقرراتی را با توافق یکدیگر وضع می‌کنند تا صلح را در میان خود حفظ کنند و مانع بروز جنگ شوند. چنین نظامی ازکنگرهٔ وین ۱۸۱۵ تا ۱۹۴۵ بر اروپا حکمفرما بوده است که بر اساس آن «کنسرت اروپا» هر قدرتی که خواهان سلطه بر دیگران بود را سر جای خود می‌نشاند.[۱] یکی از خصوصیات این نظام انعطاف پذیری در اتحاد و ائتلاف بوده است.

۴ـ نظام سیاسی دو قطبی

منظور از نظام سیاسی دو قطبی، نظامی است که دو کشور با اعمال تسلط سیاسی،

---

۱ ـ احمد نقیب زاده، تحولات روابط بین‌الملل (از کنگره وین تا امروز)، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۳)، ص۱۳.

اقتصادی و نظامی بر همهٔ کشورهای دیگر سلطه نسبی پیدا می‌کنند. در چنین وضعیتی کشورهای کوچک‌تر به عنوان اقمار یکی از دو قطب محسوب می‌شوند. نمونهٔ آن را از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۱ یعنی فروپاشی شوروی سابق در دنیا داشته‌ایم.[۱]

۵ـ نظام سیاسی امنیت دسته جمعی

در چنین نظامی کشورهای دنیا با تشکیل یک سازمان بین المللی توافق می‌کنند که مسؤولیت ایجاد صلح و حفظ صلح و جلوگیری از اختلاف و جنگ بر عهدهٔ آن سازمان جهانی باشد. به عبارت دیگر با تشکیل سازمان جهانی و وضع قوانین بر آن امنیت جهانی را به عهدهٔ این نهاد واگذار می‌کنند. البته حفظ امنیت داخلی به عهدهٔ دولت‌هاست و سازمان ملل متحد برای امنیت دسته جمعی تأسیس گردید.

۶ـ نظام سیاسی واحد جهانی

این نظام می‌تواند سیستمی باشد که در آن، همهٔ کشورهای جهان به طور داوطلبانه گرد هم می‌آیند و تصمیم‌گیری کنند که به لحاظ قوانین و مقررات، تابع یک دولت مرکزی باشند. به عبارت دیگر کشورها با تفویض اختیارات به آن دولت، اداره امور را به آن می‌سپارند. تاکنون چنین نظامی بر جهان حکمفرما نشده است.[۲]

۷ـ آیندهٔ سیاست بین‌الملل

اندیشمندان و متفکران زیادی کوشیدند تا راه حلهایی را ارائه دهند که از این طریق بتوان از بروز اختلاف و خصومتها میان ملتها و ابزارهای نابود کنندهٔ بشریت پیشگیری کنند و هر یک به فراخور حال، نوعی نظام جهانی را پیشنهاد کردند. برخی بر آن شدند تا حکومت جهانی عاری از سلاحهای کشنده را در قالب خلع سلاح به وجود آورند.[۳] اینها به بعضی از واقعیتهای موجود در دنیای کنونی که از انواع منافع ملّی، نژادی، فرهنگی، اقتصادی نشأت می‌گیرد، بی‌اطلاع و یا کم اعتنا هستند.

۱ـ همان، ص ۲۰۲.

۲ـ احمد نقیب زاده، تحولات روابط بین‌الملل (از کنگره وین تا امروز)، همان، ص ۱۷۱.

۳ـ سید علی اصغر کاظمی، نظریه همگرایی، ص ۲۱۴.

نویسندهٔ کتاب نظریه همگرایی هم به یک نظریه دیگری اشاره دارد که خواهان نوعی حکومت فدرالیسم در جهان است. حکومتی که نهایتاً به دموکراسی و نفی استبداد فردی و گروهی ختم می‌شود.[1] اسلام نظر دیگری را ارائه می‌دهد و آن همانا حاکمیت بی‌چون و چرای صالحان در روی زمین است.[2] این نظام با قیام حضرت مهدی(ع)، شکل واقعی به خودش خواهد گرفت. منتظران واقعی آن حضرت با حضور در صحنه‌های سیاسی دنیا زمینه ساز چنین قیامی خواهند بود. انشاء الله.

---

۱ ـ سید علی اصغر کاظمی، نظریه همگرایی، همان، ص ۲۲۴.
۲ ـ سورهٔ انبیاء (۲۱)، آیهٔ ۱۰۵. سورهٔ قصص (۲۸)، آیهٔ ۵.

خلاصه درس

شناخت و آگاهی از نظام بین المللی و چگونگی تصمیم‌گیری در این نظام و اقسام نظامهای جهانی و همینطور نظریات و تئوریهای سیاست بین‌الملل از وظایف یک دانشجوی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. در پهنهٔ تاریخ بازیگران صحنه سیاست بین‌الملل از انحصار دولتها به درآمده و به قلمرو سازمانهای بین المللی کشانده شد. در عصر حاضر با توجه به سرخوردگی‌های بشر از بعضی از سازمان‌بندیهای اجتماعی به بازیگران صحنه‌های سیاست جهانی افزوده شده است.

با توجه به تعدد بازیگران در صحنه‌های سیاسی دنیا، روند تصمیم‌گیری هم تا اندازه زیادی مشکل شده است. بر همین اساس تئوریها و نظریات سیاست بین‌الملل شکل گرفته است. در پایان از نظامهای سیاسی تک قطبی، منطقه گرایی، توازن قوا، دو قطبی، امنیت دسته جمعی و حکومت جهانی به عنوان نمونه‌هایی از نظام جهانی نام برده شد. آنچه که از دیدگاه اسلام بر می‌آید این است که آینده از آن نظام جهانی حضرت مهدی(عج) می‌باشد. امید است که انقلاب اسلامی در ایران زمینه‌ساز آن نظام جهانی الهی باشد.

پرسش

۱ـ سیاست بین‌الملل را تعریف کنید.

۲ـ هدف از مطالعه سیاست بین‌الملل چیست؟

۳ـ بازیگران عرصه سیاست بین‌الملل را نام ببرید.

۴ـ دلایل تأسیس سازمانهای بین المللی را بنویسید.

۵ـ مدلهای تصمیم‌گیری در سیاست بین المللی را نام ببرید.

۶ـ اقسام نظامهای سیاسی را از دیدگاه مورتون کاپلان بنویسید.

درس دوازدهم:

تفکرات سیاسی در آینهٔ زمان

هدفهای رفتاری

از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود، پس از مطالعهٔ این درس بتوانند:

۱ ـ انواع حکومتهای زمان افلاطون را نام برده و علل وقوع انقلابها را از دیدگاه وی توضیح دهند.

۲ ـ عوامل زوال و تباهی حکومتها را با توجه به نظر افلاطون توضیح دهند.

۳ ـ تئوری اگوستین را در مورد جامعهٔ آسمانی و جامعه زمینی بیان کرده و تفاوت آن دو را توضیح دهند.

۴ ـ مفهوم مکتب اسکولاستیک (مکتب مدرسه) را توضیح دهند.

۵ ـ راههای تحصیل هدف از دیدگاه ماکیاولی را نوشته و هر یک را توضیح دهند.

۶ ـ نظریه قرارداد اجتماعی را در آراء هابز، جان لاک و ژان ژاک روسو بررسی کنند.

۷ ـ اصول ششگانه فاشیسم و ناسیونال ـ سوسیالیسم را نام برده و هر یک را توضیح دهند.

از میان هدفهای اساسی بشر می‌توان به «نظم بخشیدن به جامعه، برقراری و ثبات»، «ایجاد عدالت و برابری»، «برقراری آزادی» و «رابطهٔ معقول بین حکومت و مردم» اشاره کرد. لازمهٔ تحقق چنین اهدافی، ارائه یک تفکر و عقیده بر محورهای خاص است. در این رابطه متفکرین و اندیشمندان نظراتی را مطرح کرده‌اند که در این درس، ابتدا دیدگاه متفکرین غرب و سپس نظرات اندیشمندان اسلامی را مرور می‌کنیم.

تفکرات سیاسی در غرب

اگر در این درس قبل از هرچیز به تفکرات سیاسی در غرب می‌پردازیم، به این مفهوم

نیست که خاستگاه تفکرات سیاسی، مغرب زمین است، بلکه همه اندیشمندانی که راجع به عقاید سیاسی بحث کرده‌اند اتفاق نظر دارند که زادگاه نظریات سیاسی مشرق زمین بوده است. شرقی‌ها بر خلاف غربی‌ها کمتر به جنبه‌های مادی زندگی نظر داشته‌اند و بیشتر موضوعات سیاسی آنها آمیخته با مذهب و اخلاق بوده است.[۱] به اعتراف بعضی از نویسندگان واقع بین، ایرانیان، هندیان، چینی‌ها و عبریها از جمله شرقی‌هایی بودند که به تکامل تفکرات سیاسی کمک کردند،[۲] لیکن تقدم این بحث به این جهت است که تفکرات سیاسی در یونان و روم باستان مورد تجزیه و تحلیل دقیق‌تری قرار گرفته است. در ذیل به نظرات تعدادی از متفکران غرب اشاره می‌شود.

الف ـ متفکرین یونانی

وجود فلاسفه و حکمایی چون افلاطون و ارسطو در یونان باعث گردید که تفکرات سیاسی در آنجا از یک نظم و ثبات مطلوبی برخوردار باشد.

۱ ـ افلاطون (۴۲۷ ـ ۳۴۷ ق م)

افلاطون در سال ۴۲۷ (ق م) در آتن به دنیا آمد. تولد او مصادف با دورانی بود که یونان باستان از اوج عظمت گذشته در سراشیبی انحطاط قرار گرفته بود. در این دوران، جنگهای «پلوپونزی» که از سال ۴۰۴ (ق م) بین آتن و اسپارت شروع شده بود، سرانجام با شکست آتن خاتمه یافت و این جنگها تأثیر زیادی در چگونگی ارائه نظریات سیاسی افلاطون گذاشت.[۳] از آثار وی می‌توان به کتاب «جمهوری» و «فرد سیاسی» اشاره کرد.

انواع حکومتها در زمان افلاطون

کتاب جمهوری افلاطون حاصل نومیدی او از رستگاری نظامهای سیاسی موجود در یونان و کوشش فکری او برای یافتن بهترین نوع حکومت بود. از انواع حکومتهای زمان

---

۱ ـ محسن عزیزی، تاریخ عقاید سیاسی، از افلاطون تا ماکیاول، جلد اول، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۵)،ص ۲۱.
۲ ـ سید جلال الدین مدنی، همان، ص ۱۲۴.
۳ ـ دیوید هلد، مدلهای دمکراسی، ترجمه عباس فجر، (تهران: انتشارات روشنگران، ۱۳۶۹)، ص ۵۳.

وی می‌توان به حکومتهای زیر اشاره کرد:

۱ ـ تیمارشی (حکومت شکوهمندان)؛ امروزه برای نظام تیمارشی، مصداقی نمی‌توان یافت، زیرا این نظام سیاسی مختصّ اسپارت بود. اسپارتی‌ها سپاهیانی بودند که در میان قومی زبردست به نام «هلوت» می‌زیستند. هلوتها بندگانی بودند روستایی که در خدمت اربابان اسپارتی به حرفه کشاورزی اشتغال داشتند. چون اسپارتی‌ها تعدادشان کم بود، برای حفظ خود ازگزند هلوتها از آموزشهای ویژه‌ای برخوردار بودند. سازمان حکومتی آنها آمیزه‌ای از پادشاهی موروثی و انتخابات عمومی و شورای ریش سفیدان بود. افلاطون این حکومت را به خاطر داشتن نظم و قانونمندی می‌پذیرد، ولی می‌گوید در تیمارشی چون حاکمان با زور بر زیر دستان حکومت می‌کنند و از نظر عقلی ضعیف هستند، بنابراین، دوام چندانی نمی‌آورد.

۲ ـ الیگارشی، حکومتی است که در آن ثروت مایهٔ قدرت و اعتبار سیاسی است و چون توانگران همیشه به شماره اندکند، حکومت در دست اقلیتی انگشت شمار است. افلاطون به لحاظ این که در این حکومت، توانگران در حق تهیدستان ستمگری می‌کنند، فرجامی جز ستیزه جویی برای آن پیش‌بینی نمی‌کند.

۳ ـ تیرانی (استبدادی)؛ این حکومت زادهٔ آشفتگیها و ستیزشهای ناشی از مسخ شدن دموکراسی است. این نظام توسط یک تن اداره می‌شود. افلاطون در نقد این نظام می‌گوید، چون یک تن بر جامعه حاکم است، در نتیجه معیار خوبی و بدی امور، خود حاکم خواهد بود و در ثانی، این حکومت رقیبان را می‌کُشد و نیکان را از بین می‌برد، بنابراین تباه کننده خودش است. در نتیجه کشور از وجود نیکان خالی خواهد شد و کار به دست نااهلان و جاهلان و چاپلوسان خواهد افتاد.

۴ ـ دموکراسی؛ نظام دموکراسی، روشی در سیاست و حکومت است که در آن اختیارات در دست مردم و نمایندگان آنها می‌باشد. در همین نوع حکومت بود که سقراط اعدام شد و افلاطون دل خوشی نسبت به آن نداشت. او دموکراسی را به شدت

مورد انتقاد قرار می‌دهد.[۱] افلاطون معتقد است، در این حکومت سرنوشت جامعه در دست تودهٔ ناآگاهی است که در امور سیاسی از داوری صحیح ناتوان است. اگرچه ممکن است حکومت دموکراسی رهبری خوبی داشته باشد، ولی چون رهبری از جانب مردم برگزیده می‌شود باید خواسته‌های توده مردم را برآورده کند و ازگفتن حقایق پرهیز کند. اشکال دیگر دموکراسی همانا آزادی در این نظام است که به علت تشتّت عقاید در جامعه، کشور دچار هرج و مرج می‌گردد.[۲]

حکومت کمال مطلوب افلاطون (مدینه فاضله)

مدینهٔ فاضله افلاطون یا نیک شهر[۳] دولتی است، ازلی که هرچه حکومتهای موجود، به آن شبیه‌تر باشند، ازکمال بیشتری برخوردار و به سوی مدینهٔ فاضله حرکت می‌کند. مدینهٔ فاضله از تجمع انسانهایی درست شده که نیاز اقتصادی، آنها را دور هم جمع کرده است. ثبات مدینهٔ فاضله تنها از طریق عدالت (همان دلبستگی هر فرد به وظیفهٔ خویش که ضامن پایداری جامعه می‌شود) حفظ خواهد شد.

افلاطون علیرغم این که تجملات را می‌ستاید ولی آن را منشأ جنگ می‌داند. وقتی کشوری دست به تجاوز می‌زند نشانه‌ای از سازمان بیمار حکومت خود را به دست می‌دهد. همچنانکه فرد، هنگامی در برابر دیگران پرخاشگر می‌شود که هنر و فضیلت در او کم باشد.

طبقات اجتماعی جامعهٔ مورد نظر افلاطون از دو قشر «مردم» و «پاسداران» تشکیل می‌شود. پاسداران هم به دو دستهٔ فرمانروایان و سپاهیان تقسیم می‌گردند. طبقهٔ پاسداران در مال و زن و فرزند با هم اشتراک دارند.[۴] رهبری جامعه در دست شخصی است که بدان فیلسوف شاه گفته می‌شود. او معتقد است که تا فیلسوفان حقیقی قدرت

---

۱ ـ همان، ص ۵۳.
۲ ـ دیوید هلد، همان، ص ۵۳.
3 - *Kallipolis.*
۴ ـ مایکل ب. فاستر، خداوندان اندیشهٔ سیاسی، ترجمه شیخ اسلامی، ج اول، قسمت اول، (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۱)، ص ۱۳۲.

سیاسی را دست نگیرند، بشریت از رنج رهایی نخواهد یافت.[۱] افلاطون درباره ممکن بودن مدینهٔ فاضله در این دنیا می‌گوید: «چه بسا مدینهٔ فاضلهٔ او هرگز تحقق نیابد، بلکه به صورت نمونه‌ای در آسمان باشد تا آرزومندان بتوانند آن را ببینند و همانند آن را در دلهای خود بنیاد نهند.[۲]

افلاطون علل انقلابات را حسّ طمع و تجمل پرستی، تعلیم و تربیت نامطلوب و ایجاد اختلاف بین اعضای طبقهٔ حکومت می‌داند. دربارهٔ عامل اخیر الذکر یعنی اختلاف در سطح هیأت حاکمه می‌گوید: «...این حقیقتی است مسلم که اساس هیچ حکومتی تغییرپذیر نیست، مگر آنکه میان اعضای طبقه حاکم جدایی افتد، زیرا مادام که آنان متحد بمانند هر قدر هم عدهٔ آنها کم باشد اساس آن حکومت را نمی‌توان متزلزل ساخت.»[۳]

۲ ـ ارسطو

ارسطو در سال ۳۸۴ (ق م) در شهر استاژیرا[۴] که از مستعمرات یونان باستان در ساحل مقدونیه بود به دنیا آمد. وی از سال ۳۶۷ تا ۳۴۷ (ق م) شاگردی افلاطون کرد.[۵]

فلسفه سیاسی ارسطو: میان دیدگاه سیاسی ارسطو و نظرات ساسی افلاطون دو تفاوت عمده وجود دارد. نخست، وی نظریهٔ زندگی اشتراکی طبقهٔ پاسداران (در مال و زن و فرزند) افلاطون را مورد انتقاد قرار می‌دهد. ارسطو می‌گوید اگر زندگی اشتراکی این طبقه باعث وحدت می‌شود، پس چرا بقیه مردم از آن بهره‌مند نباشند. اختلاف در میان توده مردم هم ممکن است از هم پاشیدگی نظام را به همراه داشته باشد. اشتراک در مال باعث نابودی محبت و دوستی و همینطور مسامحه در حفظ و نگهداشتن در اموال خواهد شد.[۶] انتقاد دوم ارسطو بر نظریه معروف و اندیشهٔ بنیادی افلاطون یعنی

---

۱ ـ حمید عنایت، بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴)، ص ۴۵.

۲ ـ ر.ک: مایکل ب. فاستر، همان، ص ۲۷ ـ ۱۹۷.

۳ ـ افلاطون، جمهور، ترجمه فؤاد روحانی، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵)، ص ۴۵۶ ـ ۴۵۵.

۴ ـ *Stagira.*

۵ ـ ارسطو، همان، ص ۸.

۶ ـ همان، ص ۴۰ ـ ۶۰.

حکومت فلاسفه مربوط می‌شود. ارسطو بر این نظر است که معلوم نیست کسی که فلسفه را خوب بداند و مُثُل را بلد باشد، خوب هم بتواند حکومت کند.[1]

حکومت کمال مطلوب ارسطو: ارسطو حکومت را از آنِ مردمان شایسته و دانا می‌داند. جامعه از دیدگاه وی از سه طبقه ثروتمند، تهیدست و متوسط تشکیل شده است. صاحبان حکومت از بین سه قشر مذکور باید از آنِ طبقه متوسط باشد، زیرا دو گروه دیگر کمتر به آن دشمنی می‌ورزند. از طرف دیگر طبقه متوسط کمتر سودای نام و جاه در سر دارد. طبقه ثروتمندان از فرمانبرداری بیزارند و طبقه تهیدستان هم چون از مواجب سرمایه بی‌بهره‌اند. وای به حال کشوری که طبقه اول (ثروتمندان) و طبقهٔ دوم یعنی (تهیدستان) در آن حکومت کنند. بنابراین حکومت کمال مطلوب ارسطو از آنِ طبقه متوسط است.[2]

علل انقلاب: ارسطو از طرح این بحث در پی این است که نشان دهد، چه علل و عواملی حکومتها را به تباهی می‌کشاند و منجر به تغییر آنها می‌شود. وی معتقد است علت اصلی همه انقلابات همانا احساس وجود نابرابری و آرزوی برابری بوده است، یعنی افراد نابرابر را به یک چشم نگاه کردن و در میان افراد برابر تبعیض روا داشتن.[3] در کنار این عامل، عوامل دیگری هم وجود دارند که علل فرعی انقلاب نامیده می‌شوند. اینها عبارتند از نفع طلبی و سود جویی فرمانروایان، گستاخی، محروم شدن مردم از حرمت و آبرو، سهل انگاری نسبت به قانون اساسی، ناسازگاری نژادی مردم، حملات خارجی و ... .[4] البته می‌توان با جلوگیری از قانون شکنی، دادن اجازه به شایستگان برای نیل به مدارج ترقی، پیشگیری از اختلاس در اموال عمومی، فزونی پشتیبانان حکومت بر مخالفان آن، حفظ اعتدال و ... جلوی انقلابات را گرفت.[5]

---

۱ ـ مایکل ب. فاستر، همان، ص ۲۰۴.
۲ ـ همان، ص ۱۷۹.
۳ ـ ارسطو، همان، ص ۲۰۲.
۴ ـ همان، ص ۲۱۱ ـ ۲۰۶.
۵ ـ مصطفی ملکوتیان، همان، ص ۳۴ ـ ۳۳.

ب ـ متفکرین رومی

رومی‌ها بر خلاف یونانیها که می‌خواستند نظام مطلوب را در دولت ـ شهرهای خود پیاده کنند، درصدد تأسیس یک حکومت سیاسی جهانی و گسترده بودند. بنیان گذار تفکر رومی‌ها شخصی به نام «سیسرون» (۱۰۶ ق م ـ ۴۳ ق م) بود که تئوری جهان کشوری را ارائه داد. رومی‌ها در عمل به برپایی چنین نظامی دست یافتند ولی بعدها با بروز تفرقه و شروع درگیریهای قومی و ملّی و عدم توان برقراری نظم و ثبات در جامعه، حکومت آنها در عمل نابود شد. انواع حکومتها از دیدگاه سیسرون به سه قسم تقسیم می‌شدند که دموکراسی، اشرافی و سلطنتی سه نوع حکومت زمان او محسوب می‌شدند. به زعم او دموکراسی مظهر ارادهٔ مردم است که در آن آزادی وجود دارد و تمام مردم از حقوق مساوی برخوردارند و دولت در منافع و مصالح جامعه با مردم شریک است، ولی در دو نوع حکومت دیگر یعنی اشرافی و سلطنتی مردم رعیت و تابع به حساب می‌آیند.[1] سیسرون نظراتش را در دو کتاب «جمهوری» و «قوانین» بیان کرده است. او در سال ۴۳ (ق م) با نطقی که بر علیه حاکم وقت (مارکوس آنتونیوس) ایراد کرد، دستگیر و با تبر گردن زده شد.[2]

ج ـ متفکرین سیاسی دوره قرون وسطی (۴۵۳ م تا ۱۴۵۳)

به علت کشتار و قتل و غارت مردم که در روم مرسوم بود، مردم سرانجام به ستوه آمده و با جان و دل خواهان یک حاکم صلح دوست بودند. آنها وقتی با شعارهای رهایی بخش دین مسیح مواجه شدند، آن را پذیرفتند. از متفکرین این دوره می‌توان به «آگوستین» و «آکویناس» اشاره کرد که در ذیل به نظرات آن دو اشاره می‌شود:

۱ ـ آگوستین (۳۵۹ م ـ ۴۳۰ م)

اگوستین در سال ۳۵۹ بعد از میلاد در شهر تاگاست واقع در آفریقای شمالی به دنیا

---

۱ ـ سید جلال الدین مدنی، ص ۱۵۴.

۲ ـ مایکل ب، فاستر، همان، ج اول، قسمت دوم، ص ۳۰۷ ـ ۳۳۴.

آمد. او در سن ۳۳ سالگی به دین مسیح روی آورد و چهار سال بعد به رتبه کشیشی نایل گشت. از میان آثار وی می‌توان به کتاب «اعترافات» (شرح زندگانی اوست) و «شهر خدا» اشاره کرد. او در شهر خدا دو هدف را دنبال می‌کند:

۱ - جامعهٔ شهر خدا بالاتر از جامعهٔ انسانی است.

۲ - در انحطاط روم در مقابل اقوام وحشی، کلیسا مقصر نیست.[۱] شکست یک جامعه در بی‌عدالتی آن است. این عدل است که جامعه را پایدار نگه می‌دارد. عدل یعنی ایجاد رابطهٔ صحیح بین خالق و مخلوق و اجرای قوانین دین.

جامعه از دیدگاه آگوستین به جامعه آسمانی (شهر خدا) و جامعهٔ زمینی (خاکی) دسته‌بندی می‌شود. در جامعه آسمانی، پاکان و برگزیدگان زندگی می‌کنند که همانا نمایندهٔ خدا پرستی‌اند. نمایندهٔ چنین جامعه‌ای کلیسا است که از سوی خداوند تعیین می‌شود. هدف شهر خدا تحقق بخشیدن به صلح و عدالت است. اما جامعهٔ زمینی، جامعه‌ای است که امپراتور در آن حاکمیت دارد. در این جامعه گناهکاران زندگی می‌کنند. و عدالت در آن وجود ندارد. این جامعه برای رسیدن به عدالت باید تابع کلیسا باشد.[۲]

۲ - آکویناس (۱۲۲۵ م - ۱۲۷۴ م)

او در سال ۱۲۲۵ م در ایتالیا به دنیا آمد و از آثار وی می‌توان به کتاب «حکمت الهی» نام برد. تا زمان وی مسیحیان یگانه بنیاد دین را ایمان می‌پنداشتند. از میان کارهای مهم او می‌توان به کوشش فکری در ایجاد سازش میان عقل و ایمان اشاره کرد. یعنی او در صدد برآمد تا فلسفه ارسطویی را وارد تفکرات و آیین مسیحیت نماید. جامعهٔ مورد نظر وی ترکیبی از یک سازمان دنیوی و یک سازمان روحانی بود که در آن اولی تابع دومی است. او اعتقاد داشت ایمان باید متکی بر عقل باشد. ستیزش با زشتی، ناپاکی و نقص و حرکت به سوی وحدت میان انسان و خدا و رسیدن به رستگاری ابدی از وظایف بشر

---

۱ - ابوالقاسم طاهری، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در غرب، ص ۱۲۶.

۲ - ابوالفضل قاضی، همان، ص ۱۳۹.

است. قدرت از دیدگاه او مطلق است و معتقد بود که قدرت دولت، اسب سرکشی است که اگر بر او زین و لگام نزنند، به سوی فساد خواهد تاخت. قدرت را باید محدود کرد و فرمانروایان را وادار ساخت تا به فرامین عدالت گردن گذارند.[۱]

او در اجتماع مذهب را به عنوان تاجی می‌دانست که بر رأس سازمان اجتماعی قرار می‌گیرد. مذهب نه تنها رقیب تشکیلات دنیوی نیست، بلکه مکمل آن است. دولت از مذهب بی‌نیاز نیست. هر وقت که حوزهٔ وظایفشان مشترک باشد، در این صورت تابعیت از آنِ دولت خواهد بود. آکویناس در صدد بود سیستم کلیسا را به صورت یک سیستم استدلالی درآورد که این حرکت را مکتب اسکولاستیک یعنی مکتب مدرسه نام نهاد.[۲]

د ـ لیبرالیسم (آزاداندیشی)

ظلم و چپاول و شکنجه و کشتار در مغرب زمین در حدود ده قرن توسط مثلث شوم کلیسا، امپراتور و خان، نتایج و عوارض شومی به بار آورد. مردم از مذهب ساختگی مسیحیت نفرت پیدا کردند و در این اثنا فکر جدایی دین از سیاست غالب گردید. دین و مذهب به عنوان اموری تلقی گردیدند که در زندگی شخصی و فردی حکمفرما بود، این عصر را در اروپا به دوران تحول و انتقال از قرون وسطی به عصر روشن بینی (رنسانس) نام گذاری کردند. از متفکرین لیبرالیسم می‌توان به ماکیاول، هابز، لاک، آدام اسمیت، روسو و منتسکیو اشاره کرد.

۱ ـ نیکولو ماکیاول (۱۴۶۹ـ۱۵۲۷ م)

ماکیاول در سال ۱۴۶۹ م در فلورانس ایتالیا به دنیا آمد و در سال ۱۵۲۷ درگذشت. کتاب «شهریار» بزرگترین نمایندهٔ تفکر وی است. او بر خلاف تفکرات حاکم بر قرون وسطی، معتقد بود که هدف و ارزشها همگی دنیوی هستند و مذهب باید خادم دولت باشد. دولت نیاز به ایمان سیاسی دارد. مذهب برای سلامت و خوشبختی دولت لازم

---

۱ ـ ابوالفضل قاضی، همان، ص ۱۳۹.

۲ ـ سید جلال الدین مدنی، همان، ص ۱۵۹.

است. این مقام فقط در داخل دولت است و نه چیزی بالاتر از آن و یا مستقل از دولت.[۱]

او رسیدن به هدف را از دو راه ممکن می‌دانست، ۱ ـ از راه قانون ۲ ـ از راه زور. راه اول شایسته آدمیان است، وی غالباً بی‌تأثیر است و راه دوم ویژهٔ ددان و حیوانات است که با توجه به خصوصیت بشر، بهترین راه برای حکومت‌هاست. وی معتقد بود که ما نباید به دنبال ایده آل برویم، دیگر ایده آلهای افلاطون و ارسطو به درد نمی‌خورند. ما باید در پی واقعیتها باشیم و لذا وی در غرب به عنوان مظهر واقع گرایی شهرت دارد. از دیدگاه وی انسان، «حیوانی است که از دیگر حیوانات کمی مکارتر، اما درست مانند آنها دد منش است. این نظریه را ماکیاولیسم می‌خوانند.»[۲]

ماکیاول بر این اصل تأکید دارد که رسالت قدرت، فقط خدمتگزاری به هدفهای فرمانروایان است. بر شهریار لازم است که از هر وسیله‌ای جهت حفظ قدرت خود بهره بگیرد و در این هدف هیچ الزامی به رعایت امورات اخلاقی نیست. شهریار باید به فکر حکومت، نظم و امنیت باشد و به ایده‌آلها فکر نکند. شهریار نباید به اصول اخلاقی پای بند باشد و هر طور که می‌تواند به حکومت ادامه بدهد. بر شهریار لازم است که در آنِ واحد مظهر دو حیوان (شیر و روباه) باشد. حیله گری روباه برای دفع گزند و درندگی شیر برای نشان دادن قدرت لازم است.[۳]

۲ ـ توماس هابز (۱۶۷۹ م ـ ۱۵۸۸)

توماس هابز انسان را در وضع طبیعی (قبل از این که دولتی به وجود آید) موجودی می‌داند که میل دارد آزادی خود را حفظ کند و در عین حال بر دیگران تسلط یابد. از تعارض این امیال «جنگ همه بر علیه همه» پدید می‌آید که زندگی را نکبت بار، حیوانی و کوتاه می‌سازد. انسان در حال طبیعی گرگ انسان است. انسان ذاتاً بد سرشت و بی‌تربیت است.[۴]

---

۱ ـ و. ت. جونز، خداوندان اندیشهٔ سیاسی، ج دوم قسمت اول، ترجمه علی رامین، ص ۲۴.
۲ ـ همان، ص ۲۵.
۳ ـ همان، ص ۴۷.
۴ ـ دیوید هلد، همان، ص ۸۱.

نیاز انسان به دولت برای این است که تصادمی بین خودخواهیهای فردی او به وجود نیاید. وظیفهٔ دولت است که نگذارد افراد به حقوق یکدیگر تجاوز کنند. انسان برای احتراز از بروز نابسامانیها در جامعه، تحت یک قدرت قانونی مرکزی قرار می‌گیرد. این دولت به موجب قرار داد اجتماعی بین مردم تشکیل می‌شود. تنها چیزی که این قرارداد را حفظ می‌کند همانا زور شمشیر (قدرت نامحدود پادشاه) می‌باشد. قراردادی که زور و شمشیر از آن حمایت نکند، حرفی بیش نیست. پیمانهای بی شمشیر الفاظی بیش نیستند. بنابراین قرارداد اجتماعی، تفویض حکومت به حاکم برای جلوگیری از درنده خویی بشر است. مردم برای حفظ جامعه از هرج و مرج، تبعیت محض از حاکم را می‌پذیرند.[1]

۳ـ جان لاک (۱۷۰۴ ـ ۱۶۳۲)

جان لاک بر خلاف توماس هابز، بشر را ذاتاً خوب، نیک نفس، نظم پذیر و اجتماعی می‌داند. او اعتقاد داشت، انسان توان ادارهٔ خود را دارد. انسانها نوع دوست، صلح طلب و هماهنگ هستند. و با این خصوصیت است که دولت باید بر اصول حق و عدالت استوار باشد. زمینه به وجود آمدن دولت را باید در برخورد منافع متعارض بین اشخاص دانست که این دولت حق ضعیف را از متجاوز قوی باز می‌ستاند تا مردم از آزادی فطرت خود استفاده کنند. در چنین نظامی مردم از قسمتی از حق طبیعی خود گذشته و آن را به دست جامعه می‌سپارند. پادشاه از حقوق افراد و شهروندان محافظت می‌کند و مردم هم تعهد می‌دهند که در حدود قانون از پادشاه اطاعت کنند. تا زمان عدول هر یک، این قرارداد معتبر است.[2]

۴ـ ژان ژاک روسو (۱۷۷۸ ـ ۱۷۱۲ م)

روسو در سال ۱۷۱۲ م در ژنو به دنیا آمد و در سال ۱۷۷۸ م درگذشت. او طرفدار عدالت بود و می‌گفت، طبیعت انسان را آزاد و خوشبخت آفریده، ولی جامعه، وی را

---

۱ ـ و. ت. جونز، همان، ص ۱۵۱.
۲ ـ همان، ص ۲۴۴.

بنده و بدبخت گردانیده است. روسو دربارهٔ منشأ پیدایش دولت می‌گوید، بشر آزاد، از آزادی صرفنظر کرد و ارادهٔ فردی را تحت اراده همگانی قرار داد. تمام انسانها در این اجتماع برابر و مساوی هستند و همهٔ هیأت حاکمه را تشکیل می‌دهند. همهٔ مردم جمعاً رئیس و فرداً مرئوس هستند.[۱]

۵ـ آدام اسمیت (۱۷۹۰ـ۱۷۲۳ م)

او فیلسوف اقتصادی و اهل انگلستان است. اسمیت اعتقاد داشت که سیاست و اقتصاد از یکدیگر جدا هستند و هرکدام از موضوع جداگانه برخوردارند. او کتابی دارد به نام «ثروت ملل»[۲] که دیدگاه اقتصادی وی در آن بیان شده است.[۳] او می‌گفت لاک اعتقاد داشت باید انسانها آزادی سیاسی داشته باشند و بنده می‌گویم علاوه بر آن وجود آزادی اقتصادی برای تمام مردم و افراد جامعه لازم است. افراد باید آزادانه فعالیت اقتصادی داشته باشند و دولت هم از آن حمایت کند و این تفکر، آغاز دورهٔ سرمایه‌داری در غرب بود.

۶ـ مونتسکیو (۱۷۵۵ـ۱۶۸۹ م)

منتسکیو در سال ۱۶۸۹ م در فرانسه متولد شد. او در مسافرتش به انگلیس شیفتهٔ لاک شد و حکومت مشروطه را پسندید. در هنگام پیری بینائی‌اش را از دست داد و در سال ۱۷۵۵ م درگذشت. کتاب «روح القوانین» مبین نظرات و دیدگاههای اوست. نظریهٔ تفکیک قوا از اندیشه‌های مهم اوست. او معتقد بود که در هر جامعه‌ای برای بهتر اداره کردن آن، سه قوهٔ (مقننه، مجریه و قضائیه) وجود دارد که علیرغم نظارت آنها بر یکدیگر، اولاً نباید بر هم تسلط داشته باشند، ثانیاً از سپردن آنها به دست یک نفر باید جلوگیری شود، زیرا در این صورت، دیکتاتوری به وجود می‌آید.[۴]

۱ـ همان، ص ۴۳۰ـ۳۲۷.

2 - *The Weal of Nations.*

۳ـ موسی غنی نژاد، تحول مفاهیم، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۰)، ص ۱۹۵.

۴ـ سید جلال الدین مدنی، همان، ص ۱۸۰.

هـ ـ تفکرات رادیکالی

اصطلاح رادیکال(تندرو) اغلب بر سوسیالیستها و کمونیستها اطلاق می‌شود. اینها کسانی بودند که ازکاپیتالیسم و مایل به تأسیس مؤسسات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مورد نظر خود بودند. از جمله این افراد می‌توان به مارکس و لنین اشاره کرد.

۱ ـ کارل مارکس (۱۸۱۸ ـ ۱۸۸۳ م)

مارکس که اهل آلمان بود با نوشتن کتاب «کاپیتال» مکتب مارکسیسم را بنیان نهاد. او در دوران حیات خود شاهد ظهور سرمایه‌داری توسعه طلبانه انگلیس بود. وی برای جوامع به یک جبر تاریخی (کمون اولیه ← برده داری ← فئودالی ← سرمایه‌داری ← سوسیالیسم ←کمون ثانویه(کمونیسم))قائل بوده است.[۱] تغییر و تحول در هر یک از دوره‌ها، به مراحل بعدی همراه با یک «انقلاب» است. دولت نه برای اجتماع و نه برای فرد کار و فعالیت می‌کند، بلکه ساخته و پرداخته طبقهٔ بورژوا(سرمایه‌دار) برای تسلط بیشتر بر طبقهٔ پایین است. همانطوری که درکمون اولیه چیزی بنام دولت وجود ندارد، در دوران کمون ثانویه هم دولت از بین می‌رود.[۲]

۲ ـ لنین (۱۹۲۴ ـ ۱۸۷۰ م)

او اهل روسیه است که بعد از آشنایی با دیدگاههای مارکس و انگلس سرانجام تغییراتی در اصول و مبانی مارکسیسم به وجود آورد. لنین با این برخوردش با اندیشهٔ مارکس مکتب «مارکسیسم ـ لنینیسم» را بنیاد نهاد. وی می‌گوید این که سقوط سرمایه‌داری فرآیندی خودکار و جبری است و دیگر نیازی به اعمال زور و اراده ندارد، افسانه‌ای بیش نیست،[۳] سرمایه‌داری هیچگاه به خودی خود فرو نخواهد ریخت، بلکه دخالت، اراده و اختیار انسان در تحول دوره‌های جامعه امری الزامی است.[۴]

---

۱ ـ ای. اچ. کار، بررسی پیشگامان سوسیالیسم از دیدگاه تاریخ، ترجمه دکتر یحیی شمس، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴)، ص ۳۵.

۲ ـ دیوید هلد، همان، ص ۱۹۳.

۳ ـ حسین بشیریه، انقلاب و بسیج سیاسی، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۴)، ص ۳۳.

۴ ـ مصطفی ملکوتیان، همان، ص ۷۴.

و ـ تفکرات سیاسی قرن بیستم

مهم‌ترین تفکرات سیاسی که در قرن بیستم شکل گرفت سبب پیدایش جنگ جهانی اول و مدتی بعد جنگ جهانی دوم شدند، دو مکتب «فاشیسم» و «ناسیونال سوسیالیسم»(نازیسم) بود. برآیند این دو مکتب، ناسازگاری با دو مکتب دموکراسی و مارکسیسم بوده است.[۱] فاشیسم با نام موسولینی و نازیسم با نام هیتلر همراه است. خردگریزی، داروینیسم اجتماعی، ملت گرایی، اصل رهبری، دولت یکه تاز و نژادپرستی از اصول شش گانه فاشیسم و نازیسم محسوب می‌شود.

فاشیسم معتقد است «حکومت مفهوم مطلق و فوق انسانی دارد و افراد و گروهها در زمرهٔ امور اعتباری و نسبی هستند و وجودشان تنها در وجود حکومت معنی و مفهوم پیدا می‌کند. نازیسم هم تملیک و حاکمیت را تنها در وجود شخصی «پیشوا» تجلّی یافته می‌داند و اعتقاد دارد پیشوا روح مردم است.»[۲] رهبری جامعه تنها فردی است که قادر است ملتی را از نابودی نجات دهد و به هدف برساند. فاشیسم و ناسیونال سوسیالیسم در نهایت با تفوّق نژادی خود به مرام ضد یهود تبدیل شدند.[۳]

---

۱ ـ جلال الدین مدنی، همان، ص ۲۰۲.

۲ ـ سید علی اصغر کاظمی، همان، ص ۴۸.

۳ ـ بهاء الدین پازارگاد، مکتب‌های سیاسی، (تهران: انتشارات اقبال، بی‌تا)، ص ۱۲۵ ـ ۱۳۵.

خلاصه درس

در این درس نظریات و آراء سیاسی غرب را مرور کردیم. از دلایل ارائه این نظرات می‌توان به چگونگی رسیدن به اهداف بشر نام برد. در یونان قدیم دو متفکر پرآوازه، یعنی افلاطون و ارسطو مباحث ارزنده‌ای به عالم سیاست عرضه نمودند. افلاطون به دنبال تبیین مدینهٔ فاضله‌ای بود که حاکم آن را فیلسوف شاه تشکیل می‌داد. او برای رسیدن به چنین جامعه‌ای به نقد و ارزیابی حکومتهای زمانش یعنی، تیمارشی، الیگارشی، تیرانی و دموکراسی پرداخت. از نظر افلاطون آنچه که مدینهٔ فاضله‌اش را مورد تهدید قرار می‌دهد همانا حسّ طمع و تجمل پرستی، تعلیم و تربیت نامطلوب و ایجاد اختلاف بین اعضای حکومت کننده می‌باشند. ارسطو با دسته‌بندی مردم به طبقات ثروتمند، تهیدست و متوسط اعتقاد داشت که طبقه متوسط باید حکومت را در دست بگیرند.

در روم قدیم به متفکری بنام سیسرون برخورد می‌کنیم که آیین جهان کشوری را مطرح نموده است. آگوستین و آکویناس نیز دو متفکری بودند که قرون وسطی مدیون اندیشه‌های آنان است. از منادیان لیبرالیسم به نظرات ماکیاول، توماس هابز، جان لاک، ژان ژاک روسو، آدام اسمیت و منتسکیو اشاره شد.

مارکس و لنین هم از کسانی بوده‌اند که راجع به سیاست نظراتی داشته‌اند که در این درس به آنها پرداختیم. در پایان به مهم‌ترین تفکرات سیاسی در قرن بیستم؛ یعنی، فاشیسم و ناسیونال سوسیالیسم سخن گفتیم.

پرسش

۱ ـ انواع حکومتهای زمان افلاطون را نام ببرید.

۲ ـ علل انقلابات را از نظر افلاطون بنویسید.

۳ ـ عواملی که حکومتها را به تباهی می‌کشاند بنویسید.

۴ ـ تفاوت جامعهٔ آسمانی و جامعهٔ زمینی را از دیدگاه آگوستین بنویسید.

۵ ـ منظور از مکتب اسکولاستیک (مکتب مدرسه) چیست؟

۶ ـ راههای رسیدن به هدف از نظر ماکیاول را نوشته، و توضیح دهید که وی کدامیک را ترجیح می‌دهد، چرا؟

۷ ـ منظور از قرارداد اجتماعی از نظر هابز، لاک و روسو را بنویسید.

۸ ـ اصول شش گانه فاشیسم و ناسیونال سوسیالیسم را بنویسید.

درس سیزدهم:

تفکرات سیاسی در آینه زمان

هدفهای رفتاری

از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود، پس از مطالعهٔ این درس بتوانند:

۱ـ علت تشکیل اجتماعات انسانی را از دیدگاه فارابی تشریح کنند.

۲ـ انواع مدینه‌ها را از دیدگاه فارابی نام ببرند.

۳ـ ویژگیهای یک حاکم را در آراء و اندیشه‌های خواجه نصیر الدین طوسی نام برده و هر یک را توضیح دهند.

۴ـ پیشنهادهای خواجه نظام الملک به پادشاه را ذکر کنند.

۵ـ انواع سیاست را با توجه به نظریه غزالی نام برده و شریف‌ترین آن را توضیح دهند.

۶ـ نظر ابن خلدون در مورد مراحل حیات نظامهای سیاسی را به طور کامل بیان کنند.

۷ـ آراء و اندیشه‌های اصلاحی سیّد جمال الدین اسد آبادی را توضیح دهند.

در درس گذشته تفکرات سیاسی در غرب را مرور کردیم و اینک تفکرات سیاسی اندیشمندان مسلمان را بررسی می‌کنیم.

دیدگاه اندیشمندان مسلمان دربارهٔ سیاست

اندیشمندان مسلمان با توجه به رهنمودهای مکرر اسلام دربارهٔ ضرورت وجود دولت در جامعه و خصوصیات حاکم اسلامی نظارت محققانه‌ای ارائه داده‌اند که در این قسمت به تعدادی از آنها اشاره می‌شود:

۱ـ فارابی

«ابو نصر محمد بن طرخان اوزلغ فارابی» در سال ۲۵۷ هـ‌ق. در شهر فاراب از بلاد

ترکمنستان دیده به جهان گشود. و در سال ۳۳۸ هـ ق. در سن هشتاد سالگی در دمشق دار فانی را وداع گفت.[۱] او نخستین فیلسوف مسلمان محسوب می‌شود که به مطالعهٔ عام سیاست پرداخت و فلسفه خود را فرع بر آن قرار داد. از این نظر، وی مرجع اندیشمندانی است که بعد از او به امر سیاست پرداختند.[۲]

فارابی به دلیل این که شارح عقاید ارسطو (معلم اول) بود، به «معلم ثانی» شهرت یافت. او تنها فیلسوفی است که آثار سیاسی نسبتاً فراوانی دارد. از جمله آثار فارابی «السیاسة المدنیه»، «تحصیل السّعادة»، «فصول المدنی»، «تلخیص نوامیس افلاطون» و «مبادی آراء اهل مدینه فاضله» می‌باشند.

فارابی در جواب این سؤال که علت تشکیل جوامع انسانی چیست؟ معتقد است افراد انسانی برای برآوردن مایحتاج عمومی خود نیازمند اخوّت و تعاون هستند و برای این منظور اجتماعات انسانی شکل می‌گیرد. انسان به طور فطری کمال جو است و زندگی اجتماعی می‌تواند او را به این آرزوی دیرینه‌اش نایل گرداند. اساساً شخصیت انسانی در پرتو زندگی اجتماعی شکل می‌گیرد. در این بحث او متأثر از فلاسفه یونان به ویژه ارسطو است که از مدنی الطبع بودن انسان سخن گفت.[۳] نکتهٔ مهم در اندیشهٔ فارابی این است که وی زندگی در اجتماع را وسیله‌ای برای رسیدن به کمال و سعادت در دنیا و آخرت می‌داند. او در کتاب «آراء اهل مدینه فاضله» در این باره می‌گوید: «فرد بشری برای بقای خود، و برای آن که به برترین کمالات انسانی خود برسد، نیازمند به چیزهای بسیاری است که به تنهایی از عهدهٔ انجام آنها بر نمی‌آید، بلکه نیازمند به گروهی است که هر یک نیازی از نیازهای او را برآورد و هر فردی از افراد این گروه را چنین حالتی است. از این رو، آدمی به کمال فطری خود نخواهد رسید، مگر به مدد اجتماعاتی که در امور زندگی مددکار یکدیگر باشند، و در رفع نیازهای یکدیگر اقدام کنند، تا جامعه هم

---

۱ ـ حنا الفاخوری ـ خلیل الجر، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمهٔ عبد المحمد آیتی (تهران: سازمان‌انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۵۸)، ص ۳۹۶.

۲ ـ همان، ص ۵۰۹.

۳ ـ ابوالفضل قاضی، همان، ص ۱۵۲.

برپای باشد و هم به کمال مطلوب برسد. از اینجاست که افراد انسان افزون شدند و در جایی از زمین زندگی کردند و از این افراد جامعه‌های انسانی پدید آمد.[۱]

اجتماعات انسانی از دیدگاه وی به دو نوع دسته‌بندی می‌شود که عبارتند از اجتماعات کامله و اجتماعات ناکامل. اجتماعات کامله به اجتماعات عظمی (جهان وطنی)، وسطیٰ (دولتهای مستقل) و صغریٰ همان دولت ـ شهرها تقسیم می‌شوند. اجتماعات غیر کامله از دیدگاه وی ساکنان یک ده، مردم یک محله در یک شهر و یا تجمع مردم در یک خیابان می‌باشند.[۲] بهترین جامعه‌ای که او بدان تأکید می‌کند و معتقد است انسان در آن به سعادت می‌رسد همان مدینه صغری است. او مدینه‌ها را به مدینه فاضله، جاهله، فاسقه، متبدله و ضالّه تقسیم می‌کند که در ادامه به توضیح هر یک از آنها می‌پردازیم.

انواع مدینه‌ها

۱ ـ مدینه فاضله

در مدینه فاضله، مردم به دنبال سعادت حقیقی هستند و در این جامعه سعادت و خوشبختی افراد به نوعی تضمین می‌شود. مردم این شهر به دنبال فضایل هستند و بر این اساس این شهر به مدینه فاضله شهرت دارد. رئیس این مدینه مانند قلب در وجود انسان است که بر تمام اعضای بدن ریاست می‌کند. ریاست درست نقش اساسی را در سعادت و خوشبختی به عهده دارد. چنین شخصی به طور مستقیم، معرفت را از طریق وحی از عقل فعال اخذ می‌کند و این در دو حالت خواب یا بیداری صورت می‌گیرد. این شخص جز پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و جانشینان وی نخواهند بود. از اینجاست که فارابی از افلاطون فاصله می‌گیرد و به نظریه نبوت در اسلام می‌رسد.[۳]

به خاطر اهمیت رهبری در مدینه فاضله است که خصوصیات زیر برازنده وجودی

---

۱ ـ فارابی، آراء اهل مدینه فاضله، (بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا)، ص ۷۷ ـ ۷۸.

۲ ـ ابوالفضل قاضی، همان، ص ۱۵۲.

۳ ـ حنا الفاخوری، همان، ص ۴۳۹.

اوست که بدون آن نمی‌توان جامعه‌اش را به سعادت برساند. این ویژگیها عبارتند از: سلامت کامل اعضاء و جوارح، فهم و تصورات درست از اوضاع و احوال جامعه، حافظه خوب، دوستدار علم، خوش بیانی، باهوش و صاحب کیاست، دارای روح بزرگ و دلبستگی آمیخته با اخلاص طبیعی به عدالت و ارادهٔ قوی.[۱]

۲ ـ مدینه جاهله

مدینه جاهله مدینه‌ای است که در آن مردم نه سعادت را می‌شناسند و نه فکر سعادت به ضمیر آنها خطور می‌کند. اگر آنها را به طرف سعادت راهنمایی هم بکنند آنها به آن سوی نروند. این مردم تنها به قدرت و جاه و مال می‌اندیشند.

۳ ـ مدینه فاسقه

مردم در این مدینه از فضایل آگاهی دارند، ولی بدان عامل نیستند. آنها آنچه را باور دارند، عمل نمی‌کنند. در مدینه جاهله مردم الگوی سعادت را نشناختند، ولی در این مدینه مردم الگوی سعادت را می‌شناسند، ولی بدان پای‌بند نیستند.

۴ ـ مدینه ضالّه

مدینه‌ای است که رئیس آن از لحاظ اعتقادی منحرف شده و ادعای پیامبری می‌کند و معتقد است که به او وحی شده است. در این مدینه چون حاکم منحرف شده مردم هم به مرور زمان منحرف خواهند شد. در این مدینه ارزشها تحریف شده است.

۲ ـ خواجه نصیر الدین طوسی

نام وی «محمد بن محمد بن حسن ابی بکْر»، مُکنّیٰ به ابو جعفر و ملقب به استاد البشر و مشهور به خواجه نصیر الدین طوسی است. او در سال ۵۹۷ هـ‌ق. در طوس متولد و سرانجام در سال ۶۷۲ هـ‌ق. در عراق دار فانی را وداع و در کاظمین مدفون شد. خواجه به لحاظ شهرت در ریاضی و ستاره شناسی در دستگاه حکومتی هولاکو خان مغول جذب و به عنوان مستشار عالی هولاکو کارش را آغاز می‌کند. این حرکت علاوه بر تأثیری که بر

---

۱ ـ م. شریف، تاریخ فلسفه در اسلام، بی جا، بی نا، بی تا، ص ۱۷۴.

پادشاهان مغول داشت، توانست دانشمندانی که از ترس مغول ایران را ترک کرده بودند، به کشور بازگردند که از آن نمونه، بازگشت ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه، است. او آثار زیادی دارد که «اخلاق ناصری» در سیاست از جمله تألیفات وی است.

خواجه دربارهٔ زندگی اجتماعی بشر و نیاز وی به دولت می‌گوید، انسان به دنبال کمال است و برای رسیدن به معنویت نیاز به همنوعان دارد. او به تنهایی نمی‌تواند احتیاجات متنوع و متکثّر خود را مرتفع نماید. بنابراین، کمک انسانها به یکدیگر بدون اجتماع محال است. از طرفی دیگر زندگی اجتماعی انسان نیاز به امنیت و امنیّت نیاز به دولت دارد. با این توضیح، وی پیدایش دولت را، یک امر طبیعی و مولود ضرورت می‌داند.

راجع به ویژگیهای حاکم از دیدگاه خواجه باید گفت که او معتقد است، حاکم باید از فاضل‌ترین مردم جامعه باشد. از متانت رأی، قاطعیّت رأی و صبر بر مقاصات برخوردار باشد. مردم باید در برابر چنین حاکمی مطیع باشند. نیکیهای حاکم را افشا و بدیهای وی را بپوشانند. حکومتها از نظر وی و با توجه به اهداف آنها به فاضله و غیر فاضله تقسیم می‌شوند. در حالی که مردم و پادشاه در مدینه فاضله به دنبال تحصیل خیر و نیل بـه کمال مطلوب هستند، مردم و پادشاه در مدینهٔ غیر فاضله به دنبال خواسته‌های شهوی خودشان هستند و هدف این حکومت، کسب کمال نیست.

۳ـ خواجه نظام الملک

نام او ابـو عـلی مـلقب بـه نـظام المـلک است. وی در یکـی از روسـتاهای طـوس (خراسان) در سال ۴۰۸ هـ.ق. به دنیا آمد. پدر وی ابوالحسن علی بن اسحاق مشاغل سیاسی داشت و مدتی حکمران خراسان بود. به همین جهت خواجه هم توانست در دستگاه حکومتی سلجوقیان کم کم راه پیدا کند و حتّی به مقام وزارت برسد.

آراء سیاسی خواجه را می‌توان درکتاب «سیاستنامه» جستجو کرد. خواجه برای این که اطاعت مردم از پادشاه را تحکیم بخشد، سلطان را نمایندهٔ خدا در روی زمین معرفی کرد تا به دلیل نفوذی که دین و خداوند در قلوب مردم دارد، مردم از نمایندهٔ او هـم اطاعت کنند. او معتقد است خدا، پادشاه را از میان مردم انتخاب می‌کند و مهمّات دین

و دنیای مردم را به دست او می‌دهد. رعایا باید راه اطاعت از پادشاه را در جامعه در پیش گیرند. پادشاه هم باید دقت کند، حال که خداوند این نعمت را به او ارزانی داشت، امور جاری کشور را به نحو مطلوب تدبیر کند. حاکم باید بداند اگر خدمتکاری کار ناشایسته‌ای کرد، باید پند داده شود و اگر تأثیر نکرد او را از کار باز دارد و به کسی که شایسته است محول کند. پادشاه باید مجرمین را به اندازهٔ جُرمشان مجازات کند، ولی باید دامن قداست خود را تا جای ممکن بگستراند. خواجه می‌گوید «مقامات دولت در برابر شاه مسؤولند و شاه به نوبهٔ خود در پیشگاه خداوند».[1]

خواجه برای تحکیم قدرت پادشاه یک سری پیشنهاداتی را به وی می‌کند که اعم این پیشنهادات عبارتند از:

۱ ـ ملاقات عمومی ۲ ـ بازرسی دایم از اعمال کارگزاران ۳ ـ خبرگیری از قضات کشور و رسیدگی به احوال قضات به صورت دایمی ٤ ـ اقامهٔ دستورات دینی و بزرگ داشتن علمای دین و کفاف ایشان را از بیت المال پدید آوردن ۵ ـ اطلاع از وضع مملکت و مردم ٦ ـ لزوم گماشتن جاسوسان ۷ ـ بها دادن به فرمان خود ۸ ـ تأمین مقرّری لشکر ۹ ـ عدم تصمیم عجولانه ۱۰ ـ پاداش به خدمتگزاران و مجازات متجاوزان ۱۱ ـ خودداری از دادن یک شغل به دو نفر و یا دو شغل به یک نفر و ... دستورات فوق از این بابت مهم بود که خود خواجه مقام وزارت را در دربار آلپ ارسلان و ملکشاه سلجوقی به عهده داشت و اگر مطلبی را مطرح می‌کند از واقعیت زمان خودش سخن می‌گوید.[2]

۴ ـ غزالی

زین الدین ابو حامد بن محمد بن محمد بن احمد طوسی غزالی ملقب به «حجت الاسلام» در سال ۴۵۰ هـ ق. در طوسِ خراسان متولد شد. او «تحصیلات خود را در طوس آغاز کرد و سپس به سال ۴۶۵ هـ ق. به گرگان رفت. به سال ۴۷۰ هـ ق. به نیشابور آمد و در آنجا به جوینی معروف به امام الحرمین پیوست و تا پایان عمر او یعنی به سال

---

۱ ـ همان، ص ۲۳۲.
۲ ـ همان.

۴۷۸ با او ملازم بود.»[۱] سرانجام در سال ۵۰۴ هـ.ق. در طوس چشم از جهان فرو بست.

غزالی دارای آثار متعددی است. کتاب «نصیحة الملوک» حاوی نظرات سیاسی او راجع به حکومت و پادشاهی است. شریف‌ترین سیاست از دیدگاه وی، سیاست پیامبران است که برای تطهیر نفوس مردم از اخلاق ناپسند به سوی اخلاق پسندیده می‌داند.

غزالی در کتاب نصیحة الملوک همان طوری که از نامش پیداست رهنمودهایی را به پادشاه ارائه می‌دهد و معتقد است، پادشاه باید سعادت خود را در رستگاری و نیکوکاری به خلق بداند، نه کردار ناپسند نسبت به مردم؛ چون پادشاه مسؤول است، باید جلوی ستمگری را بگیرد و اگر خود ظالم نبود کفایت نمی‌کند، اگر او بخواهد مردم در پی انتقام از وی نباشند به مردم کبر نورزد، باید خود را مانند مردم بداند. از پوشیدن لباس فاخر و خوردن غذای لذیذ خودداری کند و از لذت طلبی و شهرت پرستی دوری کند. تا جایی که ممکن است به خشونت متوسل نشود. نباید در اجرای اصول شریعت و حفظ دین کوتاهی کند. برای این که مردم از او راضی شوند، نباید از اصول دین عدول کند. برای انجام مستحبّات و نوافل نباید مردم نیازمند را طرد کند. بلکه جواب دادن به مردم از نوافل بالاتر است. پادشاه باید بداند خالق جهان خداوند است. خداوندی که دارای جسم و کالبد نیست و به هیچ نمی‌ماند. قادر مطلق است. بر همه چیز محیط و عالم مطلق است، صاحب تقدیر و مشیّت است، سخن راست می‌گوید و هرچه گفته حق است و انبیا را برای هدایت انسانها فرستاد تا حجّت باشند. پادشاه باید بداند دنیا منزلگاه است، نه قرارگاه و باید به فکر بازپسین (آخرت) باشد.

۵ ـ ابن خلدون

ولی الدّین ابو زید عبدالرحمن بن خلدون بن مالکی حضرمی معروف به «ابن خلدون» جامعه شناس معروف مسلمان در سال ۷۳۲ هـ.ق. در تونس به دنیا آمد. او اصالتاً اهل اندلس است و از اعراب قبیله‌ای می‌باشد که از یمن به اسپانیا مهاجرت کردند. تونس در زمان ابن خلدون از موقعیت فرهنگی و علمی خوبی برخوردار بود. زمان او با قرن ۱۴

---

۱ ـ حنا الفاخوری، همان، ص ۵۱۹.

میلادی مصادف بود، یعنی با شروع رنسانس در اروپا، جهان اسلام رو به افول می‌رفت. او در صرف و نحو، قرائت و تجوید، منطق، حدیث، فقه مالکی، کلام و ریاضیات سرآمد روزگار بود. از آثار وی کتابی است به نام «العبر» که مقدمه آن مشهور است. این مقدمه، او را به شهرت جهانی رساند تا جایی که از طرف اندیشمندان غربی بارها مورد ستایش قرارگرفت. توین بی *Toyn bee* استاد دانشگاه آکسفورد راجع به ابن خلدون دارد که فلسفهٔ تاریخ ابن خلدون بزرگ‌ترین کاری است که در هیچ زمان و مکان مانند او دیده نشده است.

تاریخ که تا قبل از ابن خلدون تنها به صورت وقایع نگاری نقل می‌شد، توسط وی متحول شد. وی به فلسفهٔ تاریخ با دید جامعه شناسانه پرداخت و لذا ابن خلدون را پدر جامعه‌شناسی گویند. دکتر ابوالفضل قاضی نویسنده کتاب حقوق اساسی و نهادهای سیاسی در صفحه ۱۶۳ این کتاب راجع به ابن خلدون می‌گوید:

> **در میان انبوه این متفکران به نامی بر می‌خوریم که بی‌گمان یکی از مغزهای برجسته فلسفهٔ تاریخ، جامعه‌شناسی و علم سیاست است. این پیشگام اندیشمند که از طریق خلق نظریاتی در باب جامعه، سیاست و دولت به ارائه اندیشه‌های ارزنده علمی پرداخته است.**[1]

ابن خلدون راجع به تأسیس حکومت معتقد است، انسانها یک نوع گرایش طبیعی به همدیگر دارند که وقتی این گرایشها به هم پیوند می‌خورد پدیده‌ای را به وجود می‌آورد که به آن عصبیّت گویند. عصبیّت یعنی یک نوع علقه و پیوند روحی و باطنی با همدیگر، غایت این عصبیّت حکومت است.

او راجع به ظهور و سقوط تمدن می‌گوید، این حرکت تابع عوامل طبیعی، جغرافیایی و اجتماعی است. «این دانشمند مسلمان سیاست را با دید قدرت نگاه می‌کند و زیربنای قدرت و حکومت را عصبیّت یعنی نوعی حس همبستگی ملّی و قومی تلقی می‌نماید که در آن دین و اخلاق نقش تعیین کننده‌ای دارند. از نظر ابن خلدون قدرت اساس حکومت است که بر مبنای قانون علیت که یک پدیده طبیعی و

---

۱ ـ ابوالفضل قاضی، همان، ص ۱۶۲.

ضروری برای بشریت است استوار می‌باشد و بدون قدرت، حکومت نمی‌تواند تأسیس شود و دوام داشته باشد.»[1]

ابن خلدون دولت را برای مردم هرکشور به دیواری تشبیه می‌کند که محصولات باغ را از دزدان مصون می‌دارد و از آن محافظت می‌کند و آن را مانند دژی می‌داند که در مقابل بیگانگان از آن پاسداری می‌کند.[2] او اگر اطاعت از فرمانروایان را ضروری می‌داند، به خاطر عصبیتی است که حکام از آن برخوردارند، البته نقش دین در اطاعت‌پذیری بسیار مهم است.

او تقسیم کار در حکومت را برای پیشبرد مقاصد آن ضروری می‌داند و می‌گوید:

در هر حال کشور به هر شکلی اداره شود، خواه نا خواه باید دارای تشکیلاتی باشد و برای انجام امور کشوری و خدمت به دولت باید مشاغل و وظایف خاصی بنیان گذارده شود و مناسب هر یک خدمتگزارانی تعیین گردد و کارها و وظایف دولتی میان رجال تقسیم شود.[3]

تئوری ابن خلدون راجع به صعود و سقوط تمدنها به تئوری «تعاقب دولتها» شهرت دارد. او در این نظریه به دنبال آن است تا ارزیابی دقیق و جامعه شناسانه‌ای از نظامهای سیاسی داشته باشد. او معتقد است هر نظام یا تمدنی در برهه‌ای از زمان متولد و سپس سیر صعودی خود را طی می‌کند و بعداً دوران فرسودگی و فروپاشی آن آغاز می‌شود، ولی در کل تمدنها با توجه به این آیهٔ قرآن «لِکُلِّ اُمَّةٍ اَجَل» رو به تکامل است. ابن خلدون می‌گوید: هر نظام یا دولتی از دو نوع عمر برخوردار است. ۱ ـ عمر طبیعی که مانند انسان قریب به ۱۲۰ سال است و عمر سیاسی که دارای پنج مرحله است. این مراحل عبارتند از:

۱ ـ دوران پیروزی (الظفر)؛ زمانی است که گروهها بر اساس عصبیت و انگیزه قدرت بر نیروهای دیگر پیروز می‌شوند و حکومت به وجود می‌آید.

۲ ـ دوران غلبه بر رقبای داخلی کشور (الاستبداد)، وقتی حکّام به پیروزی می‌رسند

---

۱ ـ ابوالفضل عزتی، سیاست در اسلام (تهران: انتشارات هدی، ۱۳۶۱)، ص ۱۵۲.

۲ ـ عزت الله رادمنش، کلیات عقاید ابن خلدون دربارهٔ فلسفه، تاریخ، تمدن (تهران: انتشارات قلم، بی‌تا)،ص ۱۴۸.

۳ ـ ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ترجمه پروین گنابادی، (بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا)، ص ۴۲۰.

دیگر خود را نیازمند به پشتیبانی مردم نمی‌بینند و سعی دارند فرامین خودشان را با خودکامگی به اجرا بگذارند.

۳ ـ دوران آرامش و آسودگی (الفراغ)، این دوران با نوعی ایجاد نظم و اوج قدرت حکومت همراه است.

۴ ـ دوران مسالمت جویی (القنوع و المسالمه)، در این دوران دیگر از ستیزشهای اجتماعی خبری نیست و نوعی سکون و آرامش جامعه را فرا می‌گیرد.

۵ ـ دوران اسراف و تبذیر (الاسراف و التبذیر)، حکومتها به طور غالب در این دوره بعد از طی مراحل سه گانهٔ بالا به عیش و نوش و تجمل گرایی روی می‌آورند و این سرآغاز انحطاط و نهایتاً مرگ حکومتها است.[1]

ابن خلدون از آزادی و دموکراسی در جامعه ستایش می‌کند و خودکامگی را بزرگ‌ترین دشمن انسان و تمدن و بلای عصبیت می‌داند و حاکم ظالم، مستبد، دزد را عامل برهم زننده جامعه می‌داند که با این عملش جامعه را به تباهی و فساد می‌کشاند. زیرا به اعتقاد وی «الناس علی دین ملوکهم» یعنی مردم بر دین پادشاهان هستند.»[2]

۶ـ اندیشه بازگشت به اسلام نخستین در قرن معاصر

جهان اسلام در قرن حاضر شاهد حرکتهای اصلاح گرایانه از سوی تعدادی از اندیشمندان مسلمان بود که سردمدار این حرکت را می‌توان سید جمال الدین اسد آبادی دانست. سیّد جمال با بررسی دقیق از دردهای مسلمین (استبداد حکّام، جهالت و بی‌خبری توده مسلمان، نفوذ عقاید خرافی در اندیشهٔ مسلمانان، جدایی و تفرقه میان مسلمانان، نفوذ استعمار خارجی) به ارائه راه حل پرداخت و چاره را در مبارزه با خودکامگی مستبدان، مجهز شدن به علوم و فنون جدید، بازگشت به اسلام نخستین، ایمان و اعتقاد به مکتب، مبارزه با استعمار خارجی در ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اتحاد اسلام، دمیدن روح پرخاشگری و مبارزه و جهاد در جامعه اسلامی و

---

۱ ـ ابوالفضل قاضی، همان، ص ۱۶۶.

۲ ـ عزت الله رادمنش، همان، ص ۱۰۴.

مبارزه با خودباختگی در برابر غرب، جستجو می‌کرد.[۱]

حکومت مطلوب سید جمال حکومتی بود که ریشه در قرآن و سنت داشت و جامعه نمونه را جامعه اسلامی می‌دانست. استاد شهید مطهری دربارهٔ آرمان سید می‌گوید: «آرمان اصلاحی سید و جامعه ایده‌آلش در جامعه اسلامی خلاصه می‌شود که وحدت بر سراسر آن حاکم باشد. اختلاف نژادی، زبانی، منطقه‌ای، فرقه‌ای، بر اخوت اسلامی آنها فائق نگردد و وحدت معنوی و فرهنگی و ایدئولوژیکی آنها را آسیب نرساند. مردم مسلمان مردمی باشند آگاه و عالم و واقف به زمان و آشنا به فنون و صنعت عصر، و آزاد از هرگونه قید استعمار و استبداد، تمدن غربی را با روح اسلامی نه با روح غربی اقتباس نمایند. اسلام حاکم همان اسلام نخستین باشد بدون پیرایه‌ها و ساز و برگها که بعدها در طول تاریخ به آن بسته شده است. روح مجاهدگری به مسلمانان باز گردد، احساس عزّت و شرافت زیر بار ظلم و استبداد و استعباد نروند.»[۲]

البته در راستای حرکتهای اصلاح طلبانه سیّد جمال در جهان تشیع می‌توان به مرحوم نائینی و حضرت امام خمینیؒ اشاره کرد که در نهایت به استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران می‌انجامد. حضرت امام خمینیؒ بنیان گذار جمهوری اسلامی که اسلام ناب محمدیﷺ را مطرح نمود، مبارزات خود را از سال ۱۳۴۰ هـ ش. آغاز نمود. حمله به نظام شاه، اسرائیل و آمریکا زیر ساز تحولی بود که به تبعید امام به ترکیه و نجف و پاریس منجر گردید. با فرار شاه از ایران در سال ۱۳۵۷ و بازگشت پیروزمندانه امامؒ به میهن اسلامی سرفصل جدیدی در حیات مردم ایران گشوده شد و با تأسیس حکومت اسلامی در ایران به رهبری ولی فقیه زمینه برای حرکت جهانی مسلمین بر علیه نظام سلطهٔ جهانی آماده گردید که بازتاب آن را، امروز در الجزایر، مصر، افغانستان، لبنان، بوسنی و هرزگوین، کشمیر، عراق و در تمام نقاط مسلمان نشین مشاهده می‌کنیم و می‌رود که طومار ننگین استکبار را در هم بپیچد.

---

۱ ـ استاد شهید مرتضی مطهری، نهضتهای اسلامی در صد سال اخیر، (قم: صدرا، بی‌تا)، ص ص ۲۱ ـ ۳۴.
۲ ـ همان، ص ۳۶.

خلاصه درس

در درس حاضر، آراء و نظرات بعضی از اندیشمندان اسلامی مرور شد. اسلام با توجه به ماهیت قوانین و مقرراتش، ضرورت دولت را برای جوامع انسانی حتمی می‌داند. به نوعی این ضرورت وجوب دولت را می‌توان در اندیشه متفکرین اسلام شناسایی کرد. اولین اندیشمندی که در دنیای اسلام به سیاست پرداخت فارابی بود. فارابی با شرحی که بر عقاید ارسطو نگاشت به معلّم ثانی شهرت یافت. او انسان را به طور فطری کمال‌جو می‌دانست و به مدنی الطبع بودن بشر اعتقاد داشت. انواع مدینه‌ها از نظر وی عبارت بودند از مدینه فاضله، جاهله، فاسقه، ضاله، که از هر کدام شرح و بسطی ارائه داده است. دومین متفکر اسلامی که شیعه مذهب هم بود و دربارهٔ سیاست کتاب نوشت خواجه نصیر الدین طوسی است که نیاز به امنیت در جوامع انسانی را منشأ پیدایش دولت در اسلام می‌دانست. او برای حاکم یک سری ویژگیهایی را قایل بود.

در ادامه به بررسی نظرات متفکرین اهل سنت مانند خواجه نظام الملک، غزالی و ابن خلدون پرداختیم که هر یک راجع به دولت و وظایف او به تفصیل سخن گفتند. در پایان به اندیشه اسلام نخستین در قرن حاضر پرداخته شد و به ارائه نظرات سید جمال الدین اسد آبادی به عنوان بنیان گذار این حرکت، سخنانی گفتیم و حرکت عملی را در اندیشهٔ حضرت امام خمینی(ره) دیدیم که نهایتاً به انقلاب اسلامی در ایران انجامید.

پرسش

۱ ـ علت تشکیل جوامع انسانی را از نظر فارابی بیان نمایید.

۲ ـ انواع مدینه‌ها را از دید فارابی نام ببرید.

۳ ـ به نظر خواجه نصیر الدین طوسی حاکم باید دارای چه ویژگیهایی باشد؟

۴ ـ چهار مورد از پیشنهادات خواجه نظام الملک به پادشاه را بنویسید.

۵ ـ شریف‌ترین سیاست از نظر غزالی کدام است؟

۶ ـ ابن خلدون چگونه مراحل عمدهٔ سیاسی نظامها را بیان می‌کند، هریک از آنها را نام ببرید؟

۷ ـ آرمان اصلاحی سید جمال را به اختصار بنویسید.

درس چهاردهم:

سیاست تطبیقی

هدفهای رفتاری

از دانشجویان گرامی انتظار می‌رود، پس از مطالعهٔ این درس بتوانند:

۱ ـ مفهوم سیاست تطبیقی را تشریح کنند.

۲ ـ ضمن مقایسه نظام اسلامی و نظام دموکراسی وجوه تفاوت آن دو را بیان کنند.

۳ ـ ویژگیهای اساسی حکومت را ذکر کنند.

۴ ـ خصوصیات اساسی انسان را در بینش اسلامی تشریح کنند.

۵ ـ نظام رهبری را در اسلام و سایر مطالب سیاسی مقایسه کنند.

در پایان مباحث اساسی علم سیاست، اینک به طور اجمالی از آنچه که در این جزوه از نظرات و دیدگاههای اندیشمندان و نظریه‌پردازان سیاسی آمده بررسی می‌کنیم. این بررسی را به صورت تطبیقی و با تأکید بر نظرات اسلام دربارهٔ مسایل مهم سیاسی انجام می‌دهیم. منظور از سیاست تطبیقی که در دورهٔ کارشناسی علوم سیاسی به صورت واحد درسی مستقل بیان می‌شود همانا مقایسه نظامهای سیاسی و حکومتی و قوانین اسلامی و حکومتی مختلف با یکدیگر است. چنین مقایسه‌ای را در قرآن کریم با نقل قصه‌ها و داستانها و سرگذشت امتهای گذشته به وضوح می‌توان یافت. البته هدف قرآن در نقل حوادث گذشته نوعی عبرت آموزی برای آیندگان است.

آنچه که به اهمیت موضوع می‌افزاید همانا نقد و ارزیابی بررسی نقاط ضعف و قوت نظامهای سیاسی و حکومتهای گذشتگان است که امروزه تجلّی آنها را در کشورهای مختلف جهان در قالب رژیمهای سیاسی می‌توان یافت. این نوع برخورد با نظامهای سیاسی می‌تواند به نزدیک کردن ماهیت نظامهای سیاسی دنیا بینجامد تا از ره آورد آن

به فلسفه سیاسی واحدی در نظام اجتماعی انسانها نایل آمد، زیرا:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه   چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

بر خورد مقایسه‌ای بین نظامهای سیاسی در دنیا می‌تواند حرکتی منسجم و امید بخش را برای دستیابی به حکومتی کامل‌تر و بهتر رهنمون باشد. بنابر این، نشان دادن الگوی سیاسی اسلام که دینی کامل و جامع است می‌تواند به روشن شدن ضعفها و نقایص نظامهای غیر اسلامی کمک فراوان نماید و از طرفی نمونهٔ ایده آلی را به جهانیان معرفی نمود. امروز بشریت با پای نهادن به قرن بیست و یکم بیش از هر زمان دیگری تشنهٔ حقایق دستورات و احکام دینی است. این رسالت در دنیای امروز به انقلاب اسلامی ایران سپرده شد تا با بیان برتری اسلام نسبت به سایر مکاتب بتواند راهبری امین و توانا برای جهانیان باشد.

۱ ـ ارکان حکومت اسلامی

نظام و حکومت رهایی بخش اسلام بر دو رکن استوار است. با تشریح این ارکان می‌توان راهی مطمئن برای ارزیابی حکومتهای غیر دینی ترسیم کرد.

۱ ـ نظام تکوینی

در این نظام، حاکم مطلق خداست و از طریق افعالش هستی را اداره می‌نماید. این همان سنتی است که برای ادارهٔ هستی وضع شده است و جهان آدمی به تبع آن گریزی ندارد که ضرورتاً باید به تبع آن حرکت کند. هرچه بشر بیشتر در آن تعمق نمود، بیشتر توانسته است بر رمزهای هستی آشنایی پیدا بکند. شمولیت این قوانین و سنتها بر هستی جبری است و همه موجودات جهان هستی را در بر می‌گیرد.[۱]

۲ ـ نظام تشریعی

در این نظام خداوند متعال بر موجودات ذی شعور حاکمیت داشته و صاحب اختیار

---

۱ ـ سید علی اصغر کاظمی، نقش قدرت در جامعه و روابط بین الملل، همان، ص ۱۱۳.

است. اینجاست که در برخورد با تعالیم انبیا بشریت گرایش به خوبی و یا بدی پیدا کرده است. آنهایی که توانسته‌اند خود را با احکام و دستورات انبیا تطبیق بدهند ره به سوی سعادت و رستگاری برده‌اند و کسانی که لجاجت به خرج داده‌اند به سوی نابودی و نیستی گام برداشته‌اند. از ضروریات ادیان توحیدی به ویژه اسلام پس از مسأله توحید، نبوت است. پیامبرانی که وظیفهٔ ابلاغ رسالت داشته‌اند در پی ایجاد نوعی حکومت دینی برآمدند. حضرت محمد ﷺ پیامبر اسلام که آخرین پیامبر الهی است همزمان هم پیام آورنده خدا بود و هم ولی و سرپرست مسلمانان، این ولایت به نیابت از خداوند متعال به او تفویض شده است. در چنین صورتی سرکشی و طغیان بر علیه حکومت توحیدی نه تنها مجازات دنیوی را می‌طلبد، بلکه عقوبت اخروی را هم به همراه دارد.[۱]

تصدی امر ولایت و حکومت که منحصراً در تصرف خداوند متعال است به پیامبران و مؤمنین تسرّی داده شد که **«انّما ولیّکم اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذین آمنوا»**[۲] یعنی به درستی که ولایت بر شما از آن خدا و رسول خدا و آن مؤمنانی است که نماز برپا داشته و به فقیران در حال رکوع زکوة می‌دهند. شیعه در این مورد معتقد است که امامت جامعه بعد از پیامبر اکرم حضرت محمد ﷺ به ائمه معصومین علیهم السلام که از عصمت، عدالت و افضلیت برخوردارند رسیده است. و در زمان غیبت کبری امام زمان(عج) به مجتهدین جامع الشرایط سپرده شده است.[۳]

سرایت حکم از خدا به پیامبر ﷺ و به مؤمنین به صورت طولی است که ابتدا خداوند متعال ولایت را به پیامبر و سپس از طریق پیامبر ﷺ به امامان معصوم علیهم السلام و از جانب آنها به مؤمنین سرایت داده است. از این بحث می‌توان به بعضی از تفاوتهای اساسی بین دو بینش دینی و غیر دینی رسید. البته در بینش غیر دینی نظرات منادیان دموکراسی بیشتر قابل طرح و بررسی است.

---

۱ ـ رجوع کنید به: "مبانی فکری حاکمیت در اندیشه اسلامی"، مجله صف مرداد ۱۳۶۵، ص ص ۲۰ ـ ۲۳.

۲ ـ سورهٔ مائده، آیهٔ ۵۵.

۳ ـ ابوالفضل عزتی، همان، ص ۲۱۳.

۲ـ تفاوت اساسی حکومت اسلامی و نظامهای دموکراسی

در بیش توحیدی منبع تمام قدرت خداست. و خداوند سبحان منحصراً آن را به عهده دارد؛ «اِنَّ القوّة لله جمیعاً»[1] بشر تنها دارای مسؤولیت سیاسی است. خداوند تبارک و تعالی اعمال قدرت را تنها به نمایندگان خودش واگذارکرده است. در چنین صورتی هر نظام سیاسی و حکومتی که منبع قدرت و اعمال حاکمیت خود را از غیر خدا بداند چه نظامهای دیکتاتوری و دموکراسیهای امروزی همه جزو نظامهای غیر اسلامی به شمار می‌آیند. تعارض دیدگاه اسلام با نظامهای استبدادی کاملاً مشخص است، زیرا «در اسلام صاحب قدرت هرگز در معنی زمامداری که ارادهٔ خود را بر دیگران تحمیل کند و او فرمانده باشد و دیگران فرمانبر نیست».[2]

حضرت علی علیه السلام در خطبهٔ ۱۳۱ از نهج البلاغه دربارهٔ اعمال قدرتش بر مردم می‌فرماید:

> «اللهم انّک تعلم انّهُ لم یکن الذی کان منا منافسةً فی سلطان و لا التماس شیء من فضول الحطام و لکن لنرد المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک فیأمن المظلومون من عبادک و تقام المعطلة من حدودک»
>
> یعنی، پروردگارا! تو میدانی کاری که از دست ما سرزد نه برای اشتیاق در امر سلطنت بود، نه برای خواهش چیزی از زیادتی کار دنیا، بلکه برای این بود که اصول روشن دینت را بازگردانیم، در شهرهای تو اصلاح را آشکار سازیم تا بندگان ستمدیده تو ایمن گردند و آن چه از حدود و قوانین تو فرو گذاشته شده است بر پای داشته شود.[3]

اما تفاوت اساسی را می‌توان در دو نظام اسلامی و دموکراسی بهتر جستجو کرد. دموکراسی که در پی رفاه در دنیا مادی و معتقد به جدایی دین از سیاست است، شعار

---

۱ ـ سورهٔ کهف (۱۸)، آیهٔ ۳۹.

۲ ـ سید جلال الدین مدنی، همان، ص ۲۲۴.

۳ ـ استاد شهید مرتضی مطهری، نهضتهای اسلامی در صد ساله اخیر، (قم: انتشارات صدرا، بی‌تا)، ص ص۶۹ ـ ۷۰.

«حکومت از مردم، به وسیلهٔ مردم، برای مردم» سر رشتهٔ کارش قرار داده است. مردمی در این شعار محور قرار گرفته‌اند که محتوی و ماهیت زندگی آنها را باید دموکراسی تعیین نماید. اجماع نظر توسط اکثریت مردم در نظامهای دموکراسی کاملاً عرصه را بر اقلیت تنگ کرده است و به نوعی به دیکتاتوری اکثریت رضایت داده‌اند. این در حالی است که حکومتی اسلامی این استدلال را نمی‌پذیرند. اسلام معتقد است که رأی اکثریت اگر بر سبیل توحید باشد محترم است و الاّ در بعضی از آیات سخنی غیر از این را نمی‌پذیرد و با صراحت می‌گوید: «**بَلْ اَکْثَرَهُمْ لاٰ یَعْقِلُون**»[1] و یا «**مٰا یَتَّبِعُ اَکْثَرَهُمْ اِلاّٰ ظَنّاً**»[2] بنابراین زمانی رأی اکثریت قابل قبول است که در چهارچوب شرایط شرعی باشد.[3]

وقتی نظر اکثریت را از ارزشهای دینی جدا کردیم، اکثریت خود را صاحب قدرت می‌دانند و می‌توانند آن را به میل خود و بر خلافت حقیقت به کار گیرند. در دموکراسی خواست مردم معیار و ملاک ارزش سیاسی است نه حقیقت، در صورتی که در اسلام حقیقت (خواست خدا) معیار ارزش سیاسی است. چنانچه در مباحث قبل اشاره کردیم که خداوند متعال حکومتی را می‌پذیرد که بر اساس حق باشد «**یٰا داٰوُدُ اِنّٰا جَعَلْنٰاکَ خَلیفَةً فِی الْاَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّٰاسِ بِالْحَقِّ**».[4]

در اسلام ماهیت و محتوی حکومت و نظام سیاسی به وسیله خدا تعیین می‌شود و مردم تنها تحت عنوان مسؤولیت سیاسی، به تشکیل حکومت اقدام می‌کنند. اگر معیار ارزشیابی در حکومت دموکراسی تمایلات و تأمین خواسته‌های مردم باشد و محتوی حکومت و سیاست بر حسب تغییر خواست مردم و تمایل آنها تغییر کند حکومت اسلامی را نمی‌توان دموکراتیک دانست، مگر در صورتی که تمایل و خواست مردم با استقرار حاکمیت مطلق الله تطبیق نماید و واقعیت با حقیقت هماهنگی داشته باشد. «اسلام در عین این که نظامش را مبتنی بر اعتقاد به حاکمیت خدا می‌داند، در عین حال به انسان و جامعه به چشم انسانی می‌نگرد و در این دیدگاه است که حکومت ناگزیر

---

۱ ـ سوره عنکبوت (۲۹)، آیهٔ ۶۳.
۲ ـ سوره یونس (۱۰)، آیه ۲۵.
۳ ـ عمید زنجانی، فقه سیاسی، ج ۲، همان، ص ۱۰۰.
۴ ـ سوره ص (۳۸)، آیهٔ ۲۶.

صبغهٔ مردمی به خود می‌گیرد و ارادهٔ خدا در ارادهٔ انسان متجلی می‌گردد.[۱]

در نظام اسلامی تمام تلاش بر این است که بین خواسته‌ها و نیازهای انسان و صلاح و رستگاری او هماهنگی ایجاد کرد. اگر در دموکراسی حکومت از مردم به وسیله مردم برای مردم است در نظام الهی حکومت خدا به وسیلهٔ مردم برای خدا هدف واقعی است. در ذیل به بعضی از ویژگیهای حکومت اسلامی اشاره می‌شود:

۱ـ در حکومت اسلامی قوانین زیربنایی از خداوند نشأت می‌گیرد.

۲ـ حکومت و قدرت در اختیار خداست.

۳ـ مردم نمایندهٔ خدایند و به نمایندگی از جانب او اداره جامعه را در دست دارند.

۴ـ اراده و تصمیم مردم در نظام دینی منعکس کنندهٔ خواست خداست.

۵ـ هدف از تشکیل حکومت اسلامی فراهم نمودن وسایل امنیت و آسایش مردم است. سعادت بشر و وصول به حق آرمان حکومت اسلامی است.

۶ـ تمام کارها در حکومت اسلامی به نام خدا و برای رضای خدا صورت می‌گیرد.

۷ـ حاکمیت در بینش توحیدی ودیعه‌ای الهی است که باید در چهارچوب شرع اسلام اعمال شود.

در پایان این بحث باید به این نکتهٔ بسیار مهم اشاره کرد که در اسلام دولت وسیله است، نه هدف[۲]، وسیله‌ای که با ظهورش زمینهٔ سعادت انسان را تضمین می‌کند. نهایتاً باید گفت که «دموکراسی در اسلام یعنی انسانیت رها شده، حال آنکه این واژه در قاموس غرب معنای حیوانیت رها شده را متضمن است.»[۳]

۳ـ انسان در بینش اسلام و سایرین

در مباحث مربوط به اندیشه‌های سیاسی متفکرین غرب خواندیم که بعضیها معتقد به شرارت ذاتی انسانها بودند و گروهی دیگر ذات انسان را پاک سرشت می‌دانستند. آنها بر

۱ـ عباسعلی عمید زنجانی، تحول مفاهیم (مفهوم حاکمیت در رابطه با ولایت فقیه و آزادیهای سیاسی)به کوشش حاتم قادری، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۰)، ص ۳۴۶.

۲ـ عباسعلی عمید زنجانی، فقه سیاسی، ج ۲، همان، ص ۱۸۷.

۳ـ استاد شهید مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، (قم: صدرا، بی‌تا)، ص ۱۰۴.

همین اساس به ارائه مدلهای نظام حکومتی پرداختند. یکسونگری در ذات و سرشت بشر سرانجام به نظامهای اصالت فرد و اصالت جمع انجامید. اسلام راجع به ذات بشر نظری غیر از نظرات فوق ارائه می‌دهد. اسلام فطرت آدمی را نشانه‌ای از روح بی‌نهایت خداوندی می‌داند و او را حامل رسالتی عظیم و امانت‌دار خدا معرفی می‌نماید، در سورهٔ روم می‌خوانیم:

«فِطْرَةَ اللهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها لا تَبْدیلَ لِخَلْقِ اللهِ، ذٰلِکَ الدّینُ الْقَیِّمُ وَ لٰکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ»[1]؛

یعنی پیوسته از طریق دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است پیروی کن که هیچ تغییری در خلقت خدا نباید داد. این است آیین استوار حق و لیکن اکثر مردم از حقیقت آن آگاه نیستند.

راجع به این که انسان حامل روح خداوند است، در قرآن کریم داریم: «و نفخت فیه من روحی» یعنی من روحم را در انسان دمیدم.

در هر حال انسان در بینش توحیدی از خصوصیات زیر برخوردار است:

۱ ـ انسان جزئی از جهان است بین او و جهان هستی رابطهٔ جزء و کل حاکم است.

۲ ـ انسانها بدون توجه به امور اعتباری مانند نژاد، رنگ و زبان، یک واحد را تشکیل می‌دهند.

۳ ـ انسان موجودی است مختار، آزاد[2] و با اراده و بنابراین مسؤول کار خودش است.

۴ ـ انسان فطرتاً خوب آفریده شده است و شرارت و شقاوت در زندگی او کسبی و اعتباری است.

۵ ـ انسان ترکیبی از جسم و جان و عقل است و بر این اساس استعداد برتری بر دیگر موجودات را دارد.

---

۱ ـ سورهٔ روم (۳۰)، آیهٔ ۳۰.

۲ ـ حضرت علی(ع) در وصیتنامه‌اش به امام حسن(ع) فرمود: «و لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرّاً». یعنی پسرم هرگز بنده دیگری مباش که خدا ترا آزاد آفریده است. به نقل از استاد شهید مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، همان، ص ۴۴.

۶ـ انسان موجودی است اجتماعی و این اجتماعی بودن در متن خلقت است. البته، هرکس ذاتاً خودش است و سپس عضو جامعه، پس باید هم فرد حفظ شود و هم اجتماع و در صورت تعارض فرد و اجتماع، این اجتماع است که باید حفظ شود.

۷ـ انسان از دو بعد روحی و مادی تشکیل شده است و شرافت و انسانیت انسان معلول تعالیم معنوی و ارزشهای دینی است و تفاوت انسان با سایر موجودات در همین است.

انسان با خصوصیات فوق وقتی دین اسلام را برای خود برگزید در مقابل خداوند مسؤول است. خداوند ناظر بر تمام اعمال و افکار اوست. تمام تلاش انسان مسلمان این است که با ظلم و ستم مبارزه کند و برای استقرار عدل و قسط از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند و تمام زندگی او را وحی شکل می‌دهد.[۱]

۴ـ رهبری در اسلام و سایر نظامهای سیاسی

هیچ مسأله‌ای به اندازه رهبری در زندگی اجتماعی انسان در تحولات گذشتهٔ تاریخ مورد مداقهٔ اندیشمندان و نظریه پردازان سیاسی نبوده است. رهبران سیاسی می‌توانند در رشد و تعالی و یا نابودی ملتها نقش تعیین کننده‌ای داشته باشند. هر نظام سیاسی نیازمند به رهبری است. بزرگ‌ترین رویدادهای تاریخ بشری به وسیلهٔ تصمیمات رهبران سیاسی رقم خورده است.[۲]

رهبری وقتی بر اساس ارادهٔ شخصی و خواسته‌های فردی خودش راهبری جامعه را به عهده بگیرد و مردم عملاً در تصمیمات او نقشی نداشته باشند به رهبری مستبدانه و خودکامه شهرت دارند. اگر رهبری بر اساس خواست و انتخاب مردم بر سرکار آید و در عمل تجلّی قدرت و حاکمیت مردم باشد، رهبری دموکراتیک است. اما رهبری در اسلام بر خلاف دو مورد مذکور جایگاه ویژه‌ای در نظام سیاسی اسلام دارد.

برای بررسی رهبری دینی در اسلام بهتر است مقام و موقعیت اولین رهبر اسلامی

۱ـ سید جلال الدین مدنی، همان، ص ۲۱۶.

۲ـ عباسعلی عمید زنجانی، فقه سیاسی، ج ۲، همان، ص ۲۵۷.

یعنی حضرت محمد(ص) مورد توجه قرار بگیرد. در اسلام حضرت محمد(ص) دارای دو شخصیت است. شخصیت بشری و شخصیت نبوی، از این که پیامبر جزئی از افراد بشر است شخصیتی انسانی دارد، چنان که قرآن می‌فرماید:

«قُلْ اِنَّما اَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ»[۱]

یعنی ای پیامبر بگو من هم مانند شما بشر هستم.

ولی فرق پیامبران از جمله پیامبر اسلام (ص) با سایرین به این است که پیامبر رسالتی خاص دارد. این شخصیّت بر دو پایه استوار است:

۱ ـ لیاقت، قابلیّت و صلاحیت دریافت وحی؛

۲ ـ مسؤولیت ابلاغ و رساندن پیام وحی و ارشاد و راهنمایی، پیام‌گیری و پیام دهی، بنابراین نه از خود چیزی دارد و نه می‌تواند بر آنچه دریافت می‌کند بیفزاید، یا آن را تحریف کند. به این جهت باید معصوم، امین و صادق باشد. مسؤولیت اصلی پیامبر ابلاغ پیامی است که از خداوند دریافت داشته است. او هم معلم است و هم ناظر بر اجرای فرامین الهی، بر این اساس کسانی که بعد از پیامبر اسلام وظیفهٔ رهبری نظام اسلامی را به عهده می‌گیرند باید «واقعاً اسلام شناس باشند و با اهداف و فلسفهٔ اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و معنوی اسلام کاملاً آشنا باشد. به جهان بینی اسلام، یعنی بینش و نوع دید اسلام درباره هستی و خلقت و مبدأ و خالق هستی و جهت و ضرورت هستی و دید و بینش اسلام دربارهٔ انسان و جامعه کاملاً آگاه باشند.»[۲] شهید مرتضی مطهری(ره) در ادامه مطالب فوق می‌نویسد:

بدیهی است افرادی می‌توانند عهده‌دار چنین رهبری بشوند که در متن فرهنگ اسلامی پرورش یافته باشند، و با قرآن و سنت و فقه و معارف اسلامی آشنایی کامل داشته باشند و از این رو تنها روحانیت است که می‌تواند نظام اسلامی را رهبری نماید.[۳]

---

۱ ـ سورهٔ کهف، آیهٔ ۱۱۰.

۲ ـ استاد شهید مرتضی مطهری، نهضتهای اسلامی در صد سال اخیر، همان، ص ۷۱.

۳ ـ همان.

رهبری در نظام اسلامی از یک سری اصول پذیرفته شده تبعیت می‌کند و آن را برای ادارهٔ جامعه مد نظر دارد. این اصول عبارتند از:

«۱ ـ تفکر اصولی و منطقی در زمینه شناخت جهان و فلسفهٔ آفرینش

۲ ـ نگرش توحیدی و یکتاپرستی و اختصاصی حاکمیت جهان به خدای یکتا.

۳ ـ لزوم تسلیم در برابر اراده و تشریع خدا که در وحی و رسالت انبیا متجلی می‌گردد.

۴ ـ هدایت انسان و جامعه بر اساس احترام به کرامت و آزادی توأم با مسؤولیت انسان و تبدیل جامعه بشری به کاروان عظیم و متشکل و هم عقیده و همراه و هم هدف (امت واحده).

۵ ـ محصور نشدن در حصارهای نژادی و قومی و ناسیونالیستی».[1]

در انقلاب اسلامی حضور فردی وارسته و پیرو حقیقی برای اسلام یعنی حضرت امام خمینی(ره) که شهید مطهری(ره) در مدح او فرمود:

و امّا آن سفرکرده که صدها قافله دل همراه اوست، نام او، یاد او، شنیدن سخنان او، روح گرم و پر خروش او، اراده و عزم آهنینی او، استقامت او، شجاعت او، روشن‌بینی او، ایمان جوشان او که زبانزد خاص و عام است، یعنی جان جانان، قهرمان قهرمانان، نور چشم و عزیز روح ملت ایران استاد عالیقدر و بزرگوار ما حضرت آیت الله عظمی خمینی(ره) حسنه‌ای است که خداوند به قرن و روزگار ما عنایت فرمود.[2]

توانسته است با اثبات رهبری دینی و الگوی عملی از حاکم اسلامی شجره‌ای به یادگار بگذارد که امروزه بعد از رحلت آن امام در حضرت آیة الله العظمی خامنه‌ای مصداق دارد که همچنان سکاندار مطمئنی برای انقلاب اسلامی است. به امید روزی که همه مسلمین جهان در زیر چتر ولایت بتوانند پرچم مقدس توحید را در سرتاسر جهان به اهتزاز درآورند. انشاء الله.

---

۱ ـ عباسعلی عمید زنجانی، فقه سیاسی، ج ۲، همان، ص ۲۸۲.

۲ ـ استاد شهید مرتضی مطهری، نهضتهای اسلامی در صد سال اخیر، همان، ص ۸۷.

خلاصه درس

بعد از این که به مسایل اساسی علم سیاست در درسهای گذشته اشاره کردیم، در این درس به بعضی از تمایزات اساسی بینش اسلامی با سایر بینشها پرداختیم. ابتدا هدف از سیاست تطبیقی را این گونه آوردیم که سیاست تطبیقی می‌تواند بعضی از نواقص و معایب نظامهای سیاسی غیر اسلامی را روشن نماید.

در ادامه به مهم‌ترین تفاوت دو بینش اسلامی و غیر اسلامی یعنی دموکراسی پرداختیم و گفتیم که حکومت اسلامی حکومت انسان بر خودش نیست، بلکه حکومت خدا بر انسان است. آنچه که به زندگی انسان معنی می‌بخشد همانا قوانین و احکام و دستوراتی است که باید به صورت عملی در زندگی انسان وارد شود.

آنگاه دیدگاهها راجع به انسان مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. در حالی که بعضیها انسان را ذاتاً فاسد و بعضی او را ذاتاً پاک می‌دانستند. اسلام اعلام داشت که انسان موجودی است که از بدو تولد رنگ و بوی خالق خودش را دارد. مسلمان با انتخاب دین اسلام در پی برآوردن نیات و آرزوهای این دین است.

در پایان نقش رهبری در اسلام مورد بررسی قرار گرفت. رهبری دینی تنها رهبری است که می‌تواند به زندگی انسان جهت بدهد و زمینه را برای سعادت او فراهم آورد.

پرسش

۱ ـ منظور از سیاست تطبیقی چیست؟

۲ ـ اعتقاد شیعه را در تفسیر آیه «انّما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا» بنویسید.

۳ ـ تفاوت اساسی نظام اسلامی و نظامهای دموکراسی عصر حاضر را بنویسید.

۴ ـ چهار ویژگی از ویژگیهای حکومت اسلامی را بیان نمایید؟

۵ ـ چهار خصوصیت از خصوصیات انسان در بینش اسلامی را بنویسید.

۶ ـ رهبری اسلام را با سایر رهبریهای موجود مقایسه کنید.

منابع و مآخذ

قرآن کریم .

نهج البلاغه .

آرنت، هانا، **توتالیتاریانیسم**، تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۶۳.

آرون، ریمون، **مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی**، ترجمهٔ باقر پرهام، چاپ اول، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۴.

ارسطو، **سیاست**، ترجمه حمید عنایت، چاپ چهارم، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۶۴.

ابوالحمد، عبدالحمید، **مبانی سیاست**، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۵.

استانفورد کوهن، آلوین، **تئوریهای انقلاب**، ترجمهٔ علی رضا طیب، چاپ اوّل، تهران: نشر قومس، ۱۳۶۹.

اندرین، چارلز.اف، **زندگی سیاسی و تحولات اجتماعی**، ترجمهٔ مهدی تقوی، تهران: مؤسسهٔ عالی امور سیاسی، ۱۳۵۱.

افلاطون، **جمهور**، ترجمهٔ فؤاد روحانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵.

الفاخوری، حنا و دیگران، **تاریخ فلسفه در جهان اسلامی**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۵۸.

ابن خلدون، **مقدمه ابن خلدون**، ترجمه پروین سجادی، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.

اسراری، رضا، **جامعه شناسی سیاسی در جهان سوم**، تهران: آرش، ۱۳۵۸.

تبریزنیا، حسن، **علل ناپایداری احزاب سیاسی در ایران**، تهران: مرکز نشر بین الملل، ۱۳۷۱.

بشیریه، حسین، **انقلاب و بسیج سیاسی**، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.

برانت، ویلی، **جهان مسلح، جهان گرسنه**، ترجمه هرمز همایون پور، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶.

بهزادی، حمید، **اصول روابط بین‌الملل و سیاست خارجی**، تهران: دهخدا، ۱۳۵۲.

پالمر، مونتی و دیگران، **نگرشی جدید به علم سیاست**، ترجمهٔ منوچهر شجاعی، تهران: دفتر مطالعات‌سیاسی، ۱۳۶۷.

پازارگاد، بهاء الدین، **مکتب‌های سیاسی**، تهران: انتشارات اقبال، بی‌تا.

توسلی، غلامعباس، **نظریه‌های جامعه شناسی**، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۳.

جونز، و. ت، **خداوندان اندیشه سیاسی**، ترجمهٔ علی رامین، جلد دوّم، قسمت اوّل، چاپ سوم،تهران: امیرکبیر،۱۳۷۰.

جعفری، محمد تقی، **حکمت اصول سیاسی اسلام**، تهران: نشر بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۶۹.

حائری، علی، **نظام سیاسی در مکاتب غرب، شرق، اسلام**، تهران: نمایشگاه دائمی کتاب، ۱۳۶۳.

خمینی، روح الله، **ولایت فقیه (حکومت اسلامی)**، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷.

خلیلیان، سید خلیل، **حقوق بین‌الملل اسلامی**، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲.

دوورژه، موریس، **احزاب سیاسی**، ترجمهٔ رضا علومی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷.

دوورژه، موریس، **اصول علم سیاست**، ترجمهٔ ابوالفضل قاضی، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۴۹.

دوئرتی، جیمز و دیگران، **نظریه‌های متعارض در روابط بین الملل**، ترجمهٔ علیرضا طیّب و وحید بزرگی، ۲ جلد، جلد اوّل، تهران: نشر قومس، ۱۳۷۲.

دهخدا، علی اکبر، **لغتنامه**، زیر واژه سیاست.

دال، رابرت، **تجزیه و تحلیل جدید سیاست**، ترجمهٔ حسین ظفریان، تهران: نشر مترجم، ۱۳۶۴.

دوورژه، موریس، **جامعه شناسی سیاسی**، ترجمهٔ ابوالفضل قاضی، تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۸.

روزنامهٔ اطلاعات، ۲۱ فروردین ۱۳۵۶.

روشندل، جلیل، **تحوّل در مفهوم استراتژی، تحوّل مفاهیم**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۰.

روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ویژه نامهٔ نهمین سالگرد صدور حکم امام خمینی(ره) علیه نویسندهٔ مرتد کتاب آیات شیطانی ۲۵ / ۱۱ / ۱۳۷۶.

رادمنش، عزت الله، **کلّیات عقاید ابن خلدون دربارهٔ فلسفه، تاریخ، تمدن**، تهران: انتشارات قلم، بی‌تا.

روسو، ژان ژاک، **قرارداد اجتماعی**، ترجمهٔ غلامحسین زیرک زاده، تهران: شرکت سهامی چهره، ۱۳۵۸.

روزنامهٔ اطلاعات، ۴ / ۱۰ / ۱۳۵۹.

زنجانی، عمید، **فقه سیاسی**، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۶.

سیف زاده، سید حسین، **نظریه‌های مختلف در روابط بین‌الملل**، تهران: نشر سفیر، ۱۳۶۸.

سووی، آلفرد، **افکار عمومی و اثر آن در زندگی اجتماعی**، ترجمه جمال شمیرانی، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۴.

شریف، م . **تاریخ فلسفه در اسلام**، بی جا، بی نا، بی تا.

شکوری، ابوالفضل، **فقه سیاسی اسلام**، قم: نشر حر، بی‌تا.

طباطبایی، علامه سید محمد حسین، **تفسیر المیزان**، جلد ۳۳، تهران: انتشارات محمدی، ۱۳۶۴.

طاهری، ابوالقاسم، **حکومتهای محلی**، چاپ دوّم، تهران: نشر قومس، ۱۳۷۲.

طوسی، خواجه نصیر الدین، **اخلاق ناصری**، به تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، جلد ۲، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۰.

طاهری، ابوالقاسم، **تاریخ اندیشه‌های سیاسی در غرب**، تهران: قومس، ۱۳۷۴.

عالم، عبدالرحمن، **بنیادهای علم سیاست**، چاپ اوّل، تهران: نشر نی، ۱۳۷۳.

عاملی، حشمت الله، **مبانی علم سیاست**، تهران: چاپ ابن سینا، بی‌تا.

عنایت، حمید، **بنیاد فلسفه سیاسی در غرب**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴.

عزتی، ابوالفضل، **سیاست در اسلام**، تهران: انتشارات هدی، ۱۳۶۱.

عمید زنجانی، عباسعلی، **تحول مفاهیم**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۰.

عزیزی، محسن، **تاریخ عقاید سیاسی، از افلاطون تا ماکیاول**، جلد اوّل، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.

غنی نژاد، موسی، **تحوّل مفاهیم**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۰.

غزالی، امام محمد، **نصیحة الملوک**، به تصحیح جلال الدین همایی، تهران: انتشارات بابک، ۱۳۶۸

فونتن، آندره، **ربع آخر قرن**، ترجمه کمال قارصی، تهران: انتشارات نشر نو، ۱۳۶۳.

فارابی، **آراء اهل مدینه فاضله**، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.

فاستر، مایکل . ب، **خداوندان اندیشه سیاسی**، ترجمهٔ شیخ اسلامی، قسمت اوّل، جلد اوّل، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱.

قوام، عبدالعلی، **اصول سیاست خارجی و سیاست بین المللی**، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۳.

قانون اساسی جمهوری اسلامی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اوّل، ۱۳۷۰.

قاسم زاده، **حقوق اساسی**، تهران: ابن سینا، ۱۳۴۰.

قاضی، ابوالفضل، **حقوق اساسی و نهادهای سیاسی**، جلد اوّل، چاپ دوّم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.

کاظمی، سید علی اصغر، **روش و بینش در سیاست**، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۷.

کاظمی، سید علی اصغر، **نقش قدرت در جامعه و روابط بین الملل**، تهران، نشر قومس، ۱۳۶۹.

کاظمی، سید علی اصغر، **نظریه‌های همگرایی در روابط بین الملل**، تهران: نشر قومس، ۱۳۷۰.

کار، ای. اچ، **بررسی پیشگامان سوسیالیسم از دیدگاه تاریخ**، ترجمه دکتر یحیی شمس، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۴.

لاریجانی، محمد جواد، **تحول مفاهیم، حکومت و مرز مشروعیت**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۰.

محمدی، منوچهر، **اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی**، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۶.

مطهری، مرتضی، **نهضتهای اسلامی در صدسال اخیر**، قم: صدرا، بی‌تا.

مطهری، مرتضی، **پیرامون انقلاب اسلامی**، قم: صدرا، بی‌تا.

مطهری، مرتضی، **جامعه و تاریخ**، قم: صدرا، بی‌تا.

مدنی، سید جلال الدین، **مبانی و کلیات علوم سیاسی**، تهران: ناشر مؤلف، ۱۳۷۲.

مدنی، سید جلال الدین، **مبانی و کلیات علوم سیاسی**، تهران: ناشر مؤلف، ۱۳۷۲.

مالرو، آندره، **ضد خاطرات**، ترجمه ابوالحسن نجفی و رضا سید حسینی، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۳.

منتسکیو، **روح القوانین**، ترجمه علی اکبر مهتدی، چاپ سوّم، تهران: بنگاه مطبوعاتی، صفی علی شاه، ۱۳۴۴.

مک آیور، ر. م.، **جامعه و حکومت**، ترجمه ابراهیم علی کنی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.

نایینی، شیخ محمد حسین، **تنبیه الامه و تنزیه المله در اساس و اصول مشروطیت**، تهران: شرکت چاپ فردوسی، بی‌تا.

نیکسون، ریچارد، **رهبران**، ترجمه کاظم عمادی، تهران: انتشارات مؤسسه عطایی، ۱۳۶۳.

نقیب زاده، احمد، **نظریه‌های کلان روابط بین الملل**، تهران: نشر قومس، ۱۳۷۳.

نقیب زاده، احمد، **تحولات روابط بین الملل**، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۳.

ویلیامز، مک و کرستینی، **صدای مردم**، ترجمه عنایت، تهران: کتاب سرا، ۱۳۶۵.

هِلد، دیوید، **مدلهای دمکراسی**، ترجمه عباس مخبر، تهران: انتشارات روشنگران، ۱۳۶۹.

یاسپرس، کارل، **کنفسیوس**، ترجمه احمد سمیعی، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۳.